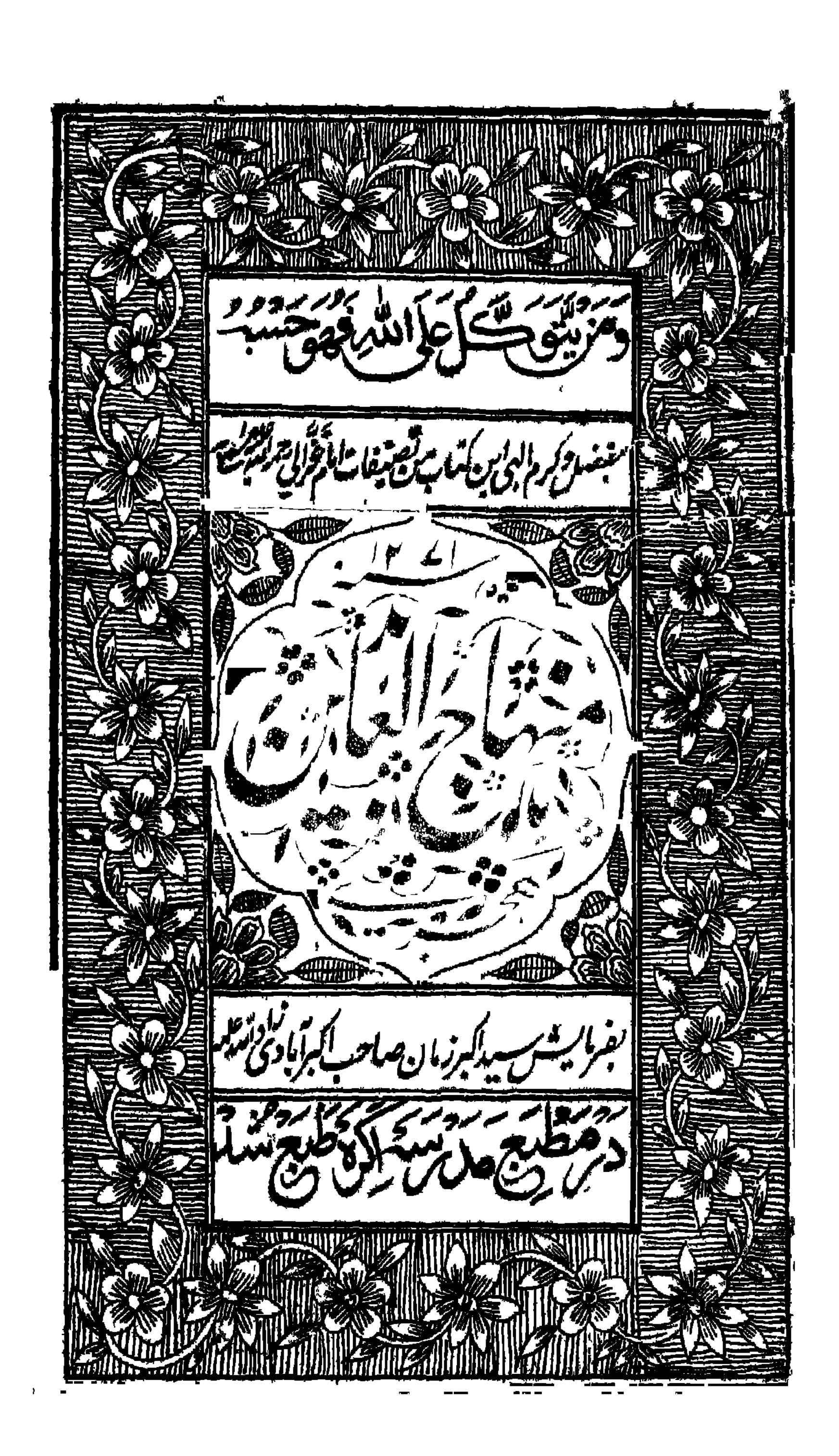

ومن يتوكل على الله فهو حسبه
بفضل و کرم الہی این کتاب من تصنیفات امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ
١٢٧١
منهاج العابدين
بفرمایش سید اکبر زمان صاحب اکبرآبادی زاد اللہ علمہ
در مطبع مدرسہ آگرہ طبع شد

و بضاعت اولیاست ؛ و طریق اتقیاست ؛ و قیمت اعزه ست ؛
و مقصد خداوندان همت ست و لباس کریمان ست و حرفت مردان ست ؛
و اختیار خداوندان بصیرت ست ؛ و راه سعادت و جنت ست قال الله تعالی
فا رتبه کمال انسانی ۱۲
وَاَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْنِ یعنی من پروردگار شماام پس مرا عبادت کنید
قوله تعالی اِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَّكَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُوْرًا
ای فردای قیامت بوقت جزا دادن نیکوکاران را برگزینند و بگویند ؛
این ست جزای سعی شما و هست سعی شما پسندیده ؛ پس چون بنده را
از عبادت چاره نیست درو نظر کردیم و راه او را تامل کردیم ؛ از اول
تا آخر یافتیم که راه عبادت راهی دشوارست ؛ و صعب با عقبات بسیار ؛
و مشقت های سخت ؛ و مسافت دراز و آفات بزرگ ؛ و موانع بسیار ؛
و دشمنان قوی و راهزنان بی شمار ؛ و آنچه درین مهلک و قاطع است
پنهان ؛ و یاران و یاری دهان اندک ؛ و همین واجب کند که چنین باشد ؛
از آنکه راه بهشت ست رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که بهشت را بمکاره
و دشواریها گرد گرفته اند و دوزخ را با سانی و شهوات و لذات
گرد گرفته اند ؛ و با اینهمه دشواریها که گفتم بنده ضعیف و زمانه صعب

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد مر خدایرا که او ملک حلیم است و جواد کریم است و عزیز رحیم است
آنکه بیافرید آسمانها و زمینها را بقدرت خود و تدبیر کارهای دوسرای
کرد بحکمت خود و بیافرید آدمیان و پریان را مگر برای عبادت خود پس
راه روشن است مر قصد کنندگانرا و دلیل واضح است مر نظر کنندگانرا
ولیکن خدای تعالی گمراه کند کسی را که خواهد و راه راست نماید کسی را که خواهد
و او داناترست بکسانی که مستحق هدایت اند و درود بر محمد
سید المرسلین بر پیش بندگان او که نیکوکاران اند و پاکان اند اما بعد
بدانید ای برادران من اسعدکم الله و ایانا بمرضاته
که عبادت ثمره علم است و فائده عمر است و حاصل بنده است

این طریق کتاب‌ها چنانکه احیاء علوم دین و کتاب الاسرار و کتاب
قربة الی الله و غیر آن که مشتمل است بر علم‌های باریک و غامض که فهم عامه
بدان نرسید قدح کردند و بد گفتند این کتاب‌ها را و خوض کردند در چیزی
که آنرا معلوم نکردند عجب نیست ازان که کدام کلام فصیح‌تر است از کلام
خدای تعالی و آن را چون علوم نکردند اساطیر الاولین گفتند آنکس روی
دین حال این اقتضا کرد که سوی همه خلق بچشم رحمت نگریستم و ترک
مجادله گرفتم و از خدای تعالی بخواستم که توفیق دهد مرا به تصنیف کردن
کتابی که همه بران اجماع کنند و بخواندن آن همه را نفع حاصل شود
پس خدای تعالی که دعای بیچارگان مستجاب کند دعای مرا اجابت
کرد و بفضل خویشتن بسر این کار مطلع گردانید و الهام کرد مرا درین
کتاب ترتیبی عجیب که در تصنیفات دیگر که درین علم کرده ام نبوده و آن
ترتیب اینست که وصف او میگویم و شنو اول چیزیکه بنده را بیدار کند
از خواب غفلت و او را برای سلوک کردن این راه بجنباند خطره
آسمانی باشد و توفیق خاص الهی در خاطر بنده بگذرد که من خود را
غریق در انواع نعم می یابم چنانچه حیات و قدرت و عقل و نطق

کار دین در نقصان و فراغ اندک و مشغولیها بسیار و عمر کوتاه
و در عمل تقصیر و ناقد بصیر و اجل قریب و سفر بعید و عبادت توشه
که ازان چاره نیست چون فوت شد تحصیل آن ممکن نیست هر که آن
ظفر یافت سعادت ابدی یافت و هر کرا آن فوت شد بدبخت ابد
گردید پس این کاریست بخدای که سخت دشوار است و خطرش بزرگ
است و ازین است که کم باشد کسی که قصد این راه کند و آنانکه قصد کنند
کم باشد میان ایشان کسی که سلوک کند و آنانکه بمقصود رسند ایشان
عزیز کرده خدای تعالی و برگزیده او برای معرفت و محبت خود و قوی
گردانیده او برای توفیق و عصمت خود و پس رسانید بفضل خود
ایشان را بسوی خوشنودی و جنت خود خداوندا مارا و همه مسلمانانرا
ازانجمله گردان پس هر گاه که راه عبادت را بدین صفت یافتیم نظر کردیم
به نظری دقیق در کیفیت بریدن این راه و در چیزیکه بنده بدان
محتاج است درین راه از آلت و حیلت و علم و عمل تا شاید که بسلامت
قطع تواند کرد و در عقبات مهلکه او منقطع نماند پس هلاک شود
بالهالکان والعیاذ بالله پس تصنیف کردیم در بریدن این راه و سلوک

و حاصل شود مر او را علم و یقین بغیب و آن آنست که بداند که مر او را خدایی است
یکی بی شریک و اوست آفریننده و امر کننده بخدمت و طاعت خود بظاهر و باطن
و نهی کرده است از کفر و معاصی و حکم کرده است بثواب جاودان اگر طاعت
کنند و بعقاب جاودان اگر معصیت و بی فرمانی کنند پس چون این
معرفتش حاصل شود و یقین کند بغیب ضرورة برای خدمت چست شود
و خواهد که بعبادت روی آرد و لیکن نداند که چگونه عبادت کند و چه چیز
واجب است در عبادت بظاهر و باطن پس چون معرفت خدای تعالی و آنچه
واجب است بر وی از فرایض شرعی ظاهر و باطن حاصل کرده خواست تا در عبادت
شروع کند دید خود را ثابت بوده و مصر بر گناهان ملوث بانواع معاصی و جنایات
گفت چگونه روی آرم بعبادت که ملوثم به پلیدی گناهان پس واجب است بمن
که اول توبه کنم و بخدای تعالی باز گردم تا گناهان مرا بیامرزد و از بند معاصی
خلاص دهد و از نجاست گناهان پاک کند تا مرا صلاحیت خدمت و ایستادن
بر بساط قربت حاصل شود پس اینجا او را عقبه توبه پیش آید و لابد بقطع این
عقبه محتاج شود تا بمقصود برسد و چون توبه کرد و جمیع شرایط توبه بجا آورد
و از قطع این عقبه فارغ شد خواست که عبادت کند دید گرد بر گرد خویش موانع

وجمیع معانی شریفه و سلامت می یابم از انواع مضرتها و آفتها و این ا
منعمی ست که مرا بشکر و خدمت مطالبه خواهد کرد و اگر غافل مانم نعمتها از
سلب کند و مرا عذاب خود بچشاند و بجهت الزام حجت رسول علیه السلام را
فرستاده است و اخبار کرده که ترا پروردگاریست قادر عالم حی
مرید متکلم فرماینده و نهی کننده و قادر بر آنکه اگر معصیت کنی عقاب
کند و اگر طاعت کنی ثواب دهد عالم بسرها و آنچه در خاطر بگذرد و وعده
و وعید کرده است و بر لازم گرفتن قوانین و میزان شرع امر کرده است
چون این معنی در خاطر بنده بگذرد بر نفس خود بترسد و فزع کند و خواهد
که طریق خلاص خود بداند و نیابد این را طریق مگر نظر کردن بعقل در دلائل
و استدلال کردن بصنعت بر صانع تا حاصل شود مرا و را علم و یقین
بدانچه آن غیبست و بدان که مر او را پروردگاریست که تکلیف کرده است
و امر و نهی کرده است پس این ست اول عقبه که بنده را در راه عبادت
پیش آید و این عقبه علم ست پس چاره نبیند از آن که در قطع او
مشغول شود بنظر کردن در دلائل و تعلم کردن و پرسیدن از علمای آخرت
که راه نماینده و چراغ امت اند تا قطع کند آن را بتوفیق الله تعالی

گر چنین پس را فرومی باید خورد و چه سختیها است که او را پیش خواهد آمد
چهارم انواع قضا از خدای تعالی که ساعت فساعت برو خواهد
رسید وقتی موافق پس اینجا او را عقبه عوارض پیش آید و محتاج
بقطع کردن آن بچهار چیز به توکل کردن بر خدای تعالی و گزارش
و تفویض کردن کارها بخدای تعالی در مواضع خطر و بصبر کردن
بر بلاها و برضا دادن وقت نزول قضا چون اینهمه کرد و از قطع
این عقبه فارغ شد خواست که بعبادت کردن مشغول شود می یابد نفس
خود را کاهل و ضعیف و در عبادت نشاطی و نه در ذکر و فکر فراغی
بلکه مائل بغفلت و راحت و بطالت بلکه به شره و فضول و حماقت
و جهالت پس محتاج شد در کار نفس برانندۀ که او را سوی طاعت
و خیر براند و نشاطش در کار عبادت بیفزاید و بمانعی که منع کند او را
از شر و معصیت و کم کند رغبت او را از آن و این نیست مگر خوف و رجا
از آنکه امید داشتن در ثواب خدای تعالی و وعده کرده است از انواع
کرامات سائقی است که باعث است مر نفس را بر عبادت کردن و طاعت
وی و ترسیدن از عذاب دردناک خدای تعالی و از صعوبت آنچه

سائقی

بسیار که هر یک از ینها او را از عبادت باز دارند بنوعی دیگر چون دران تامل کرد
چهار موانع یافت دنیا و خلق و شیطان و نفس پس
محتاج شد لامحاله بدفع این موانع و دور کردن آن از خود والا
ممکن نیست که بغلبه ایشان عبادت کند پس اینجا او را عقبه عوائق
پیش آمد و محتاج شد بقطع کردن این عقبه بچهار چیز ترک گرفتن دنیا
و دور بودن از خلق و محاربه کردن با شیطان و لجام تقوی کردن
نفس خود را چون این همه کرد و از قطع این عقبه فارغ شد
بازگشت تا عبادت کند باز چیزها پیش می آید او را از عبادت باز
میدارند چون تامل کرد چهار چیز یافت اول رزق از انکه نفس
میگوید که مرا از رزق و قوام چاره نیست و تو ترک دنیا کردی
و از خلق دور شدی پس رزق و قوام من از کجا باشد دوم خطر کارها
از انکه صلاح و فساد ان در عاقبت معلوم نیست و آن سبب مشغولی
دلست از انکه نباید که در فسادی و مهلکه افتم سوم سختیها و مصیبتها
که از همه جانب بر آدمی افتد خاصه کسی را که او مخالفت خلق کرده است
و در محاربه شیطان نشسته و بمجاهده نفس مشغول شد چهارم غصهاست

عقبه عوائق

گرد و پس پیش ایذا و را اینجا عقبه حمد و شکر چون از قطع ان عقبه
نیز فارغ شد بحمد و شکر گفتن بقدر امکان می باید خود را مطلوب
و مقصود در پیش و بسی درنگذرد که بیند خود را در صحرای شوق و عجایب
محبت افتاده و از انجا در ریاض رضوان و بساطین انس رسیده
و خلعتها و کرامتها از پروردگار خود یافته و حال او چنان شده
که بتن بود در دنیا و به دل بود در عقبی و هر روز و هر ساعت
منتظر رسول حق و از خلق ملال گرفته و دنیا را پلید دانسته در اثنای
این رسولان رب العالمین در رسند بروح و ریحان و بشارت
و رضوان از پروردگار راضی غیر غضبان پس ببرند او را
ازین دار فانی بحضرت الهی و مستقر ریاض جنت ببیند انجام نفس
فقیر و حقیر و ضعیف خود را مملکت عظیم و هر زمان هر ساعت مشاهده
کند از سید رحیم از لطف و انعام و تقرب و اکرام انچه هیچکس
وصف آن نتواند کرد و هر روز در زیادت تا ابد الاباد پس زهی
سعادت عظیم و زهی بنده نیکبخت و زهی دولت بزرگ و زهی کار
ستوده و میخواهم از خدای تعالی که منت نهد برما و بر همه مسلمانان

که وعید کرده است از انواع عقوبت و خواری ناچیز نیست مر نفس را
از گناه کردن این است عقبهٔ بواعث که پیش آمد او را و محتاج شد
بقطع آن بذکر این دو چیز چون ازین نیز فارغ شد و روی بعبادت
آورد می باید خود را فارغ از هر مانعی و شاغلی پس با نشاط و شوق و رغبت
تمام بعبادت مشغول شد و بران مواظبت نمود در اثنای آن می بیند
درین عبادتی که چندین تحمل مشقت بجهت آن کرده است دو آفت عظیم
میکند یکی ریا، دوم عجب، از آنکه وقتی در طاعت ریا می بیند و طاعت بدان
سبب باطل میشود اگر وقتی از ریا امتناع می ارد بدان سبب
در عجب افتد و عجب نیز عبادت او حبط کند پس پیش آمد او را اینجا
عقبهٔ قوادح و محتاج شد بقطع آن به اخلاص، و ذکر منت خدای تعالی
تا عمل او سلامت ماند، چون ازین نیز فارغ شد، حاصل آمد مر او را عبادتی
چنانچه باید و شاید و سالم از همه آفات، ولیکن چون نظر میکند خود را
غریق رحمت خدای تعالی می یابد از بسیاری نعمتهای خدای تعالی
که او را داده است می ترسد مبادا که از شکر گفتن آن غافل شود و در کفران
افتد و ازین مرتبهٔ بلند که مرتبهٔ بندگان صالح است فرود افتد و مستحق

ایشان ہست ہرچہ می بینی و ہرچہ می شنوی از تصنیف مصنفان و
تعلیم معلمان و نصیحت ناصحان و ملک بسبب ایشانست فرو
فرستادن کتب و رسولان و افریدن اسمانہا و زمینہا و انچہ درین
ہر دو ست از مخلوقات و تامل کن دراین دو آیت را از کتاب
خدای تعالی یکی آنکہ گفتہ جل ذکرہ آیت اللّٰهُ الَّذِي خَلَقَ
سَبْعَ سَمٰوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ
لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللّٰهَ قَدْ أَحَاطَ
بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا معنی چنان باشد کہ خدای عز و جل انکسیست کہ بیافرید ہفت
اسمانہا و مثل این زمین را امیرود امر خدای میان ایشان و حکم
ملک او نافذست در ایشان تا بدانید کہ خدا تعالی بر ہمہ چیز قادر است
و علم خدای تعالی بہمہ چیز محیط ست و بسندہ ست این آیت کہ دلیل
باشد بر شرف علم خصوصًا علم توحید آیت دوم قولہ تعالی
وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ یعنی نیافریدم
پریان و ادمیان را مگر برای انکہ مرا عبادت کنند و بسندہ ست
این ایت کہ دلیل باشد بر شرف عبادت و روی آوردن بدان

بدادن این نعمتهای بزرگ ٭ و نگرداند ما را از کسانی که نصیب نیست
مر ایشانرا ازین کار مگر وصف کردنی ٭ و از زد و پرلنی و شنیدنی ٭
و دیدنی بی نفع ٭ و نگرداند علم ما را بر ما حجت ٭ و توفیق دهد ما را بعمل
صالح ٭ و قیام کردن برانچه دوست دارد و راضی باشد ٭ که اوست
بخشنده تر از همه بخشندگان و کرم کننده تر از همه کرم کنندگان ٭ پس
پس این بود ترتیبی که الهام کرد مرا خداوند عز و جل من در راه عبادت
بدان اکنون که حاصل ازین جمله هفت عقبه هست ٭ اول عقبهٔ علم دوم عقبهٔ
توبه سوم عقبهٔ عوائق چهارم عقبهٔ عوارض پنجم عقبهٔ بواعث ششم
عقبهٔ قوادح هفتم عقبهٔ حمد و شکر و بتمام شدن این عقبات تمام شود
كِتَابُ مِنْهَاجُ الْعَابِدِيْنَ اِلَى الْجَنَّةِ و ما اکنون شرح دهیم این عقبات را
بموجز ترین الفاظ مشتمل بر نکتهای غریب ٭ انشاء الله تعالی والله ولی التوفیق
وَالتَّسْدِيْدِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ

عقبهٔ اول و این عقبهٔ علم است

ای طالب اخلاص و عبادت بر تو باد اولا به علم (ای لازم باد) که اوست قطب و مدار و
مدار کار هر دو جهان ٭ و بدانکه علم و عبادت هر دو جوهر اند که بسبب

بطلبید علم را طلب کردنی که از عبادت باز نمانید ؛ و طلب کنید عبادت
طلب کردنی که از علم باز نمانید ؛ پس طلب کنید علم را بی از عمل باز نمانید
و طلب کنید عبادت را بی از علم باز ماندن ؛ چون معلوم شد که چاره
نیست مر بنده را از هر دو ؛ بدانکه علم اولی تر بهست بمقدم داشتن
بر عمل از انکه اصل و راهنما اوست ؛ و ازین هست که فرمود پیغمبر علیه السلام
که علم امام عمل هست و عمل متابع اوست و این علم اصل هست و امام هست
و مقدم هست بر عبادت از دو جهت یکی از برای انکه عبادت توانی کردن
از انکه اول بر تو واجب هست که معبود را بشناسی پس عبادت کنی و چگونه
عبادت کنی کسی را که نشناسی به نام و صفت او ندانی ؛ و از انچه واجب هست
در حق او عقیدت کردن ؛ و انچه روا نیست اعتقاد کردن ندانی ؛ و بسا باشد
که چیزی را اعتقاد کنی در ذات و صفت او که آن مخالف حق هست
و بدان سبب همه عبادت تو حبط باشد پس واجب هست مر ترا که بیاموزی
هر چه واجب هست کردن آن در شرع تا چنانکه فرموده شده ؤ بر تو بهی
که ماموری بجا آری ؛ و بیاموزی انچه واجب هست ترک آن از مناهی
تا انرا ترک کنی ؛ و چگونه قیام کنی بطاعتی که انرا ندانی ؛ که چیست و چگونه هست

پس نزدیک دارایی دو کار را که مقصود از آفریدن هردو سرای ایشانند پس واجب ست مر بنده را که مشغول نشود مگر بدیشان و نظر نکند مگر در ایشان و بداند که هرچه جز این هردوست از کارها آن باطل ست که دو چیزی نیست و لغویست که در و حاصل نیست ؛ و چون این دانستی بدانکه علم شریف ترست از عمل ؛ و ازین ست که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که فضیلت عالم بر عابد همچو فضیلت من ست بر امت من ؛ و فرمود که یک نظر کردن سوی عالم دوست ترست نزدیک خدای تعالی از عبادت یکساله بصیام و قیام ؛ و فرمود که ره نموی کنم شما را بر شریفترین اهل بهشت ؛ یاران گفتند بلی یا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که ایشان علماء امت من اند پس ازینجا ظاهر شد مر ترا که علم شریف ترست از عبادت ؛ ولیکن چاره نیست مر بنده را از عبادت والا علم بی عمل بی فائده باشد ازانکه علم بمنزله درخت ست ؛ و عبادت بمنزله ثمره ست ؛ و شرف مر درخت را باشد ازانکه اصل ایست ولیکن نفع و منفعت از ثمره باشد ؛ چون چنین ست چاره نیست مر بنده را که از هردو وافر النصیب باشد و ازین ست که گفت حسن بصری رحمة الله علیه

یعنی بر خدا توکل کنید اگر شما مومن اید و جای دیگر میفرماید وَاشْکُرُوا لِلّٰهِ
اِنْ کُنْتُمْ اِیَّاهُ تَعْبُدُوْنَ ۞ و جای دیگر میفرماید وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُکَ
اِلَّا بِاللّٰهِ یعنی صبر کن و نتوانی صبر کردن مگر بتوفیق خدای تعالی ؛ و جای دیگر
میفرماید وَتَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَبْتِیْلًا یعنی قطع کن از همه و روی بدو آر ؛
و غیر این از ایات درین باب است چنانچه در باب فرضیت صوم و صلوٰة است
پس چیست مر ترا که نماز و روزه و زکوة را فرض میدانی ؛ و ترک بعض ازین
کرده ؛ و هر دو را فرماینده یکی و کتاب یکی ؛ بلکه ازین فرائض بکلی غافلی
تا یکی را از ایشان نام هم ندانی ؛ ندانم بفتوای که این عقیدت کرده ؛
مگر بفتوای کسی که همه همت او دنیاست تا معروف را منکر کرده است
و منکر را معروف ؛ و علومی را که خدای تعالی در کتاب خویش نور و حکمت
و هدی نام کرده است بکلی اهمال کرده و همه روی به کسب کردن مال حرام
آورده ؛ بترس ازانکه چیزی ازین فرائض ترک کنی و بصوم و صلوة
نفل مشغول شوی این ترا هیچ نفع نکند ؛ و بسا باشد که بر گناهی مصر
باشی که آن سبب دخول دوزخ است و مباحی را از طعام و شراب
و خواب ترک گیری و چنان گمان بری که مرا قرب خدای تعالی

در چگونه بجا آری و چگونه اجتناب کنی از معصیتی که ندانی که آن معصیت ست
و ندانی که چگونه اجتناب کنند؛ پس عبادت شرعی همچنانکه طهارت
و صلوة و صوم و جز آن واجب ست که بیاموزی با جمیع احکام و شرائط
تا بدان قیام نمائی از آنکه بسا باشد که تو بر چیزی مصر باشی و آن مفسد
عبادتست یا آن مخالف سنت ست و تو بران مطلع نه و بسا باشد
که ترا مشکلی در عبادت پیش آید و کسی را نیابی که ازو بپرسی و تو نیز
ندانی و پس ازین بدانکه مدار این کار بر عبادت باطن است
که آن تعلق بدل دارد و آموختن آن نیز بر تو واجب ست چنانچه
توکل و تفویض و رضا و صبر و توبه و اخلاص و غیر آن
چنانچه ذکر این درین کتاب بیاید ان شاء الله تعالی بدانکه پاک داشتن
تن و عبادت تن یک جزو عبادتست و پاک داشتن دل و عبادت
دل تو دو نه جزو عبادت ست و واجب ست بر تو که بیاموزی اضداد
این هر یک همچو سخط و طول امل و حسد و ریا و کبر و عجب تا بپرهیزی
از آن که دانستن و کردن این همه فریضه ست بنص قرآن چنانکه
خدای تعالی میفرماید وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

که خواب کردن عالم بهتر است از نماز کردن جاهل ؛ و عامل بی علم فساد
بیش از آن کند که صلاح ؛ و فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم که الهام کنند
از علم نیکبختان را ؛ و محروم کنند از علم بدبختان را ؛ و بدبختی ازین سبب است
که علم نیاموخت ؛ و بی علم عمل کرد ؛ که فردا مفیدش نباشد و ازین است
که زهاد سلف رضی الله عنهم در طلب علم مبالغه کرده اند ؛ و از میان
همه کارها کار علم اختیار کرده اند ؛ از آنکه مدار کار عبودیت بر علم است ؛
چون این دانستی که طاعت نتوان کرد مگر بعلم پس علم مقدم باشد بر عبادت
و اما خصلت دوم که موجب تقدیم علم است بر عمل آنست که علم نافع سبب
خوف و مهابت است چنانکه گفت إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
یعنی نترسند از خدای تعالی از بندگان او مگر عالمان ؛ و این از آنست
که هر که خدای تعالی را نشناسد چنانچه حق شناختن است ؛ نترسد از وی چنانکه
حق ترسیدنست و تعظیم نکند چنانکه حق تعظیم کردن اوست و حرمت
داشتن او ؛ پس جمیع طاعات ثمره علم باشد و از جمیع معاصی علم نافع
گشت ؛ و جز این دو مقصود نیست مر بنده را در عبادت خدای تعالی
پس بر تو باد به علم پیش از همه چیزها ای سالک راه آخرت و الله الموفق ؛

حاصل نمیشود و تو بر باطل باشی و سخت تر ازین همه آنکه بطول امل مبتلا
باشی و طول امل معصیت و معصیت محض است و آنرا تو نیت خیر تصور
کنی بسبب جهل خود از فرق نا کردن میان طول امل و نیت خیر و همچنین
در جزع و سخط باشی و گمان بری که تضرع و ابتهال میکنم و همچنین در ریاء
محض باشی و گمان بری تو آنرا که من حمد خدا میکنم یا گمان بری که من
میخوانم مردمان را بسوی نیکی و بیشماری خدای تعالی گناهان بد اطاعت
و بجای عقاب الیم ثواب عظیم طمع داری پس تو در غروری عظیم و غفلتی
قوی باشی و این بخدای عزوجل که مصیبتی است بزرگ مر عابدان جاهل را
پس ازین بدان که با این همه مر اعمال ظاهر را تعلقی است با اعمال باطن
که بدان اصلاح شود و بدان فاسد گردد چنانچه اخلاص و ریاء و
عجب و ذکر منت و غیر آن پس هر که این اعمال باطن را نداند
و طریق تاثیر آن در عبادت ظاهر نشناسد و کیفیت احتراز کردن و
نگاهداشتن اعمال از آن نداند کم باشد که او را عملی از اعمال ظاهر سلامت
ماند پس طاعت ظاهر و باطن او را فوت شده باشد و نماند بدست او مگر بدبختی
و رنج و آن زیانی است پیدا و ازین است که گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم

تمامی درین کتاب بیاید انشاء الله تعالی و اما از علم شریعت هرچه فرض است
بر تو کردن آن آموختن آن هم فرض است تا چنانکه حق آن است ادا کنی
چنانچه طهارت و صلوة و صوم و اما حج و جهاد و زکوة اگر بر تو فریضه گردد
آموختن آن نیز فریضه شود و الا نه این است حد هر یکی از سه علم که طلب
کردن آن فرض عین است و اما دانستن علم توحید آن مقدار که تا بدعت آن
جدل کنی و ایشان را ملزم کنی فرض عین نیست ولیک فرض کفایه است
فرض عین همان است که اعتقاد تو بدان درست گردد و همچنین علم سر
و شرح عجایب قلب نیز بسیار است معرفت جمله آن بر تو واجب نیست
ولیک همان قدر که مفید عبادت تو باشد دانستن آن فرض عین است
تا آنچه مضر است از ان اجتناب کنی و آنچه از ان چاره نیست همچون اخلاص
و حمد و شکر و توکل آنرا اکتساب کنی و همچنین در علم فقه واجب نیست
که جمیع ابواب فقه از بیوع و شرا و اجازت و نکاح و طلاق بدانی
که دانستن آن همه فرض کفایه است سوال اگر گوئی که آن مقدار
از علم توحید که فرض است ممکن نیست که بجهد و مطالعه بی معلمی این کس را حاصل شود
جواب بدانکه استاد گشاینده و آسان کننده است و تحصیل کردن علم

سوال شاید که بگویی که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم طلب العلم
فریضة علی کل مسلم ومسلمة کدام علم است آنکه طلب او فرض
ولازم است وحد آن چیست و چه مقدار مر بنده را در کار عبادت ازان
حاصل می باید کرد **جواب** بدانکه علومی که طلب او فرض ولازم است
سه است علم توحید و علم سر یعنی آنچه تعلق بدل دارد و علم شریعت اما حد
هر یکی که چه مقدار واجب است بدانکه از علم توحید مقداری واجب است
که بدان معرفت اصول دین حاصل گردد و آن آنست که بدانی که مر ترا
الهی است عالم قادر حی مرید متکلم سمیع بصیر و احد بی شریک
موصوف بصفات کمال منزه از دلالت حدوث و منفرد بقدم بر کل
محدثات و محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم بنده اوست و رسول او
وصادق است بدانچه اخبار کرده است از خدای تعالی در امور آخرت
و بر تو باد که بچیزی عقیده نکنی مادام که در قرآن یا در حدیث نیابی و در
هر چیزی که جهل آن هلاک تو باشد آموختن آن فرض عین است واما از
علم سر آن مقدار آموختن فریضه است که واجبات و مناهی آن بدانی
تا ترا تعظیم حق تعالی و اخلاص و سلامتی عمل حاصل گردد و بیان آن

کنند تا مردمان به او توجه کنند و مجالست امرا او را حاصل شود ٭ و در
مجالس بدان مباهات کنند ٭ و مال حرام دنیا صید کنند ٭ او از جملهٔ یارانِ نگاران
هست ٭ ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه گفته است که سی سال مجاهده کردم
و هیچ چیز سخت تر از کار علم بر من نبود ٭ و بپرهیز از آنکه شیطان بر تو
مکر کند و بگوید ٭ که چون در علم چنین خطر است و تحصیل او دشوار پس
ترک او لی تر است ٭ پس باید که بدین گمان از علم باز نمانی ٭ که رسول
فرمود صلی الله علیه وسلم شب معراج دوزخ را دیدم که اکثر دوزخیان
فقیران بودند گفتند ٭ یا رسول الله فقیران از مال ٭ فرمود فی از علم
پس هر که علم را نیاموزد نتواند که عبادت را چنانچه حق است بجا آورد
و اگر مردی خدای تعالی را عبادت کند ٭ همچون عبادت ملائکهٔ هفت
آسمان و او را علم نباشد از جملهٔ زیانکاران باشد پس جهد کن تا مشغول شوی
در طلب علم به بحث و تلقین و تدریس و بپرهیز از کاهلی و ملال و الا
در خطر گمراهی باشی نعوذ بالله منها پس حاصل کار آنکه چون نیکو
نظر کردی در دلائل صنع باری تعالی ٭ دانستی که ترا الهی هست
قادر ٭ عالم ٭ حی ٭ مرید ٭ متکلم ٭ سمیع ٭ بصیر ٭ منزه از حدوث ٭ پاک

به او سهل تر است اما خدای تعالی بفضل خویش کسی را که خواهد خود معلم او
شود، چون این دانستی بدانکه این عقبه که عقبهٔ علم است عقبهٔ دشوار است
ولیکن مطلوب و مقصود بدین حاصل شود و نفع او بسیار است و قطع او
دشوار است، و خطر او بزرگ است، که بسا کسی که عدول و اعراض کرد از او
گمراه شد، و بسا کس که در قطع او مشغول شد که بلغزید و بسا کس که متحیر
بماند در راه، و بسا کس که سلوک کرد و در مدت اندک قطع کرد و بسا کس
که در هفتاد سال در قطع کردن بماند، وَالْأَمْرُ كُلُّهُ بِيَدِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ،
اما نفع او آنست که ذکر کردیم از شدت احتیاج بنده بدان، و بنای کار های
عبادت بر آنست، خاصه علم توحید و علم سر، در خبر است که خدای تعالی وحی
کرد به داود صلوات الله علیه و علی نبینا، که ای داود علم نافع بیاموز
گفت الهی علم نافع کدام است گفت آنکه بدانی علم جلال و عظمت، و کبریاء
و کمال قدرت من، بر همه چیز بدانی این است علمی که ترا نزدیک گرداند
بمن، و روایت کرده از علی رضی الله تعالی عنه او گفت اگر در حالت طفولیت
بمردمی و در بهشت رفتمی، خوش نیامدی مرا از آنکه پروردگار خود را بشناختمی
و اما شدت او آنست که در طلب او اخلاص می باید کرد، هر که علم را طلب

باطن که شرح آن همه درین کتاب خواهد آمد تا حاصل شود مر ترا علم بدان و پس دانستی جمله آنچه محتاجی بکردن آن چنانچه طهارت و صوم و صلوة پس ادا کردی فریضهٔ خدای عز و جل را در باب علم و از جمله علمای امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم شدی اگر عمل کنی برین علمی که آموخته مر ترا شرفی عظیم و علم ترا قیمتی بی اندازه حاصل شد و این عقبه را قطع کردی و پس خویش انداختی و مر ترا ثواب بی اندازه حاصل شد

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ ○

عقبهٔ دوم و این عقبه توبه است پس ازین بر تو واجب است ای طالب عبادت که توبه کنی و وجوب توبه بسبب دو چیز است یکی آنکه تا ترا توفیق شود بطاعت کردن که شومیت گناهان آدمی از طاعت محروم کند و خذلان و خواری بار آرد از آنکه قید گناهان از رفتن بسوی طاعت آدمی را مانع است و مصر بودن بر گناهان سبب سیاهی دل است اَلْقَلْبُ اِذَا قَضَى لَا يُبَالِيْ اِذَا عَصَى و اگر رحمت نکند خدای تعالی گناهان آدمی را بسوی کفر بکشند چگونه توفیق طاعت باشد مر کسی را که او در شومی گناهان و فساد است و چگونه راه یابد بسوی خدمت کسی که او بر معصیت

از همه نقصانها و آفتها و روا نیست بر وی آنچه روا است بر محدثات و مخلوقات او بچیزی نماند و چیزی بدو نماند و منزه از مکان و جهات و نظر کردی در معجزات رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دانستی که او رسول خدا است و امین است بر وحی و آنچه سلف برآن اعتقاد کرده اند که خدای تعالی را دیدنی است در آخرت و قرآن کلام خدای است غیر مخلوق از جنس حرف و صوت نیست و در ملک و ملکوت هیچ چیز در خاطر نگذرد و هیچ چیز نجنبد مگر بقضای خدای تعالی و قدرت او و ارادت او و مشیت او و خیر و شر و نفع و ضر و ایمان و کفر همه از وست و هیچکس را از مخلوقات چیزی بر وی واجب نیست و کسی را که ثواب دهد بفضل خویش دهد و کسی را که عقوبت کند بعدل خویش کند و آنچه آمده بر زبان صاحب شرع علیه الصلوة والسلام از امور آخرت چنانچه حشر و نشر نامها و عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و میزان و صراط همه حق است این اصلهائی که سلف رضی الله عنهم بدان عقیده کرده اند و امر کرده اند به اعتقاد کردن آن و پیش از آن که بدعتها ظاهر گردد بر این همه اجماع کرده اند پس نظر کردی در عملهای دل و واجبات آن و مناهی

سوال اگر گوئی که چیست توبهٔ نصوح و حد او و چه می باید کرد مریده را تا از
گناهان بیرون آید **جواب** بدانکه توبه عملیست از عملهای دل و حاصل او
پاک کردن دل است از گناهان و شیخ من ابو المعالی رضی الله عنه در حد توبه
چنین گفته است که توبه ترک اختیار کردن گناهی است که مثل آن گناه
از روی منزلت نه از روی صورت از وی در وجود آمده باشد و اینکه
ترک گیرد از خوف حضرت خدای تعالی ترک گیرد پس توبه را چهار شرطست
اول ترک اختیار گناه کند بعزم کردن و جزم بدانچه اصلا بار دیگر
گناهی نخواهم کرد اما اگر ترک گناه کند و در خاطر او این باشد که شاید این
گناه باز کرده شود تائب نباشد بلکه پرهیز کننده باشد از گناه **دوم** آنکه
توبه کند از گناهی که مثل آن گناه از وی در وجود آمده است از آنکه
اگر مثل آن گناه وقتی نکرده است تائب نباشد بلکه متقی باشد نه بینی که
رسول صلی الله علیه وسلم را نتوان گفت که تائب بود از کفر که سابقه نداشت
بلکه متقی بود از کفر و عمر رضی الله عنه را بتوان گفت که تائب بود از کفر
از آنکه او کفر سابق داشت **سوم** آنکه گناهی که از وی در وجود آمده است
مثل آن گناه باشد که ترک اختیار او میکند و آن مماثلت از روی

مصر ست؛ و چگونه نزدیک کنند بمناجات کسی اگر او بنجاست معاصی
آلوده است؛ در خبر است از رسول صلی الله علیه وسلم که گفت؛ چون بنده
دروغ گوید مرده و فرشته از وی جدا شوند از تباهی و گندگی؛ که از دهن
او بیرون آید؛ پس این چنین زبانی را چگونه صلاحیت ذکر خدای تعالی
باشد؛ لاجرم آنکه مصر است بر گناه کم باشد که او را بر عبادتی توفیق باشد؛ و اگر
بر سبیل ندرت توفیق یابد که عبادتی کند بزحمت بسیار و در آن حلاوت
اندک؛ و صفائی بنیاید؛ و آن همه نشوم ست گناهان و ترک توبه ست؛ راست
گفت آنکه گفت چون تو بر قیام لیل و صیام نهار قیام نتوانی کرد بدانکه
تو محبوسی که گناهان تو ترا حبس کرده است سبب دوم برای وجوب
توبه آنست تا عبادت تو قبول افتد از آنکه خداوند دین مدیه مدیان را قبول
نکند؛ و این از آنست که توبه از معاصی و خشنود کردن خصمان فرض عین است
و جمله عبادت که خواهی کرد نفل است پس چگونه قبول کند از تو نفل و فرض
عین بر گردن تو بود؛ و چگونه روا باشد که ترک گیری حلالی و مباحی را
و تو مصر باشی بر حرامی؛ و چگونه مناجات کنی با خداوند خویش و از و خواهش
ماکنی؛ و او بر تو خشمگین است؛ این ست حال گناهگاری که مصر باشند بر گناهان

شود و توبه درست باشد * اما مقدمات توبه سه وجه است اول
آنکه تباهی گناهان خود را یاد کند * دوم آنکه سختی عقوبت خدای تعالی
که طاقت آن ندارد یاد کند * سوم آنکه ضعیفی و عدم حیله خود یاد کند
که آنکس که او گرمای آفتاب و طپانچه سرهنگ قاضی و گزیدن مار و مورچه
طاقت ندارد * چه طاقت عذاب آتش دوزخ و زدن گرزهای زبانیه و
گزیدن مارانی که هر یکی همچون گردن اشتر اند و کژدمانی که همچون
اشتر اند چگونه طاقت دارد * چون بدین چیزها متواتر مشغول شوی * و شب و روز
بار بار در دل بگذرانی * بترا بدین آرد که توبه نصوح کنی از جمله گناهان
والله الموفق سوال اگر گویی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده
که پشیمانی توبه است و مثل این شرطها که تو در توبه گفتی نگفته است جواب
بدانکه اول پشیمانی مقدور بنده نیست زیرا که بنده از بسیاری چیزها میخواهد
که پشیمان شود نمی تواند شد * و توبه مقدور بنده است * و ما یقین میدانیم
که اگر کسی بر گناهی پشیمان شود از آن سبب که جاهش میان مردمان
برفت * و یا مالش بسبب حرفت در معاصی گم شد این چنین پشیمانی توبه نیست
بلکه این گناه محض است * و از اینجا دانستی که درین حدیث معنی است

منزلت و درجه او باشد نه از روی صورت یعنی که اگر پیری از کار مانده
که زنا کرده بود و قطع طریق کرده چون خواهد که ازین توبه کند توبه او
درست است توبه بر زنا زیرا که در توبه بسته نشده است سوال اگر گوی
او را ممکن نیست ترک اختیار زنا و قطع طریق چون او این زمان قادر
نیست برین فعل پس صحیح نباشد صفت کردن او بدین که تارک است
مر زنا و قطع طریق را بلک عاجز است جواب ولیکن قادر بر مثل زنا
و قطع طریق است در منزلت و درجه چنانچه قذف (تهمت زنا) و غیبت و غمازی
تا انکه آن همه گناهان اند اگرچه نیز بهکاری در هر یکی متفاوت است ولیکن
جمیع آن معاصی در حق اثم یک منزلت دارند و ان فروتر منزلت بدعت
است و منزلت بدعت فروتر از درجه کفر است پس کسی که از زنا و قطع
طریق و جمیع گناهان که از کردن آن امروز عاجز ست درین صورت
اگر توبه کند توبه او درست است چهارم انکه توبه کردن برای تعظیم امر
خدای تعالی باشد و حذر کردن از عذاب دردناک او نه بسبب غنیمت
دنیای دنی و ترس از مردمان و طلب مدح و یا ضعف نفس و یا ترس
فقر و جز آن این است شرطهای توبه و رکن های او و چون این حاصل

گردانیدن بر خدای ست. اگر تمام گردانید فهو المطلوب، و اگر تمام نگردانی
باری گناهان گذشته همه آمرزیده شد، و از ان بکلی پاک شدی. بنماند
بر تو گناهی مگر همین گناه که به تجدید کرده. و این سودی ست بزرگ
و فایده بسیار. بر تو باد که از خوف باز افتادن در گناه از توبه
باز نمانی که ترا قطعا به توبه کردن اندر دو فایده که یکی حاصل ست
والله الموفق. اما طریق بیرون آمدن از گناهان و خلاص یافتن
از خصمان — بدانکه گناهان همه بر سه نوع ست. اول ترک
گرفتن آنچه بر تو واجب است از نماز و روزه و زکوة و غیر آن پس قضا کنی یعنی
ادا کنی ازین جمله بقدر امکان آنچه توانی. دوم گناهی است که میان تو و میان
خدای تعالی است چون خوردن خمر و شنیدن مزامیر و خوردن ربا و مانند آن
بیرون آمدن از مثل این گناهان بدان باشد که نادم شوی و عزم محکم کنی
که پیش نخواهی کرد. سوم گناهی است که میان تو و میان بندگان ست
و این دشوار و صعب‌تر است. و آن بر انواع ست در مال باشد و در نفس باشد
و در عرض باشد و در دین باشد و در کنیزک باشد و در زن باشد آنچه
در مال است واجب است که باز به خصم رد کنی اگر ممکن باشد، و اگر عاجز باشی

که تو بجز ظاهر فهم نکرده و آن آنست که ندامت برای تعظیم خدای تعالی و خوف
عقاب او باشد که برانگیزد آدمی را به توبه نصوح پس چون یاد آید و سه مقدمه
توبه را و ندامت کند این ندامت باعث شود بر ترک اختیار گناه و باقی تمام
این ندامت در دل در زمان مستقبل باعث شود بر عجز و زاری فی الحال پس این یقین
که او باعث است بر توبه و بر اتمام توبه ذکر کرده سوال اگر گوی که چگونه ممکن است
مر آدمی را که اصلا از وی گناهی از صغیره و کبیره در وجود نیاید و انبیا که اشرف خلق بودند
در ایشان اختلاف است که این درجه یافتند یا نه جواب بدانکه این کاری است
ممکن غیر مستحیل کسی را که خدای تعالی او را روزی کند و نیز از شرایط توبه است
که تو گناهی بقصد و عمد نکنی و اما اگر بسهو و خطا گناهی کنی آن از عفو [illegible]
و این نیک آسان است بر کسی که خدای تعالی ورا توفیق دهد سوال اگر گویی که
مرا از توبه کردن این باز میدارد که میدانم باز گناه خواهم کرد و بر توبه
ثابت نخواهم ماند پس مرا توبه کردن چه فایده جواب بدانکه این از جمله
غرور شیطان است از کجا دانستی که تا آن زمان که باز گناهی کنی زنده
خواهی ماند شاید که پیش از آنکه باز گناهی کنی بمیری اما اینکه خایفی
از باز افتادن در گناه بر تو این است که بصدق توبه کنی و تمام

کنی تا او را خدای تعالی خشنود گرداند؛ حاصل کار آنست که بدانچه عمل کرد خصمان را خشنود کنی و آنچه نتوانی بخدای تعالی بتضرع و بصدق باز گردی؛ تا او روز قیامت ایشان را از تو خشنود گرداند؛ و امید بفضل خدای تعالی آنست که چون صدق بنده بداند خصمان او از خزینهٔ رحمت خویش خشنود گرداند؛ پس چون بدانچه گفته شد عمل کردی و بر ترک گناهان بکلی دل بنهادی از همه گناهان بیرون آمدی و اگر ترک گناهان و عزم توبه کردی؛ ولیکن گذشتها را قضا نکردی و خصمان را خشنود نکردی پس تبعات بر سیده شود و باقی گناهان آمرزیده گردد والله الموفق فصل پس یقین بدانکه عقبهٔ توبه دشوارست و مهم است؛ و خطر او بزرگ است؛ تا روایت کرده اند که ابو اسحاق اسفراینی رحمة الله علیه از شیوخ بود گفت سی سال از خدای تعالی توبه نصوح میخواستم مستجاب نمی شد وقتی بر سبیل تعجب گفتم سبحان الله سی سال است که یک حاجت میخواهم روا نمی شود؛ در خواب دیدم که گوینده میگوید؛ تعجب میکنی نمیدانی که چه میخواهی این میخواهی که خدا تعالی ترا دوست دارد قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوَّابِیْنَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِیْنَ

انبوی از خصم بحلی خواهی، واگر غایب باشد بروح او صدقه کنی. واگر نبود آن
نیکی بسیار کن و بخدای تعالی باز گرد به تضرع تا او بکرم خود
خشنود گرداند روز قیامت. و آنچه در نفس است بر وی
دیه او بیایش بگو تا قصاص کنند یا ازان بگذرند. واگر
عاجز باشی بخدای تعالی باز گرد تا خصم را خشنود گرداند. و آنچه
در عرض است یعنی بگفتن غیبت و بهتان و دشنام واجب است که خود را
پیش آنکس که او را غیبت کرده دروغ زن کنی، وازو خواهی اگر ممکن باشد. و آن
جای است که از زیاده شدن غضب وی ایمن باشی. واگر از آنهاست
که چون بگویی خشمش زیاده شود پس بخدای تعالی باز گرد واز برای
او آمرزش بخواه. و آنچه در زن و کنیزک است آن را نشاید که بحلی
بخواهی و ظاهر کنی، بلکه طریق آنست که بخدای تعالی باز گردی تا روز
قیامت او را از تو خشنود کند. واگر ایمن باشی از زیاده شدن خشم این
نادرست بحلی بخواه. و آنچه در دین است یعنی کسی را کافر کرده یا گمراه گفته
این دشوارتر است باید که پیش آنکس خود را دروغ زن کنی. واگر
ممکن نشود ازو بحل خواهی. والا بخدای تعالی باز گردی و پشیمانی بسیار

خریدم؛ و وقت دست شستن پاره گل از دیوار خانه همسایه ستدم و دست شستم از آن روز پشیمانم که بی اجازت خصم ستدم و تصرف کردم این گناه باشد و گویند که مردی بود رقعه می نوشت در خانه که بکرا گرفته پس خواست؛ که تتریب کند رقعه را انجا که دیوار آن خانه و در خاطر او گذشت که خانه کرایست؛ تتریب بدین خوب نیست باز گفت سهل است؛ و این را مقداری نیست پس تتریب کرد ہاتفی او را آواز داد سَیَعْلَمُ الْمُسْتَحِلُّ بِالتُّرَابِ مَا یَلْقٰی غَدًا مِنْ طُولِ الْحِسَابِ یعنی سرانجام که بداند حلال بیندارندۂ تراب انچه بیاید در روز قیامت از دشواری حساب؛ پس ای عزیز غافل مباش و با نفس خویش حساب کن و در توبه تعجیل کن؛ که اجل پنهان است و دنیا فریبنده است؛ و حال پدر خویش آدم صلوات الله علی نبینا و علیه یاد کن؛ که خدا تعالی او را بید قدرت خود بیافرید؛ و در بهشت در آورد؛ بکرد مگر یک گناه و کردند یا او انچه کردند؛ تا او یان روایت کرده اند که خدا تعالی گفت؛ یا آدم چگونه همسایه بودم من ترا گفت که نیکو همسایه یا رب گفت یا آدم بیرون رو از جوار من؛ و تاج کرامت را از سر دور کن کسی که بی فرمانی من کنند

یعنی بدرستیکه خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست
میدارد پاکانرا از گناه و این حاجت نه حاجتی خرد است پس العزیز
ببین که این بزرگان چه سان اهتمام داشتند در کار دین و اصلاح دل
و توشه برگرفتن برای آخرت اما ضرر سے که در نا کردن توبه است آنست
که اول گناه سختی و سیاهی دل است و آخر او کفر است و بدبختی ابدی نعوذ بالله
منها پس بپرهیز و فراموش مکن حکایت ابلیس و بلعم باعور که اول کار این
هر دو گناه بود و آخر کار هر دو کفر پس هلاک شدند یا هلاک شدگان
ابد الاباد پس بر تو باد به بیدار شدن و جهد کردن تا شاید که از
دل خویش قلع توانی کرد اصرار بر گناهان یکی از صالحان گفته است
که سیاهی دل از گناهان است و علامت سیاهی دل آن است که از
گناه کردن نترسی و از طاعت کردن لذت نیابی و اگر نصیحت شنوی
در دل اثر نکند و بر تو باد که هیچ گناه را خوار نداری بسا باشد که خود را
تائب پنداری و بر کبیره مصر باشی کهمش بن حسن یکی از ابدالان
بود روایت کرده است که گفت یک گنه کردم چهل سالست که بران میگریم
گفتند آن چیست گفت برادری بزیارت من آمد برای آن برادر ماهی

از دل تو دانست که آینده گناه نخواهی کرد و خصمان را بقدر امکان
خشنود کردی و فرایض که از تو فوت شده بقدر امکان قضا
کردی و در باقی عمر بتضرع بخدای تعالی بازگشتی پس غسلی
پاک بکن و جامه پاک بپوش و چهار رکعت نماز چنانکه باید بحضور دل
بگذار پس روی بر زمین بنه در جایگاهی که خالی بود و خبر جز
کسی ترا نه بیند پس خاک بر سر کن و سر و روی خویش در خاک
بمال و بچشم گریان و دل بریان و به اندوه به آواز بلند
یگان یگان گناه خود که در مدت عمر خود کرده بر زبان آر
و نفس خود را ملامت کن که ای نفس وقت آن نیامده که توبه
کنی و بخدای تعالی بازگردی یا خود طاقت آن داری که بر عذاب
خدای تعالی صبر خواهی کرد یا چیزی داری که ترا از عذاب مانع
خواهد شد و مثل این کلمات بسیار بگوی و هر دو دست بردار
و مناجات کن که الهی بنده گریز پای تو بر در تو آمده است
الهی بنده گنهگار تو به عذر پیش آمده است از من عفو کن
و بفضل خویش مرا قبول کن و بنظر رحمت سوی من بنگر

در همسایگی من نباشند؛ چنین گفته اند که بر گناه خود دویست سال بگریست
تا خدای تعالی توبه او قبول کرد و آن یک گناه را بیامرزید؛ این
حال کسی ست که او پیغمبر است و برگزیده ست؛ و یک گناه بیش نکرده است
پس چگونه باشد حال دیگرے با گناهان بی شمار و این حال کسی
که دویست سال بگریست و توبه کرد چگونه باشد حال کسی که او بر گناهان
مصر است؛ و اگر توبه کردی پس شکستی و باز گناه کردی؛ باز در حال
توبه کن؛ و با نفس خود بگو نشاید که تا باز گناه کنم بمیرم؛ همچنین دوم بار؛
و سوم بار؛ و چهارم بار؛ و هر بار که گناه میکنی توبه میکن؛ و در توبه
کردن عاجز تر از گناه کردن مباش و بمنع شیاطین از توبه باز نایستی
نشنیدم که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده ست بهترین شما کسی
هست که چون گناه بسیار کند توبه بسیار کند و یاد کن قول خدای تعالی
وَمَن يَعْمَلْ سُوٓءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُۥ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ ٱللَّهَ يَجِدِ ٱللَّهَ
غَفُورًا رَّحِيمًا یعنی هر که گناه کند پس آمرزش خواهد خدای تعالی
او را بیامرزد و الله الموفق فصل حاصل کار در باب توبه آنست
که چون عزم درست کردی بر ترک گناهان؛ چنانکه خدای تعالی

شیطان

وَحَلاَوَةَ رَحْمَتِكَ اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ معنی الست ای کسیکه
او را شغیدن چیزی از شنیدن چیزی دیگر باز ندارد ای کسیکه
از بسیاری خواست خواهندگان و روا دادن مراد هر یکی غلط نکند
ای کسیکه از الحاح کردن خواهندگان تنگ نیاید بما را شربت
عفو خود بچشان و بر ما رحمت کن که تو بر همه قادری پس رسول صلی الله
علیه وسلم درود نفرست و برای جمیع مسلمان آمرزش خواه و بعبادت
مشغول شو که توبه نصوح کردی و از گناهان بکلی بیرون آمدی و پاک
شدی چنانکه امروز از مادر زادی و خدای تعالی ترا دوست گرفته
و ترا اجر و ثواب بسیار بدست آمد و بر تو برکت و رحمت
چندان نازل شد که هیچکس وصف آن نتواند کرد
و از عذاب و بلای دنیا و آخرت خلاص
یافتی و این همه بیابی بتوفیق
الله تعالی و لا حول و لا قوة
الا بالله العلی
العظیم

یارب مرا بیامرز و جملهٔ گناهانِ گذشتهٔ مرا درگذار و آنچه از عمر
من باقی ست تا مرگ از گناهان نگهدار و که خیر همه بدست قدرت
تست و تو بخشنده و بخشاینده پس این دعا بخوان اَللّٰهُمَّ
یَا مُجَلِّیْ عَظَائِمِ الْاُمُوْرِ یَا مُنْتَهٰی هِمَّةِ الْمَهْمُوْمِیْنَ یَا مَنْ اِذَا
اَرَادَ شَیْئًا اَنْ یَّقُوْلَ لَهٗ کُنْ فَیَکُوْنُ اَحَاطَتْ بِنَا ذُنُوْبُنَا
اَنْتَ الْمَدْخُوْرُ لَهَا یَا مَذْخُوْرًا لِکُلِّ شِدَّةٍ کُنْتُ اَدَّخِرُكَ
لِهٰذِهِ السَّاعَةِ فَتُبْ عَلَیَّ اِنَّكَ اَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِیْمُ
معنی دعا چنان باشد که ای روشن کننده کارهای بزرگ و ای
نهایت مقصود همت همه صاحب همتان ای کسی که چون خواهی
که چیزی کنی بگوئی که بشود در حال موجود شود گناهان بسیار شد ای
ذخیره کرده شده از برای هر دشواری برای این ساعت ترا
ذخیره کرده ام توبهٔ نصوح مرا کرامت فرما که تو بخشنده و توبه دهنده
پس بسیار گریه و زاری بکن و این دعا بگو یَا مَنْ لَّا یَشْغَلُهٗ سَمْعٌ
عَنْ سَمْعٍ یَا مَنْ لَّا یُغَلِّطُهٗ کَثْرَةُ الْمَسَائِلِ یَا مَنْ لَّا یُبْرِمُهٗ اِلْحَاحُ
الْمُلِحِّیْنَ وَلَا تَضْجُرُهٗ مَسْاَلَةُ السَّائِلِیْنَ اَذِقْنَا بَرْدَ عَفْوِكَ

رضی الله عنه که گفت اگر دنیا و آخرت کسی را جمع شدی مرا شدی بسبب
قوتی که خدای تعالی مرا داده است ؛ پس هرگاه که حال چنین باشد
زیان بفانی اولی است ؛ اما آنکه مشغولی دنیا بدل مانع عبادتست ا
ازان است که چون دل بخواست وی مشغول باشد چگونه بعبادت پردازد
چنانکه گفت رسول الله صلی الله علیه وسلم هر که دوست داشت آخرت
را زیان کرد در دنیا ؛ و هر که دوست داشت دنیا را زیان کرد آخرت
پس بر گزینید آنچه باقی است بر آنچه فانی است ؛ پس ازینجا دانستی
که چون ظاهر تو بدنیا مشغول باشد ؛ باطن بخواست وی بیشتر شود کم
عبادت کنی اما اگر دنیا را ترک کنی ؛ بظاهر و باطن از وی دست
بداری البته عبادت توانی کرد بلک عبادت کردن بر تو آسان گردد
و سلمان فارسی رضی الله عنه روایت کرده است که چون بنده ترک
دنیا گیرد دل او بحکمت روشن گردد و اعضایش بکار عبادت او را
یاری کنند سبب دوم که ترا ترک دنیا می باید کرد آنست که قیمت عمل
تو بسیار شود که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است ؛ دو رکعت
نماز از مرد عالم تارک دنیا و زاهد بهتر است و دوست تر است نزدیک

عقبهٔ سوم و این عقبهٔ عوائق است

بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت به دفع کردن موانع تا عبادت
تو مستقیم شود و گفته اند که موانع چهار اند اول ازان دنیاست
و دفع آن بجد و رشد ان باشد از وی و زهد کردن درو و این که
ترک دنیا که بر تو لازم است بسبب دو چیز است سبب اول آنکه تا عبادت
تو مستقیم شود که رغبت دنیا مانع است از عبادت از آنکه چون ظاهر
تو به طلب دنیا مشغول باشد و باطن به ارادت وی عبادت
چگونه توانی کرد که دل یکی است و چون بچیزی مشغول نتواند شد و نیز
مثل دنیا و آخرت همچون دو انباغ است چون یکی را خشنود
کنی دیگری ناخوش گردد و نیز مثل دنیا و آخرت همچون
مشرق و مغرب است بقدر آنکه بیکی نزدیک شوی از دیگری
دور افتی اما آنکه مشغولی دنیا در ظاهر مانع عبادت ست
خود ظاهر است و روایت کرده اند از ابی درداء رض که گفت خواستم
که جمع کنم میان عبادت و تجارت جمع نشد پس روی
بعبادت آوردم و ترک تجارت گرفتم و روایت کرده اند از عمر رض

نباشد مرد دنیا را، شنیدی که خدا تعالی می فرماید تِلْكَ
الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ
وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ، معنی آنست که دارِ آخرت
برای کسانی ست که در دنیا فساد و بلندی نه طلبند معلّق کرد یافتن
سعادت آخرت را به نفی خواستِ دنیا نه به یافتِ دنیا پس مقصود
آنست که خواست دنیا از دل برود، چون بنده بران دو چیز
مواظبت کند خدا تعالی او را توفیق دهد که خواست نیز از دل
خود بیرون برد، و اما انچه باعث ست بر ترک دنیا ذکر آفات
و عیوب دنیاست، و در آفات و عیوب دنیا مشایخ
بسیار سخن گفته اند، یکی از انجمله آنست، که بزرگی گفته است
ترک دنیا کردم بسبب قلت غناء او، و کثرت عناء او، و سرعت
فناء او، و خست شرکاء او، و شیخ من گفته ست که ازین سخن
بوی رغبت می آید از انکه هر که شکایت کند فراق کسی را مهر انهٔ
وصال او را دوست دارد هر که چیزی را بسبب مزاحمت شریکان
ترک گیرد، اگر مزاحمت نباشد بگیرد، پس سخن کامل در مذمت

خدای تعالی از عبادت همه عابدان تا قیام قیامت بیچون عبادت
به ترک دنیا همچنین مرتبه می باید واجب آمد بر طالب عبادت که ترک دنیا
گیرد **سوال** اگر گوئی که چیست معنی زهد در دنیا **جواب**
بدانکه زهد نزدیک علمای ما دو نوع است زهدیست که مقدور
بنده است و زهدیست که مقدور بنده نیست اما زهدیکه
مقدور بنده است سه چیز است یکی ترک طلب چیزیکه ندارد از دنیا
دوم دور کردن چیزیکه دارد از دنیا سوم ترک خواست دنیا
در باطن اما زهدیکه غیر مقدور است آنست که دنیا بر دل زاهد بکلی
سرد شود و زهدیکه آن مقدور است مقدمه زهدیست که آن
غیر مقدور است چون بنده زهد مقدور بجای آورد یعنی انچه نیست
طلب نکند و انچه دارد دور کند و از دل خواست بیرون کند
زهد غیر مقدورش حاصل آید یعنی دلش از دنیا بکلی سرد شود
این است نزدیک من زهد حقیقی و بدانکه صعب ترین سه چیز
بیرون بردن خواست است از دل از آنکه بسیار تارک باشند بظاهر
محب باشند دنیا را بباطن و مقصود آنست که خواست باطن

اگر گوئی چگونه ممکن شود که دنیا با چندین لذتها که دارد نزدیک آدمی
با چندین خواهش‌ها که دارد حرام همچون آتش و حلال همچون مردار شود
جواب بدانکه کسی که او را خدا تعالی توفیق خاص کرامت
کند و از آفات دنیا و تباهی او بداند نزدیک او همچنین شود
که گفتیم؛ و ازین سخن تعجب کنند کسانی که از عیب‌های دنیا و آفات
او کورند و بظاهر او فریب خورند؛ و درین باب ضرب مثل کنیم
تا نیکوتر فهم کنی؛ بدانکه این بکسی ماند که حلوای خبیص با جملگی
قاموس الخبیص الحلواء المخبوص المعمول
شرایط از بادام و شکر و پسته و مویز و زعفران و خوشبوی و جز آن
بسازد پس پارهٔ زهر قاتل دران تعبیه کند و مردی آنرا به بیند و یکی
دیگر نه بیند پس صاحب حلوا این حلوا را پیش آن هر دو کس نهد
مردیکه بران تعبیه کردن زهر آگاه است هرگز درین حلوا رغبت نکند
تا اصلا در خاطرش نگذرد که به هیچ حالی ازان چیزی بخورد و این حلوا
نزدیک او بسان آتش است بلکه صعب‌تر ازان بسبب آفتی که بران مطلع
است؛ و به هیچ وجه بظاهر او و زینت او فریفته نشود اما این مسکین جاهل
که به تعبیهٔ زهر مطلع نیست بظاهر او فریفته شود و برغبت تمام خورد

دنیا آنست که شیخ من گفته است دنیا دشمن خداست عزّ و جلّ و تو
دوست اویی و هر که کسی را دوست دارد دشمن او را دشمن
دارد و نیز گفته است که دنیا مرداریست نجوشبویی و زینت
آراسته غافلان بظاهر او فریب خورند و عاقلان ترک گیرند

سوال اگر گویی که چیست حکم زهد در دنیا فرض است یا مستحب

جواب بدانکه زهد در حلال باشد و در حرام در حرام فرض
است و در حلال مستحب و این حرام نزدیک کسانی که در طاعت
استقامت یافته اند بمنزلهٔ مرداریست اقدام نکنند بر خوردن
آن مگر وقت ضرورت بمقدار دفع ضرر اما زهد در حلال
مر ابدالان را باشد که آن نزدیک ایشان بمنزله مرداریست
نخورند مگر مقداری که ازان چاره نیست و حرام نزدیک
ایشان بمنزلهٔ آتش است که خوردن آن بهیچ حال در خاطر
ایشان نگذرد این است معنی سرد شدن دل بر دنیا یعنی
باید که بکلی همت خود از طلب دنیا قطع کند و پلیدش پندارد و گرد آن نگردد
اند بمنابتی که در دل او خواستی و میلی سوی دنیا نماند **سوال**

از دنیا که سبب قوام نفس باشد پس چگونه زهد کنم در فضول است آنچه
بدان احتیاج نیست در قوام ؛ و مقصود بنده قوام و قوت
ست ؛ تا خدای تعالی را عبادت توان کردن نه اکل و شرب ؛
و گرفتن لذت ؛ و خدای سبحانه و تعالی اگر خواهد قوام
بچیزی دهد ؛ و اگر خواهد بغیر چیزی دهد چنانکه فرشتگان را
داده ست و چون بچیزی دهد بچیزی دهد که موجود ست و نزدیک
تست و طلب تست و کسب تست و اگر خواهد بچیزی دهد که
نزدیک اوست ؛ و برساند مر ترا از انجا که ندانی ؛ بی آنکه
سعی و طلب کنی چنانکه فرمود جل جلاله وَمَن يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا
وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ یعنی کسی که تقوی کند خدای اورا
از دشواریها بیرون شدن بخشد و رزقش رساند از انجا که نداند ؛
چون همچنین ست هیچ حال به طلب کردن رزق و خواستن آن
محتاج نیستی ؛ و اگر این طاقت نداری و البته طلب کنی
باید که نیت تو در طلب آن باشد که بدان واسطه تقویت
در عبادت حاصل آید ؛ نه آنکه شهوت و لذت طلب کنی ؛ هرگاه

و بسا باشد که آن پرهیزنده را سرزنش نماید و نکوهش کند و گوید که ازین
چنین حلوای لطیف چرا احتراز می کنی مگر دیوانهٔ؛ این هست مثل حرام
دنیا با اهل بصیرت و جاهلان راغب اما اگر درین حلوا زهر بیامیخته باشند
مگر خیوی یا خلم بینی انداخته همچنین مردی که مشاهده کرده است نزدیک
او این حلوای مکروه باشد و طبع او را ازان نفرتی بود تا بجایی
که دست بران فراز نکند مگر آنکه ضرورتی سخت پیش آید؛ و آن دوم
که خبر ندارد؛ برغبت تمام بخورد؛ این هست مثل حلال دنیا با هردو
فریق اهل بصیرت و استقامت؛ و اهل رغبت و غفلت پس این است
حال دو مرد با آنکه در طبع هردو برابر اند؛ و مختلف اند بسبب علم و جهل
که دران حلوا است؛ اگر جاهل بدانستی چنانکه عالم دانست همچنان
زهد کردی که او کرد و اگر عالم ندانستی چنانکه جاهل ندانست
برغبت تمام بخوردی؛ چنانکه او بخورد پس ازینجا دانستی
که تمیز در دل است نه در طبع؛ و این اصلی است مفید؛ و سخنی است
ظاهر و راست و معترف باشد بر این کسی که بهره از خرد و انصاف
داشته باشد سوال اگر گوئی که چاره نیست از گرفتن مقداری

باشید از من چون کنم نکردند؛ گفتم بله مرا منع مکنید ازین؛ منع کردند
گفتم بله مرا بر آنچه رضای خدای تعالی نیست مخوانید؛ و اگر نکنم
با من عداوت مکنید؛ بکردند؛ ترک ایشان گرفتم و بخویشتن مشغول
شدم؛ و بدان ای برادر دینی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم وصفت (بیان کرده)
کرده است ازمان غفلت را؛ و تشریح داده است اهل او را و فرموده
است بجدا بودن از خلق؛ و درین شکی نیست که او دانا ترست
بمصالح ما؛ و ناصح تر مارا از ما؛ پس چون زمانه خود را بدان
وصف یابی که گفته است فرمان او بجا آر؛ و نصیحت او قبول کن؛
و هیچ شک مکن که رسول صلی الله علیه وسلم داناترین مردمانست
بدانچه صلاح تست درین زمانه تو؛ و بعد زمانهای سقیم خود را
بزبان مدار؛ که از جمله هلاک شدگان باشی؛ و آنچه فرموده است
آنست که عبد الله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهم گفته است؛
که نزدیک رسول الله صلی الله بودم که ذکر فتنه کرد؛ و فرمود
که چون ببینید شما مردمان را که از عهدهای خود درگذشتند
و امانتها را خیانت کردند گفتم چکنم دران زمان ای رسول خدا

بدین نیت دنیا بگیری؛ آن از تو خیر باشد و در زهد تو قادح نبود؛
عائق دوم خلق ست بعد از ین بر تو باد ای طالب
عبادت بجدا شدن از خلق و عزلت گرفتن از وی؛ و آن بسبب
دو چیز ست یکی آنکه مردمان ترا از عبادت کردن باز دارند حکایت
کرده آند که یکی از مشایخ گفت بگذشتم بجماعتی که تیر می انداختند
و یکی از ایشان دور نشسته بود خواستم که با وی سخن گویم گفت ذکر
خدای خوشترست نزدیک من گفتم که تنها چون نشسته گفت با من
پروردگار منست و دو فرشته گفتم از میان جماعت سابق
کیست گفت کسی که خدای تعالی او را امرزیده ست گفتم راه کدام
سوست راست اشارت کرد سوے آسمان و برخاست
و برفت؛ پس همچنین خلق مانع ست مرآدمی را از عبادت؛
بلکه بدین بسنده نیست که خلق آدمی را در معصیت و هلاکت
افگنند؛ چنانچه حکایت کرده اند از حاتم اصم رحمته الله که او گفته؛
طلب کردم از خلق پنج چیز و نیافتم؛ طلب کردم از ایشان طاعت
و زهد نکردند؛ گفتم مگر مرا یاری کنید؛ بر آن نکردند؛ گفتم مرا رضی

پس نیکو نظر کن که ترا چه باید کرد؛ و سلف صالح رضوان الله تعالی علیهم اجماع کرده اند بر دور بودن از زمانهٔ خویش و اهل آن و اختیار کرده اند عزلت را و بعزلت امر کرده اند و درین هیچ شکی نیست که ایشان داناتر و بیناتر از ما بوده اند و زمانه بعد از ایشان بهتر نشده است ملک تباه تر از آن شده است که در وقت ایشان بود یوسف بن اسباط رحمة الله گفته است که شنیدم از سفیان ثوری رحمة الله که میگفت بخدای که بجز وی خدای دیگر نیست عزلت حلال شد درین زمانه و من میگویم اگر عزلت در زمانهٔ سفیان ثوری رحمة الله حلال شد در زمانهٔ ما واجب و فریضه گشت؛ و روایت کرده اند از سفیان ثوری رحمة الله که نامه نوشت بسوی عباد خواص؛ بدانکه تو در زمانهٔ که اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم پناه می جستند از آن زمانهٔ که آنرا دریافتند؛ و ایشان را علمی بود که ما را نیست؛ پس چگونه باشد حال ما که درین زمانه موجود شدیم به اندکی علم و اندکی

جعلني الله فداك؛ گفت لازم گیر خانه خود را و نگاهدار زبان
خود را و بگیر آنچه دانی و ترک کن آنچه ندانی؛ و بر تو باد بکار خویش
و ترک گرفتن کار دیگری؛ و در خبر دیگر آمده است که رسول الله صلی الله
علیه وسلم فرمود که آن روزها هرج باشند؛ پرسیدند
که روزهای هرج چه باشند؛ فرمود که روزگاری است
که مردم از همنشین خود ایمن نباشند؛ و ابن مسعود رضی الله عنه
در خبر دیگر روایت کرده است از رسول الله صلی الله علیه که گفت
مر حارث بن عمیر را که اگر عمر دراز داده شوی زمانه بر تو خواهد
رسید که بسیار باشند در آن زمان خطیبان؛ و اندک
باشند عالمان و بسیار باشند سایلان؛ و اندک باشند
دهندگان در آن زمان هوا کشنده عالم باشد گفتم کی باشد
آن روز گفت آن روز که نمازها فوت کنند؛ و رشوتها قبول
کنند؛ و دین را بمتاعی اندک از دنیا بفروشند؛ دور باش
ای نیکبخت از آن زمانه دور باش؛ من میگویم که جمیع آنچه در این
اخبار روایت کرده اند بچشم خود دیدم در زمانهٔ خویش؛

عالمان
علم

مگر آنکه مرا او صحبت کرد؛ اگر دوست داری که کسی ترا نشناسد به آنکه ترا نزدیک
خدای تعالی کاری هست. اما خصلت دوم که موجب اختیار عزلت است آنکه
مردمان باطل کنند آنچه از عبادت حاصل آمده است بسبب آنچه پیش آید از
قبل ایشان از ریا و تزئین، و هر آینه راست گفت یحیی بن معاذ رازی
رحمه الله که دیدن مردمان بساط ریاست، و زاهدان گذشته
ترسیده اند از بعضی و بکلی ترک ملاقات و زیارت یکدیگر گرفته و
روایت کرده اند که هرم بن حیان مر اویس قرنی را گفت که ای اویس بیا
تا یکجا باشیم و ملاقات یکدیگر کنیم. اویس گفت دعای در غیبت بهتر از
ملاقات یکدیگر از آنکه از زیارت و ملاقات همه ریا و تزئین هست. و
مر سلیمان خواص را گفتند که ابراهیم ادهم رحمة الله آمده است چرا نزد
او نروی؟ گفت با شیطان ملاقات کردن دوست تر دارم از
ملاقات کردن با وی. پس این سخن را از وی عجب پنداشتند گفت چون
من ابراهیم ادهم را ببینم ریا کنم، و چون شیطان را ببینم از ریا
بپرهیزم. و شیخ من با یکی از عارفان ملاقات کرد و در مجلسی بنشستند
و در آخر مجلس چون دعا کردند و برخاستند شیخ من گفت ترسیدم که

صبر و اندکی یاری و نان بر خیزد و بسیاری عشاد مردمان ۞ و
و عمر خطاب رضی اللّٰه عنه فرموده ست که در عزلت راحت ست
از همنشینان بد ۞ سفیان بن عیینه رحمة اللّٰه گوید که سفیان
ثوری گفتم که مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان بسیار مکن
گفتم نه آن که در خبر ست که معرفت با مردمان بسیار کن از انکه
هر مومن را شفاعتی ست گفت نه پندارم که وقتی مکروهی بتو
رسیده ست مگر از کسی که با او معرفت میداشتی گفتم
از پی پس چون بعد وفاتش بخواب دیدم سا لها
گفتم مرا وصیتی کن گفت معرفت با مردمان کمتر کن که خلاص
یافتن از ایشان دشوار ست ۞ و فضیل رحمة اللّٰه گفته ست این
زمانه ایست که زبان را نگاه باید داشت ۞ و درجای نهان
باید بود و دل را علاج باید کرد ۞ و آنچه بدانی باید گرفت و آنچه
ندانی ترک باید کرد ۞ و داود طائی رحمة اللّٰه گفت ۞ روزه بگیر
در دنیا ۞ و افطار کن در آخرت ۞ و بگریز از مردمان همچون گریختن
تو از شیر ۞ و ابو عبید اللّٰه رحمة اللّٰه گفته ست که هیچ حکیم را ندیدم

که از مردمان بکلی جدا باشد و اصلا مخالطت نکنند. مگر در جمعه
و یا در جماعت. و یا در عیدین. و یا در حج. و یا در مجلس علمی
نافع و یا حاجت لابدی. و خود را پنهان دارند چنانکه
او کسی را نشناسد. و نه کسی او را شناسد. و اگر این مرد خواهد
که بکلی از مردمان قطع کند و اصلا در امور دین و دنیا با ایشان
اختلاط نکند. بسبب مصلحتی که در ان می بیند روا
نیست او را مگر انکه یکی از دو کار کند. یا انکه جای
دور ساکن شود. که بر و جمعه و جماعت واجب نشود
مانند جبال و جزایر. شاید که یک سبب این باشد
عابدان را که از مردمان دور رفته اند. و در مثل
این مواضع سکونت کرده اند. و یا انکه به حقیقت بداند
که مضرتی را که مخالطت مردمان بوی حاصل خواهد
شد بسبب حضور جمعه و جماعت بیشتر است از ثوابی
که بجمعه و جماعت حاصل خواهد شد. پس هرگاه که ان ضرر
بیشتر. هر آینه او را روا باشد که ترک جمعه و جماعت کیرد. تا باشد باز انه ثواب

اورا ... (marginal note, illegible)

مجلسی امیدوارتر ازین مجلس نشسته باشم. عارف گفت اما من نه
پندارم که مجلسی خایف تر ازین مجلس نشسته ام. از انکه تو احادیث نبوی
و علوم غریب یاد میکردی. و من نیز همچنین میکردم. پس میان ما ریا افتاد
ازین سخن شیخ من بسیار بگریست. تا آنکه بیهوش شده بیفتاد. این هست
حال اهل زهد و ریاضت در ملاقات یکدیگر با ایشان. پس چگونه باشد
حال اهل غیبت و بطالت بلکه حال اهل شر و جهالت. و بدانکه زمانه
بکلی باطل شده است و مردمان بکلی تباه شده اند بحدیکه ترا از عبادت
باز دارند. که اصلا نتوانی که عبادت کنی. و اگر چیزی کرده باشی بر تو
باطل کنند. پس واجب است بر تو عزلت گزیدن و جدا شدن از مردمان
و پناه طلبیدن از خدای تعالی از تباهی این زمانه و اهل او.
والله الحافظ بفضله و رحمته. سوال اگر گوئی که چیست حکم
عزلت و جدا شدن از مردمان و بیان کن ما را طریق عزلت گرفتن یکی
از مردمان و حدیکه درین کار واجب است جواب بدانکه
مردمان درین کار بر دو نوع اند یکی مردیست که خلق را بدو اصلا
حاجت نیست به بیان علمی و بیان حکمی پس این مرد را باید.

بسبب عذریکه می بیند؛ یعنی بزهکاری که بسبب ملاقات
حاصل می آید؛ این کس محتاج است بنظر دقیق و دران خطر
غلط است و دو طریق اول سالم اند والله الموفق بفضله؛ واما
مرد دوم که مقتدا باشد در علم که مردمان در کار دین بوی
محتاج اند به بیان کردن علمی و حکمی و حجتی یا رد کردن مبتدعی
و یا خواندن بسوی خیر بفعل یا بقول؛ مثل این مرد را روا نباشد
که بکلی از مردمان دور شود بلکه می باید که میان ایشان باشد
و خلق خدای تعالی را نصیحت کند؛ و احکام آخرت برای
ایشان بگوید؛ و روایت کرده اند از رسول صلی الله علیه وسلم
که فرمود چون بدعتها ظاهر شوند؛ و عالم ساکت ماند؛ لعنت خدای تعالی
بران عالم باد؛ و این جائی است که میان خلق باشد و اگر میان
ایشان نباشد هم روا نیست که عالم را عزلت گزینند؛ روایت کرده اند
که استاد ابوبکر بن فورک رحمه الله قصد آن کرد که تنها باشد
و بعبادت مشغول شود در بعضی از کوه ها بانگ آوازی شنید که ای
ابابکر چون از جمله حجتهای خدای تعالی شدی بر خلق؛ چرا بندگان

و در مکه دیدم یکی از مشایخ کبار را که از اهل
علم بود در مسجد حرام برای جمعه و جماعت حاضر نمی‌شد
و هیچ مانع نداشت و من دران وقت به استفاده
بروی میرفتم اینمعنی از وی پرسیدم گفت اثمی که بسبب
مخالطت مردمان حاصل میشود بیشتر از ثوابی است که بسبب جمعه
و جماعت حاصل میشود. میگوییم حاصل کار آنست
که آنکه عذری دارد ویرا عتاب نیست و خدای
تعالی عالم است و بیناست. و عذر هر یکی نیکو
میداند و طریق عدل آنست درین کار. که در
جمعه و جماعت و خیرات دیگر با مردمان
مخالطت کنند. و در غیر ازینها جدا باشند.
اما اگر خواهد که بطریق دوم عمل کند بدانکه
از مردمان بکلی قطع کند. و در جمعه و جماعت حاضر نشود بسبب عذری که
می‌بیند. پس طریق او آنست که جایی رود و ساکن شود که کسی و مثل این غرض
متوجه نشود. و در طریق سوم یعنی آنکه ساکن شود در شهر و در جمعه و جماعت حاضر نشود

کنید و منع نماید؛ اگر داند قبول خواهند کرد بجمیع حقوق ایشان قیام
نماید از زیارت؛ و پرسیدن بیمار؛ و روا کردن حاجتی که او را
گویند بقدر امکان؛ و از ایشان پاداش نجوید؛ و اگر قادر باشد
ایشان را چیزی بدهد؛ از ایشان هیچ نستاند؛ و اگرچه بدهند
تا تواند نستاند؛ و اگر او را برنجانند تحمل کند؛ و به هیچ نوع انتقام
نکشد؛ و اصلا رنجش ظاهر نکند؛ و حاجتهای خود را از ایشان
پنهان دارد؛ و یا آنچه تواند به آسانی و دشواری حاجات خویش
درست تمام کند و با اینهمه محتاج است که برای آخرت نیز ذخیره کند
چنانچه عمر خطاب رضی الله عنه گفته است که اگر شب بخسپم خود را ضایع
کرده باشم؛ و اگر بروز بخسپم رعیت را ضایع کرده باشم؛
پس چگونه خواب کنم میان این دو چیز؛ و مثل این زندگانی که به تن
با ایشان باشد؛ و بدل از ایشان دور بغایت دشوار است؛
و ابن مسعود رضی الله عنه گفته است مخالطت کن با مردمان چنانکه
دین ترا زیانی نرسد؛ اما من میگویم چون فتنها موج زنند؛ و کار دین
چنان شود؛ که عالم را نه طلبند و در بند فائده گرفتن دین نباشند؛

خدای تعالی را ترک گرفتی پس باز گشت و میان خلق آمد؛ این بود
سبب صحبت او با خلق؛ و مامون بن احمد مرا حکایت کرد از استاد
ابو اسحاق رحمته الله که گفت عابدان جبل لبنان را که ای
خورندگان گیاه امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم را
در دست مبتدعان گذاشتند و اینجا بخوردن گیاه مشغول
شدید؛ گفتند که ما طاقت صحبت مردمان نداریم؛ خدای تعالی
ترا قوت آن داده است بر تو واجب است که خلق را نصیحت
کنی؛ بعد از ان کتاب جامع الجلی والخفی تصنیف کرد؛ و بدانکه
منزل این مرد محتاج است در صحبت خلق بکارهای دشوار؛
اول صبر دراز و حلم عظیم و نظر دقیق و یاری خواستن از
خدای تعالی دایما؛ ثانیا در معنی منفرد باشد؛ اگرچه در ظاهر
بیشتر شخص با ایشان است؛ اگر با او سخن گویند سخن گوید؛ و اگر
زیارتش کنند برا اندازه هر یکی تعظیم کنند؛ و هر یکی را شکر گوید؛
و اگر از وی روی گردانند؛ آنرا غنیمت شمرد؛ و اگر در خیر باشند
با ایشان یار شود؛ و اگر در تباهی باشند مخالفت شان

اجماع کرده اند باطل ست و گمراهی ست ؛ اما آنکه از مردمان جدا شود برای
اصلاح دین آن مراد نیست ؛ وجه دوم بر شما باد بجماعت یعنی جدا نشوید
از ایشان در جمعه و جماعت و مثل آن که دران قوت دین و جمال اسلام
است ؛ و در خشم آوردن کافران و ملحدان است ؛ و از برکات
خالی نیست ؛ و من نیز میگویم که حق گوشه نشین آنست که با مردمان
در جمیع خیرات شریک شود ؛ و از صحبت و مزاحمت کردن با مردمان
در باقی کارها احتراز کند بسبب آفاتی که دران است وجه سوم بر شما باد
بجماعت در غیر زمانه فتنه گفته است مر کسی را که او ضعیف باشد در کار دین
و اما مردی قوی صاحب بصیرت در کار دین هرگاه زمانه فتنه پیش آمده
کند باید که عزلت گزیند و جز در جمعه و جماعت بیرون نیاید چنانچه
رسول الله صلی الله علیه وسلم امت را حذر کردن فرموده است
از جلوت و بخلوت امر کرده ؛ و اگر خواهد که بکلی قطع کند باید که در کوهی
و جزیره ساکن شود بسبب صلاح که در کار دین دیده است ؛ میگویم
مثل این مرد هر جا که باشد خدای تعالی او را میسر گرداند که در جمعه و جماعت
و جمیع خیرات حاضر شود تا ازین ثواب محروم نماند که در جماعت ثواب

در نسخه صحیح است: وکار دین مهم نباشد

وکار دنیا مهم باشد در چنین وقت عالم نیز معذورست که عزلت گزیند واز مردمان دور باشد و علم را دفن کند ، ومی ترسم ازان که این زمانه را که ذکر کردیم این زمانه باشد ، وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ این است حکم عزلت ، و دور بودن از مردمان نیکو فهم کن که غلط او عظیم است وضرر او بسیار والله ولی التوفیق سوال اگر گوئی که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده است بر شما باد بجماعت که دست خدای تعالی بر جماعت است و شیطان گرگ آدمی است که تنها را بگیرد و گفت صلی الله علیه وسلم که شیطان با تنها است واز دو تن دور است جواب اگرچه رسول الله صلی الله علیه وسلم این گفته است این هم گفته است اَلْزَمْ بَيْتَكَ یعنی لازم گیر خانه خود را و امر کرده است بعزلت ، و دور بودن از مردمان ، در زمانه تباه ، و در قول رسول صلی الله علیه وسلم تناقض نیست ، و جمع میان هر دو چیز بگویم اما اینکه گفت بر شما باد بجماعت سه احتمال دارد یکی آنکه بر شما باد بجماعت در دین و حکم شرع ، ازانکه این امت بر ضلالت اجماع نکند پس خلاف کردن اجماع و حکم کردن بر خلاف آنچه جمله ائمه بران

درین کار؛ ازانکه سکوت در مثل این مواضع که گفتی جامع ست
هردو فایده را؛ یکی عزلت از مردمان دوم مشارکت با ایشان
در جمعه و جماعت و جمیع خیرات؛ پس اینچنین کس را حاصل اید همگی
که اهل عزلت را باشد؛ با ثوابی که جمیع مسلمان را حاصل میی اید
پس بودن در رباط بهترین طریق ست؛ و بنا برین اکثر
عارفان میان مردمان بوده اند تا مردمان را از ایشان
نفع بود و حال ایشان مشاهده نمایند؛ و لپس تر وی ایشان
کنند؛ که زبان حال موثر تر از زبان مقال ست سوال
اگر گوئی که چیست حال مرید با کسانیکه در مجاهده و ریاضت
مشغول اند با ایشان مخالطت کند یا نکند جواب بدانکه اگر
ایشان بر طریق مشایخ گذشته ثابت باشند ایشان بزرگترین
برادران تو اند درین دیار سے و بندگان تو اند بر عبادت
خدای تعالی؛ اما اگر بطریق ایشان نباشند و ترک رسم
ایشان گرفته اند نشاید مرید را که با ایشان مخالطت کند؛
بلکه در کنج عزلت خود باشد سوال اگر گوئی که معتزل اگر خواهد

بسیارست ؛ اگرچه مردمان باطل شده اند ؛ از ابدالا چنین روایت کرده اند که ایشان در جمعه و جماعت حاضر می باشند و بر روی زمین هرجا که خواهند در ساعت بروند و زمین برای ایشان طی میکنند گوارا باد مرایشانرا بهرچه ظفر یافته اند بران سوال اگر گوئی که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است که رهبانان امت من کسانی اند که در مسجد نشینند و این معنی مقتضی نهی است از جدا بودن از مردمان جواب بدانکه این در غیر زمانه فتنه گفته است چنانکه پیش ازین ذکر کردیم ؛ و نیز باک نیست که در مساجد باشد باید که با مردمان مخالطت نکند ؛ بتن با ایشان باشد ؛ و در معنی از ایشان جدا ؛ و اینست مقصود ما از شرح عزلتی که گفتیم ؛ نه آنکه دور بودن بتن و نزدیک بودن بدل ؛ و درین معنی ابراهیم ادهم گفته است کُنْ وَاحِدًا جَامِعًا وَمِنْ رَبِّكَ ذَا الْاُنْسِ وَمِنَ النَّاسِ وَحْشِیًّا یعنی میان مردمان باش و تنها باش ؛ و با خدا تعالی انس گیر و از مردمان گزیرنده باش سوال اگر گوئی که سکونت در مدارس علماء آخرت و رباط صوفیان که سالک راه آخرت باشند چگوئی جواب بدانکه اینست طریق بزرگ و ستوده

تا دوستی با تو زیاده شود دوم آنکه حق زیارت نگاهداری و آن
آنست که از ریا و تزئین و لغو و غیبت و امثال این احتراز کنی
تا خود را و این مردم را در اثم نیفگنی سوال اگر گوئی که چه چیز
باعث شود بر عزلت گزیدن از مردمان و دور بودن از ایشان
و چه چیز آسان کند بر من تنها بودن را جواب بدانکه
آن چیز که بر تو تنها بودن آسان کند سه چیز است
یکی آنکه در عبادت مستغرق باشی از انکه مشغولی عبادت
و انس با خدای تعالی آدمی را از مخالطت باز دارد
که انس گرفتن با مردمان علامت افلاس است چون
نفس خویش را ببینی که ملاقات مردمان میخواهد بدانکه
آن سبب بیکاری اوست پس چون کسیکه بعبادت
مشغول شود چنانچه حق آنست حلاوت مناجات بیابد
داد را با خدای تعالی و کلام او انس حاصل شود و از صحبت دیگران
بکلی بگریزد چنانچه در خبر است که موسی صلوة الله علی نبینا و علیه چون از
مناجات و شنیدن کلام خدای تعالی بازگشتی از مردمان

که از مدارس ورباط بیرون آید و درجاي دیگر ساکن شود بسبب
آنکه صلاح خود دران بیند شاید یا نه جواب بدانکه این مدارس
ورباط بمنزله حصني ست که آدمي را از دزدان وراهزنان نگاه دارد
وآنکه از حصن بیرون باشد بمنزله صحرائي ست که سواران شیاطین
جوق جوق میگردند بیم آن باشد که او را بربایند واسیر نمایند
پس کسیکه ضعیف ست بروے واجب ست که حصن را لازم
گیرد اما اگر مردے قوي صاحب بصیرت باشد که دشمن بروغالب
نتواند شد بنزدیک او حصن وصحرا برابر بود واینچنین کس را
باک نیست که در صحرا باشد ومع ذلک سکونت در حصن بهتر
ست سوال اگر گوئي که چه گوئي در زیارت برادران دیني
وپیوستن با ایشان در ملاقات وتذکیر جواب بدانکه
زیارت برادران دیني از جواهر عبادت است وسبب
قربت خدایے تعالی ست عزوجل ومتضمن فواید بسیار است
ولیکن باید که دو چیز نگاهداري یکی آنکه بسیار بزیارت نروے
واز حد نگذرے زُرْ غِبًّا تَزْدَدْ حُبًّا یعني زیارت کن گاه گاه

بر عداوت تو مشغولست شب و روز قصد تو میکند
و تو از آن بغفلت داری و علی الخصوص او را با تو کینه دیگر افتاده
ست و آن آنست که تو دایما بعبادت حق مشغولی و خلق را تو لا
و فعلا سوی عبادت میخوانی و این ضد کار شیطانست. پس گویا
که تو بهر زبان و بهر ساعت او را در خشم و غضب می آری. او
نیز دایما کمر بر عداوت و هلاکت تو بسته دارد و چگونه با چون
توئی عداوت نکند که او با دوستان خود همچون کفار و اهل ضلالت
و اهل بدعت در بعضی احوال عداوت میکند. پس با تو که قصد
آن داری که او را در خشم آری و بمخالفت او کار کنی چگونه عداوت
نکند. پس اکنون او را با دیگر مردمان دشمنی عام است و با تو ای
کوشنده عبادت و علم عداوت خاص است و کار تو او را مهم ترست
و او را بر تو یاری دهندگان اند که سخت ترین ایشان نفس و هوای
تست و او را اسباب و در آمدن هاست و تو از آن غافل هستی و
راست گفت یحیی معاذ رحمه الله که شیطان فارغ و تو مشغول و او ترا می بیند
و تو او را نمی بینی و او ترا فراموش نمیکند. و تو او را فراموش میکنی

بگیری یعنی وانگشت در بهر دو گوش کردی تا سخن مردمان نشنود
و دران وقت سخن مردمان نزدیک او بهچو آواز دراز گوش
بودی. و بر تو باد بدانچه شیخ من گفته است اِتَّخِذِ اللّٰهَ
صَاحِبًا وَّذَرِ النَّاسَ جَانِبًا یعنی خدای تعالیٰ را یاری
بگیر و مردمان را بیک جانب بگذار. دوم آنکه بکلی از مردمان
طمع نداری چه هرگاه نفع از کسی توقع نداری و از مضرت او
نترسی وجود و عدم او نزدیک تو برابر باشد. سوم آنکه آفتهای
که در مخالطت است نیکو در خاطر نگذاری. پس این چیز را هرگاه
که لازم گیری ترا از صحبت خلق باز دارد. و تنها بودن بر تو
آسان شود والله الموفق عایق سوم شیطان است
بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بجنگ کردن با شیطان
و قهر کردن با او و این بسبب دو خصلت است. خصلت اول آنکه
شیطان دشمنی است که در آشتی او اصلا طمع نیست بلکه
قانع و خورسند نشود تا هلاک نکند پس از چنین دشمن ایمن
بودن از غایت غفلت باشد. خصلت دوم آنکه شیطان

چنانچه گاهی کافران را بر ما مسلط میکند. با آنکه بر کفایت شر ایشان قادر است تا صبر کردن
با جهاد ایشان ببینند. همچنین بدانکه مجاهده با شیطان. و قهر کردن او در
او دو آنکه مکاید و حیل و مداخل او بدانی که چون بر مکاید و حیل او مطلع شدی با تو هیچ
نتواند کرد. چنانکه دزد چون بداند که صاحب خانه بیدار است هر آینه بگریزد. دوم آنکه
وسوسه او را التفات نکنی. و دل خود را بدان متعلق و مشغول نداری که
بمنزله سگی است عوعو کنند. و اگر بدو در روی آری بتو در آویزد و اگر اعراض
ساکت شود. سوم آنکه دایما در ذکر حق مشغول باشی بزبان و دل. که
که ذکر خدای تعالی در حق شیطان بمنزله اکله است در حق بنی آدم. سوال
اگر گویی چگونه شناسم مکاید او را و کدام طریق است معرفت آن را. جواب بدانکه
او را وسوسه هاست که بمنزله تیرهاست که از راه دور می اندازد. و حقیقت آن
وقتی روشن شود که انواع خواطر و اقسام او بدانی. دیگر آنکه او را حیلهاست
که آن بمنزله دامی است که گسترده است. و حقیقت آن وقتی روشن شود که انواع
مکاید او و ضایع او بدانی. اما اصل خواطر بدانکه خدای تعالی بر دل آدمی
فرشته موکل کرده است که او را بسوی خیر میخواند. و او را ملهم خوانند و کار
او را الهام گویند و در مقابل آن فرشته شیطان نیز مسلط کرده است

پس چون حال چنین باشد از محاربه و قهر او چاره نیست ❁

سوال اگر گوئی که بکدام چیزها با شیطان محاربه کنم و بچه چیز او را مقهور گردانم جواب بدانکه اهل این کار را درین مسئله دو طریق است. یکی آنکه بعضی علما میگویند که تدبیر در دفع شیطان همین استعاذه است یعنی باز داشت خواستن از خدای تعالی چیزی دیگر نیست زیرا که شیطان سگی است که خدای تعالی بر تو مسلط کرده است. پس اگر بمحاربهٔ او مشغول شوی وقت خود را ضایع کنی و زحمتی دیده باشی. پس باز گشت بصاحب سگ اولی. تا او را از تو باز دارد ❁ دوم آنست که علمای دیگر میگویند که طریق در دفع شیطان مجاهده و ضرب است... اما نزدیک من بهتر و طریق عدل آنست که جمع کرده شود میان هر دو طریق ❁ اول استعاذه کنیم از شر او چنانچه فرموده شده ایم ❁ و اگر بعد از استعاذه شر او به کفایت نرسد و او را بر خود غالب بینیم ❁ ضرورة بدانیم که این ابتلاست از خدا و خدای تعالی او را بر ما مسلط کرده است تا صبر ما بر عداوت وی و قوت مجاهده ظاهر شود

دعوت شیطان. اثر او وسوسه گویند. این است چهار
قسم خواطر. چون این تقسیم دانستی بدانکه خاطریکه از
قبل خدای تعالی است ابتدا اگر گاهی بخیر باشد اکرام
و الزام حجت را. و گاهی بشر باشد امتحان و محنت را
و خاطریکه از قبل ملهم است نباشد مگر بخیر زیرا که او مسلط
نیست مگر بجهت نصیحت و ارشاد. و خاطری که از قبیل
شیطان است نباشد مگر بشر برای اضلال و اغوا
و بسا باشد که بخیر باشد برای مکر و استدراج را.
و خاطریکه از قبل هوای نفس است بشر باشد با نجیب
دران خیرے نیست. و بعضی از سلف گفته اند که
هوای نفس نیز بخیر میخواند. و تحت او شر باشد
مثل شیطان این است انواع خواطر. چون این معلوم
شد چاره نیست مرترا از دانستن سه فصل و یکی که متعلق
بدانست اول فرق کردن میان خاطر خیر و خاطر شر
و سوم. دوم فرق کردن میان خاطر شر ابتدائی و شیطانی

کرا داعی اسوسی نفس هیجان ولوسا و وسواس گویند و دعوت او را
نفسه گویند. و شیخ من گفته ست بسیا باشد که شیطان بخیر خواند و
مقصود او در ان شر باشد. و بعضی فضولی خواند. و مقصود او از ان
منع از فاضل باشد مثل عجب و غیران. و جز این دو داعی خدای
تعالی در خلقت آدمی طبیعتی نیز مرکب کرده ست که میل آن
طبیعت دائما بشهوات و لذات ست از نیک و یا بد هر نمط
که باشد. پس به تحقیق دواعی سه چیز میشد. چون این مقدمه
دانستی بدانکه جمله خواطر که در دل مؤمن حادث میشود و او را
بر فعل و یا بترک آن باعث می باشد. آن همه با آنکه بحقیقت
از خدای تعالی ست. لیکن بر چهار قسم ست. قسمی است
که باری تعالی در دل مؤمن حادث میگرداند ابتداء
و او را ابلیس خاطر گویند مخصب و قسمی ست که حادث
میگرداند موافق طبع آدمی و او را هوای نفس گویند
و قسمی ست که حادث میگرداند در عقب دعوت ملهم
و او را الهام گویند. و قسمی ست که حادث میگرداند عقب

[illegible]

ازین سه میزان وزن کردے مر آئینه خاطر خیر از خاطر شر
پیدا شود **فصل دوم** چون خواهی که فرق کنی میان خاطر
شر که از هوای نفس ست ٭ یا از شیطان ٭ یا از خدای تعالی
ست ابتداء پس درین نیز ازین سه نوع نظر کن ٭ یکی انکه
اگر آن خاطر را بریک حال می یابی بدانکه از خدا تعالی است
یا از هوای نفس ٭ و اگر متردد یابی بدانکه از شیطان است ٭
و عارفی گفته است که مثل هوای نفس همچون نمر ست که بسهل
محاربه دفع نشود ٭ و مثل شیطان همچون گرگ ست هرگاه
که از جانبی برانی از جانب دیگر بر آید ٭ دوم انکه اگر او را
بعد از گناهی که کرده باشی بیابی بدانکه از خدای تعالی است
از برای عقوبت و اهانت مر ترا بشومی آن گناه و اگر این
خاطر ابتدا است و بعد از گناه نیست بدانکه از جهت شیطان است
زیرا که شیطان در همه حال طالب اغوا است ٭ سوم انکه
اگر آن خاطر را هیچ وقت بذکر گفتن خدای تعالی ضعیف و کم
نمی یابی بدانکه از هوای نفس ست ٭ و اگر بذکر گفتن کم میشود

وهوا. و دانستن دفع هر نوعی. سوم فرق کردن میان
خاطر خیر ابتدائی. و الهامی. و شیطانی. تا هر چه از خدای تعالی
رسد و یا از ملهم باشد اتباع کنی. و هر چه از شیطان است
اجتناب کنی. و همچنین هواست نزدیک کسی که گفته است
که او نیز تحت میخواند. **فصل اول** چون خواهی که خاطر خیر از
خاطر شر بدانی. و فرق میان این هر دو بکنی. بیکی ازین
سه میزان وزن بکن تا حقیقت کار معلوم شود. اول آنکه کاریکه در
خاطر تو گذشته است بر شرع عرض کن. اگر موافق آید بدانکه خیر است. و اگر بر ضد
آن باشد برخصتی یا بشبهتی. بدانکه شر است. پس اگر بدین میزان حال
او روشن نشد. پس عرض کن بر اقتدای به صلحا. اگر در کردن
آن کار اقتدا به صلحاست خیر است و الا شر است. و اگر بدین موازین هم
روشن نشد عرض کن بر نفس و هوا. پس بنگر اگر از آنهاست که نفس را از آن نفرت
است به نفرت طبع. نه نفرت ترس از خدای تعالی بدانکه خیر است. و اگر از آنهاست
که نفس را بسوی او میل است بمیل طبع نه میل امید ثواب خدای تعالی
بدانکه شر است. زیرا که نفس فرماینده است بدی. میل او اصلا بخیر نباشد و هرگز بکار نیکی

ست برای مکر واستدراج نظر کن ؛ اگر نفس را در ان فعلی که
در خاطر گذشته است بانشاط می یابی نه با ترس ؛ و بعجلت
می یابی نه باهستگی ؛ و به امن می یابی نه بخوف و با کوری
دل می یابی نه با بصارت عاقبت ؛ بدانکه از شیطان است
ازان به پرهیز ؛ و اگر نفس را بر ضد آن می یابی یعنی با خوف
نه با نشاط و به آهستگی نه با عجلت ؛ و با خوف نه با امن و با بصارت
در عاقبت کار نه با کوری دل دران ؛ بدانکه از خدای تعالی
ست یا از ملک میگویم که نشاط سبکی ست در آدمی در کردن
کارها بی انکه دران طمع ثوابی دارد ؛ و آهستگی در همه جا
ستوده است مگر در مواضع معدوده مانند نکاح کردن
دختر چون بالغه گردد ؛ و گزاردن وام ؛ و دفن کردن مرده
و طعام دادن مهمان ؛ و توبه کردن از گناهان و اما خوف
احتمال دارد که از تمام گردانیدن و آدا کردن باشد چنانکه حق
الست ؛ و از قبول و ردّ خدای تعالی باشد ؛ و اما بصارت
عاقبت آن باشد که به بیند و نیکو یقین کند که آن رشد و خیر است

بدانکه از شیطان است زیراکه شیطان نیز گرگفتن پس می خزد
و در حالت غفلت وسوسه میکند **فصل سوم**
چون خواهی که فرق کنی میان خاطر خیر که از خدای تعالی است
و یا از ملک است؛ نظر کن درین نیز از سه وجه؛ اول
انکه اگر دایما این خاطر را قوی و باجزم می یابی بدانکه
از خدای تعالی ست؛ و اگر متردد می یابی بدانکه از ملک
ست؛ زیراکه ملک بمنزله نصیحت کننده است؛ که ترا نصیحت
میکند بهر وجه که می تواند؛ دوم انکه اگر آن خاطر بعد از خیر
وطاعت ست که از تو در وجود آمده است بدانکه از خدای تعالی
ست از جهت اکرام و اعزاز مر ترا؛ و اگر بعد از طاعت
نیست ابتداست بدانکه از ملک آمده است در اغلب
احوال سوم انکه اگر این خاطر در اصول و علمهای باطن است؛
بدانکه از خدای تعالی ست؛ و اگر در فروع و اعمال ظاهر است
بدانکه از ملک ست در اغلب احوال؛ زیراکه ملک را
بر باطن بنده وقوف نیست؛ اما خواطر خیر که از قبل شیطان

و بگوید که تعجیل کن تا آن کار بکنی و این کار بکنی اگر بتوفیق
الله تعالی این نیز رد کند و بگوید که عمل من اندک به آهستگی
و احتیاط بهترست از عمل بسیار با نقصان و عجلت بوجه چهارم
پیش آید و تمام گردانیدن عمل چنانکه حق آنست برای
دیدن مردمان امر کند تا در ریا افگند پس اگر بتوفیق
الله تعالی رد کند و بگوید که دیدن مردمان مرا چه کار آید
دیدن خدای تعالی مرا کافی و بسنده است بوجه پنجم پیش آید
و در عجب اندازد و بگوید که امروز همچو تو بنده مخلص کیست
زهی علم و زهی بیداری تو اگر بتوفیق الله تعالی این نیز رد کند
و بگوید منت خدای تعالی راست که مرا همچنین گردانیده
اگر توفیق او نبودی مرا در عمل مرا چه قدر بودی بوجه ششم
پیش آید و این از انهاست که برین هیچکس مطلع نشود
مگر عالمان دانا که بیدار باشند و آن آنست که در ستر
عبادت را نیکو داکن که خدای تعالی البته حال ترا بر خلق
ظاهر خواهد کرد و مقصودش ازین نوعی باشد از ریای خفی

و امید آن باشد که درو ثواب آخرة باشد پس دانستن این
هر سه فصل واجب است بر تو برای دانستن خواطر و درین
فصول بقدر امکان نیکو نظر کن که از جملهٔ علمهای لطیف
و اسرار شریف ست والله الموفق بفضله

و اما تفصیل مکرهای شیطان بدانکه شیطان را با بنی آدم
در کار عبادت هفت نوع خدع و مکر ست اول آنکه از نفس
طاعت باز دارد اگر بتوفیق الله تعالی رد کند و بگوید که من
بعبادت محتاجم زیرا که مرا از توشهٔ آخرت چاره نیست ضرورة
مرا عبادت می باید کرد و از دنیای فانی توشه برای آخرت
و عبادت می باید ساخت بوجه دوم پیش آید و تا خیر
توشه برای آخرت و عبادت امر کند اگر بتوفیق الله تعالی
آن نیز رد کند و بگوید که اجل من بدست من نیست عمر من فنا کند
یا نکند و نیز اگر در عمل امروز توقف کنم تا فردا عمل فردا کی کنم
نه آنکه هر روزی را عملی ست بوجه سوم پیش آید و به تعجیل کردن
در عبادت امر کند و از آدای آن چنانکه حق آنست باز دارد

در ره دوم و فرمان بردار بوده باشم بهتر از آنکه
در آتش روم و عاصی باشم با آنکه میدانم که خدای تعالی هیچکس را
بر طاعت عقوبت نکند بلکه به ثواب وعده کرده است
و وعدهٔ او جل جلاله خلاف شدنی نیست والله الموفق

عائق چهارم و آن نفس است

بعد ازین بر تو باد ای طالب عبادت بحذر کردن ازین
نفس فرماینده به تباهی که اوست بدترین و تباه‌ترین
دشمنان و بلای اوست صعب‌ترین بلاها و علاج
او دشوارترست و دوای او مشکل‌تر و این بسبب
دو چیزست سبب اول آنکه دشمنیست درونی
و هرگاه که دزد از خانه باشد دفع او دشوار باشد سبب
دوم آنکه دشمنیست محبوب و آدمی از عیب محبوب
خود کورست هرچه از نفس خود تباه بیند نیکو پندارد
پس هرگاه که چنین باشد دیر نکشد که آدمی را نفس در فضیحت
و هلاکت افگند و او ازان بی خبر باشد مگر آنکه خدای تعالی

[illegible]

اگر بتوفیق الله تعالی آن تمیز کند و بگوید ای ملعون تا این
زمان از وجه افساد عبادت پیش آمدی اکنون بوجه
اصلاح پیش آمدی تا فاسد و تباه کنی مرا باظهار
عبادت چه کار من بنده ام مرا طاعت می باید کرد اگر خدای تعالی
خواهد اظهار کند و اگر خواهد مخفی دارد و نیز بدست خلق چیست
تا مرا از عبادت حاصل باشد بوجه هفتم مکابره پیش آید
و بگوید که ترا به عمل اصلا احتیاج نیست زیرا که اگر ترا سعید
و نیکبخت آفریده اند ترک عمل زیان نخواهد کرد و اگر شقی و
بدبخت آفریده اند هر عملی که خواهی کرد سود نخواهد داشت
اگر خدای تعالی عصمت کند و توفیق دهد بگوید ای ملعون من
بنده ام و بر بنده فرمان برداری پروردگار واجب است
او داند هر حکمی که بسعادت یا شقاوت کرده است مرا به آن
چه کار و نیز من بهر نمط بعمل محتاجم اگر نیک بختم محتاجم بزیادت
ثواب و اگر نعوذ بالله منها بد بختم هم محتاجم بنا بر آنکه باری
خود را ملامت نکنم که این بدبختی از جهت من شد و نیز اگر در آتش

فرزندان او از ان روز انچه دیدند تا ابد الاباد خواهند دید ولعد از ان
حکایت هابیل و قابیل یاد کن که سبب معصیت در ایشان حسد
و بخل بود بعد از ان حدیث هاروت و ماروت که سبب معصیت
ایشان شهوت بود پس همچنین می آئی تا روز قیامت
نیابی در خلق فتنه و ضلالت و فضیحت و معصیت مگر از نفس
و هوای او و الا خلق در خیر و سلامت بوده اند پس
چون دشمنی بدین طریق باشد واجب است عاقلان را که اهتمام
در کار او کنند **سوال** اگر گوی که چیست حیله دفع کردن این
چنین دشمن و چیست تدبیر کار او **جواب** بدانکه بالا گفتیم
که کار نفس دشوارتر است از انکه بیک بار قهر کردن او ممکن
نیست چنانکه دشمنان دیگر راست از انکه مرکب و الت است
و اهمال کردن او نیز بیکبار نتوان کرد بسبب مضرتی که در انست
پس تو محتاجی بطریقی میان دو طریق که به پروری و تقویت دهی
او را القدر انکه فعل خیر را احتمال کند و ضعیف کنی و حبس کنی
او را بر حدیکه از فرمان تو نگردد پس تو در علاج کردن

او را یاری دهد بفضل و رحمت خود پس تامل کن در یک
نکته مغتنمه و آن آنست که چون نیکو بنگری بیابی این نفس اماره را
اصل جمله فتنه‌ها و فضیحت و خواری و هلاکت و معاصی و آفت
که خلق را پیش آمده است و خواهد آمد از اول آفرینش تا روز
قیامت باعث بران جمله همین نفس شوم را بیابی هر که در بلا
افتاده است یا بسبب نفس افتاده است تنها یا بمعونت و مشارکت
نفس با شیطان که اول معصیت خدای تعالی را از ابلیس بود
و سبب آن بعد حکم سابق هوای نفس بود که کبر و حسد او را
بعد از عبادت هشتاد هزار سال در دریای ضلالت انداخت
چنانکه ابد الآباد غرق بماند و آنجا نه دنیا بود و نه شیطان و نه
تملق ملک نفس بود که کبر و حسد پیش کرد با او و آنچه کرد و بعد
از آن گناه مهتر آدم علیه السلام بود که شهوت نفس و حرص
بر بقای حیات او را در آن بلا انداخت تا بقول ابلیس مغرور
شد و بغرور شیطان و شهوت نفس از جوار خدای تعالی
و فردوس اعلی به این دنیای حقیر پست و فانیه افتاد و دیدند

همه بسبب این نفس شوم است

فرمان بردار تو گردد و درین حالت تعجیل کن و به لگام تقوی لگامش کن و از شر او ایمن شو **سوال** اگر گوئے بیان کن مارا که تقوی چیست تا انرا بدانیم **جواب** بدانکه تقوی گنجی ست عزیز اگر بران ظفر یافتی خیر کثیر و رزق کریم و فوز عظیم و غنیمت جسیم و ملک عظیم یافتی تو گوئی خیرهای دنیا و آخرت جمع کرده اند و در زیر این یک خصلت نهاده اند که نامش تقوی ست و تامل کن در قرآن مجید که چند جا ذکرش کرده اند و چندین خیر و ثواب بدان معلق کرده اند و چندین سعادت بدان اضافت کرده اند و من از انجمله دوازده بر تو می شمارم یکی مدح و ثنا قوله تعالی وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا فَاِنَّ ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ای اگر صبر کنید و تقوی گزینید پس بدرستی که آن از عزم کارهاست یعنی از جمله کارهاست که عزم کردن بران واجب ست دوم حفظ و نگاهداشت از دشمنان قوله تعالی وَاِنْ تَصْبِرُوْا وَتَتَّقُوْا لَا یَضُرُّکُمْ کَیْدُهُمْ شَیْئًا یعنی اگر صبر کنید

بیان تقوی

نفس محتاج بنظری دقیق و طریقی دشوار ؛ و ذکر کرده ایم که طریق
او آنست که نفس را لگام کنی لگام تقوی تا هر دو فائده که ترا
گفتم حاصل آید **سوال** اگر گوئی که این دابه ایست بی فرمان
او را چگونه لگام کنند و چیست حیله در آن که او را لگام توان
کرد **جواب** بدانکه راست میگوئی ؛ و حیله در وی آنست
که اول او را نرم کنی تا لگام توانی کرد عالمان این کار گفته اند
که نرم کردن نفس را سه چیز است ؛ یکی آنکه شهوتها و لذتها را
بکلی باز داری که دابه سرکش چون علف نیابد نرم شود دوم آنکه
بر وی بار گران از عبادت بنهی که دراز گوش را چون بار بسیار
کنند نرم شود خاصه که علفش نیز کم کنند سوم آنکه یاری از
خدای تعالی خواهی و پیش او بنالی تا ترا یاری کند و الا از شر
او خلاص نیست نشنیده که مهتر یوسف علیه السلام چه گفت
إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي
یعنی نفس فرماینده است به بدی مگر آنکه خدای تعالی رحمت کند
چون برین سه چیز مواظبت نمائی ؛ نفس بی فرمان

هشتم قبول طاعت قوله تعالی اِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ
الْمُتَّقِيْنَ یعنی قبول نکند خدای تعالی طاعت را مگر از متقیان
نهم بزرگ داشتن قوله تعالی اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ
یعنی بزرگترین شما نزدیک خدای تعالی متقی ترین شماست
دهم بشارت وقت مردن قوله تعالی اَلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَکَانُوْا
يَتَّقُوْنَ لَهُمُ الْبُشْرٰی فِی الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِی الْاٰخِرَةِ
یعنی کسانیکه ایمان آورده اند و تقوی کرده اند مرایشان راست
بشارت در حیات دنیا و در آخرت یازدهم نجات از آتش
قوله تعالی ثُمَّ نُنَجِّی الَّذِيْنَ اتَّقَوْا یعنی همه را در دوزخ دراریم
و متقیان را خلاص دهیم * دوازدهم خلود در بهشت قوله
تعالی اُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِيْنَ یعنی بهشت مهیا کرده شد برای
متقیان * این ست همه خیر و سعادت در هر دو سرای که در زیر
این تقوی نهاده اند پس فراموش مکن نصیب خود را از تقوی
و بدانکه * اصل در کار عبادت سه چیزست یکی توفیق و تایید
وآن متقیان راست چنانکه گفت اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الْمُتَّقِيْنَ یعنی خدا

وتقوی کنید زیان نکند شما را مکر ایشان پیچ سوم یاری
کردن قوله تعالی اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا وَّالَّذِیْنَ
هُمْ مُّحْسِنُوْنَ یعنی خداوند تعالی با کسانی ست که تقوی کنند
و با کسانی ست که نیکوکار باشند چهارم نجات از سختیها
و رزق از حلال قوله تعالی وَمَنْ یَّتَّقِ اللّٰهَ یَجْعَلْ
لَّهٗ مَخْرَجًا وَّیَرْزُقْهُ مِنْ حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ یعنی هر که
تقوی کند خدای تعالی او را از جمله دشواریها بیرون شدن
بخشد و روزی دهد او را از انجا که نداند پنجم اصلاح
عمل قوله تعالی یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ
قُوْلُوْا قَوْلًا سَدِیْدًا یُّصْلِحْ لَکُمْ اَعْمَالَکُمْ یعنی ای آنانکه
ایمان آورده آید تقوی کنید و سخن راست گوئید تا خدای تعالی
عملهای شما را اصلاح کند ششم آمرزیدن گناهان قوله
تعالی یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوْبَکُمْ یعنی تقوی کنید تا بیامرزد شما را
گناهان شما هفتم محبت خدای تعالی قوله تعالی اِنَّ
اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُتَّقِیْنَ یعنی خداوند تعالی دوست دارد متقیان را

آنچه مطلوب تو بود نه آنکه کار در آنست که قبول افتد و سلطان
که خدای تعالی گفته است اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ
پس اصل این کار بتقوی باز گشته و ازینست که عائشه
گفت رضی الله تعالی عنها که رسول الله صلی الله علیه وسلم
را هیچ چیز از دنیا خوش نیامدی چنانکه متقی ؛ و قتاده رضی الله تعالی
عنه گفته که در توریت است ای فرزند آدم تقوی کن و هر جا که
خواهی بخسپ ؛ و گفته اند که عامر بن قیس شبانروزی هزار
رکعت نماز میگزاردی چون در بستر آمدی نفس را گفتی
ای جای همه بدیها بخدای که هیچ چشم زدنی از تو راضی
نشده ام چون بتقوی سر در نیارمی و وقت مردن
بگریست گفتند چه چیز ترا گریانید گفت سخن خدای تعالے
اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ و تامل کن یک نکته دیگر و این
اصل جمله اصلهاست ؛ و آن آنست که یکی از صلحا مر شیخ خود را
گفت که مرا وصیتی کن شیخ گفت وصیت میکنم ترا بوصیتی که پروردگار
عالمیان بدان وصیت کرده است و گفته وَلَقَدْ وَصَّیْنَا

با متقیان ست دوم اصلاح عمل و اتمام تقصیر و ان نیز مر متقیان راست چنانکه گفت یُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ یعنی اصلاح کند عمل شمارا اگر تقوی کنید سوم قبول عمل و ان نیز مر متقیان راست چنانکه گفت إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی قبول نکند خدای تعالی عمل مگر از متقیان و مدار عبادت برین سه چیزست از انکه اول توفیق باید تا عمل کند بعد از ان اصلاح تقصیر تا تمام شود بعد از ان قبول چون تمام گردد و برای این سه چیزست تضرع و سوال جمله عابدان نه بینی که میگویند رَبَّنَا وَفِّقْنَا لِطَاعَتِكَ وَتَمِّمْ تَقْصِيرَنَا وَتَقَبَّلْ مِنَّا ای پروردگار ما توفیق ده ما را بطاعت خود و تمام کردان تقصیر ما و قبول کن از ما عمل ما را و اینهمه را خدای تعالی بتقوی وعده کرده است و متقیانرا اینهمه کرامت فرموده خواهند یا نخواهند پس بر تو باد اگر طالب عبادتی بلک اگر طالب سعادت دنیا و عقبی هستی و تامل کن این یک اصل را و آن آنست که همه عمر خود در عبادت زحمت دیدی و مجاهده کردی تا حاصل شد

بزرگ ست حاجت بمعرفت او سخت تر پس چاره نیست
اکنون غیر از ان که تفصیل تقوی بگوئی **جواب** بد انکه
همچنین ست که تو میگوئی و اجب ست که او را بزرگ دارند
و در طلب او جد و جهد نمایند که بد ان احتیاج کلی ست؛ ولیکن
میدانی که هرچه بزرگ و عزیز باشد؛ در حاصل کردن آن نیز
زحمت و رنج بسیار باشد و همتی عالی باید تا بدست آید پس
چنانچه این خصلت خصلتی بزرگ ست و عزیز ست مجاهده کردن
در طلب او؛ و قیام نمودن در حق او نیز دشوار ست که عظمت
بر اندازهٔ محنت باشد؛ ولذت بر حسب مؤنت خدای تعالی
میفرماید وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا یعنی هرکه
در راه ما مجاهده کند او را راه خود نمائیم پس بشنو و بیدار شو
و فهم کن این خصلت را بعد از ان چست شو تا بر ان عمل کنی
و از خدای تعالی یاری خواه که کار در عمل کردن ست والله الموفق
میگویم گوش دار؛ بدانکه اول تقوی در قول مشائخ ما پاک کردن
دل ست از گناهی که مثل آن گناه از تو در وجود نیامده ست

الذین اوتوا الکتب من قبلکم وایاکم ان اتقوا الله یعنی
وصیت کردیم کسانی را که پیش از شما کتاب داده شده اند
و شما را که تقوی کنید ؛ میگوییم نه انکه خدای تعالی داناترست
بصلاح بنده از همه کس ؛ نه انکه او نصیحت کننده ترست بنده را
نه انکه او مشفق ترست بنده را از همه کس ؛ پس اگر در عالم
خصلتی بودی صالح تر مر بنده را و جامع تر خیرات را ؛
و معظم تر در ثواب و بزرگ تر در عبادت و برآرنده تر امید بار را
ازین خصلت که آن تقوی است خدای تعالی بندگان را
بدان امر فرمودی ؛ و بدان وصیت کردی پس هرگاه پیشینیان
و پسینیان را بدین یک خصلت وصیت کرد و هم باین بسنده کرد
و دانستی که این خصلت جامع است خیر دنیا و آخرت را و کافی
است جمیع مهمات را و رساننده است بنده را به بلند ترین
درجات در عبادت ؛ و اصلی است که بران مزید نیست و بسنده است
کسی را که بنظر دقیق دران بنگرد و بران عمل نماید والله الموفق
سوال اگر گوئی هرگاه معلوم شد که این خصلت این چنین

خدای تعالی در یک آیت ذکر کرده است قوله تعالی لَيْسَ عَلَى
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا
وَّآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَّآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَّ
أَحْسَنُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ یعنی نیست بر کسانیکه ایمان
آورده اند و عمل صالح کرده اند باکی در چیزهاسے که میخورند چون
تقوی کنند و ایمان اورده اند و عمل صالح کرده و تقوی
کرده اند و ایمان آورده اند و تقوی کرده اند و نیکوئی کرده اند
و خدای تعالی دوست میدارد نیکوکاران را پس
تقوی اول تقوی از شرک ست و ایمان که بیاد ذکر کرده است
توحید ست و تقوی دوم تقوی از بدعت و ایمان که به
او ذکر کرده است اقرار ست بسنت و جماعت و تقوی
سوم تقوی از معاصی فرعیه و چون استقامت برو نیست سوار را
مقابل کرد آنرا به احسان و احسان طاعت و استقامت
است بر تقوی از معاصی فرعیه پس درین یک آیت جمع کرد
هر سه منزلت را منزلت ایمان و منزلت سنت و منزلت

تا حاصل شود مر ترا بقوت عزم بر ترک آن و حجابی میان تو و میان گناهان * و تقوی را در قرآن بر سه چیز اطلاق کرده اند یکی ترس و هیبت خدای عز و جل قال الله تعالی وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ یعنی بترسید از من دوم بمعنی طاعت و عبادت قال الله تعالی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ ابن عباس رضی الله تعالی عنهما گفته که ای مومنان فرمان برداری کنید خدای را عز و جل چنانکه حق آنست * سوم بمعنی پاک کردن دل است از گناهان و این است حقیقی تقوی نه آن دو نه بینی که خدای تعالی گفته وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ یعنی هر که فرمان برداری کند خدای را و رسول او را و بترسد از خدای تعالی و تقوی کند او از جمله رستگاران است * طاعت و خوف را ذکر کرد پس از آن تقوی را ذکر کرد * پس معلوم شد که حقیقت تقوی چیزیست سوای طاعت و خوف و آن پاک کردن دل است چنانکه گفتیم * و مشایخ گفته اند که منازل تقوی سه است تقوی از شرک * و تقوی از بدعت * و تقوی از معاصی فرعیه * و این هر سه را

خود را باز دارد بجنس تقوی مانع وجامع بر هنر کرد نست
از هر چیز یکه در کار دین زیان دارد و آن معصیت است
و فضول حلال این است تفصیل تقوی ؛ و بدانکه تقوی از
حرام فرض است بترک آن عذاب لازم آید ؛ و تقوی از
فضول حلال کار نیکو است به ترک ان جنس حساب و عیب
کردن لازم گردد ؛ و هر که از حرام تقوی کند او در درجه
فرود است از تقوی ؛ و هر که از فضول حلال تقوی کند او در
درجهٔ بلند باشد از تقوی ؛ و هر گاه که بنده جمع کند میان هر دو
یعنی از معصیت و فضول هر دو تقوی کند ؛ او تقوی هر دو سبیل
کمال کرده باشد ؛ و چنانکه حق آنست بجا آورده ؛ این است معنی
تقوی و بیان آن نیکو فهم کن این را **سوال** اگر گوی که اکنون
بیان کن که این معنی را چگونه بعمل آرم در نفس و چگونه لگام کنم
او را به لگام تقوی بدین معنی که تفصیل آن گفتی و تقوی نام کردی
جواب بدانکه تفصیل آن در نفس این است که بقوت تمام
قیام کنی ؛ و نفس را از همه معصیتها باز داری و از همه فضول ها

استقامت بر طاعت این ست انچه علما در بیان معنی تقوی
گفته اند و میگویم که تقوی را بمعنی اجتناب کردن از فضول
حلال نیز می یابم چنانچه در خبر مشهور ست از پیغمبر صلی الله علیه
وسلم متقیان را که متقی گویند بسبب انکه ترک بگیرند چیز را که
در و باکی نیست از خوف انکه بیفتند در چیزیکه دران باکی است
پس چنان دوست میدارم که جمع کنم میان انچه علما گفته اند
و میان انچه در خبر ست تا حدی باشد جامع و معنی باشد
بالغ پس میگویم تقوی پرهیز کردن ست از هر چیزیکه می ترسی
از مضرت آن در دین خویش؛ نه بینی که رنجور پرهیز کننده را
یعنی در گذشت و گوار
گویند که متقی ست چون از هر چیزیکه او را زیان دارد پرهیز کند
از طعام و شراب و میوه و غیران پس انچه از مضرات آن
می ترسی در دین دو قسم ست یکی محض حرام و معصیت
دوم فضول حلال از انکه مشغولی بفضول حلال آدمی را
بحرام و محض عصیان می کشد؛ پس هر که خواهد که از مضر
دین ایمن باشد ازین خطر پرهیز کند و از فضول حلال

فروجهم ذلك ازکی لهم ان الله خبیر بما یصنعون

یعنی بگو مر مومنان را تا چشمها فرو خوابانند و فرجها نگاه دارند

کران پاک کننده ترست ایشانرا و خدای تعالی میداند انچه

میکنند بدانکه من تامل کردم درین آیت با خردگی آیت

سه معنی بزرگ یافتم ادب کردن و بیدار کردن و تهدید کردن

اما ادب فرمان برداری کردن مولی ست و الا بی ادب باشند

و بی ادب را از مجلس بیرون کنند و لایق ان نباشد که در

حضرت بایستد نیکو فهم کن این نکته را و تامل کن که در آن نیست انچه

و اما بیدار کردن انکه گفته ست ان پاک کننده ترست

ایشانرا یعنی پاک کننده ترست دلهای ایشان را و این

ازان ست که چون چشم نه بندی و بهر طرفی که خواهی ببینی

خالی نیست که چشم تو بر حرامی افتد و اگر عمدا بینی خود گناه

کبیره باشد و بسا باشد که دل تو بدان متعلق گردد و بدان

هلاک شوی و اگر بر مباحی افتد بسا باشد که دل تو بدان

مشغول شود و وسوسه ها در خاطر آید و شاید که بدان سر کسی

به پرهیزی چون این کردی در چشم و گوش و زبان و دل و
شکم و فرج و جمیع اعضا تقوی کردی و نفس را به لگام
تقوی لگام شد اما انچه چاره نیست ترا از دانستن ان انست
که میگویم هر که خواهد که تقوی کند این پنج عضو را که اصل است
نگاهدارد و آن چشم و گوش و زبان و دل و شکم است
پس نگاهدار این هر پنج را از انچه که می ترسی از زیان آن
در کار دین از معصیت و حرام و فضول حلال چون این
چنین صیانتی حاصل شد امید است که جمیع اعضا مصون ماند
و به تقوی جامع به جمیع بدان قیام نموده باشد پس درینجا
حاجت افتاد که پنج فصل در بیان این پنج عضو و تفصیل
انچه در هر یکی حرام است و فضول است بگویم بقدر انکه لایق
این کتاب باشد فصل اول در چشم بر تو باد به نگاهداشتن
چشم که اوست سبب افتها و فتنها و نظر کن در کار
چشم درین سه اصل کافی اصل اول خدای تعالی
فرمود قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا

واین صحیح ست و همچنان است که رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفته است ؛ و بداند کسی که ازموده ست که باز داشتن
نظر از مالایعنی سبب یافتن لذت عبادت و حلاوت دل
وصفای اوست ؛ اصل سوم آنست که نظر کند در هر عضوی
از اعضای خویش ؛ که هر یک را برای چه آفریده اند برای
آن چیز نگاه دارد ؛ که پای برای رفتن در باغها و قصرهای
بهشت آفریده اند و دست برای گرفتن قدح شراب
و برگرفتن میوهای بهشت آفریده اند و همچنین جمیع اعضای
همچنین چشم برای نظر کردن سوی پروردگار جهانیان
آفریده اند و در هر دو سرای هیچ کرامتی بزرگتر ازین
نیست پس واجب ست نگاه داشتن چشم برای اینچنین
کرامتی این است سه اصل چون درد و نیکو تامل کنی بنده
باشد برای نگاه داشتن چشم **فصل دوم در گوش**
بر تو باد به نگاه داشتن گوش از فحش و فضول ؛ و این سبب
دو چیز ست یکی آنکه روایت کرده اند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم

و پریشان دل بمانی و از خیر منقطع شوی و اگر چشم به بندی
ازین همه بلاها آسوده بمانی و درین معنی حضرت عیسی صلوة الله
علی نبینا وعلیه گفته است؛ به پرهیز از نظر که شهوت را در دل
میکارد و صاحب نظر را همین فتنه بسنده است؛ ذوالنون
رحمة الله علیه گفته است چشم بستن آرزوها را نیکو حجابی است؛
پس اکنون هرگاه که چشم را فرو خوابانی؛ و از نظر کردن
بسوی مالایعنی نگاهداری فارغ دل و آسوده از جمله وسوسه‌ها
باشی؛ و اما تهدید آنکه گفته است خدای تعالی میداند آنچه
ایشان میکنند؛ و بسنده است این سخن برای پرهیزیدن
از گناهان مر کسی را که از ایستادن پیش خدای تعالی بترسد
این بود یک اصل از کتاب خدای تعالی اصل دوم آنکه رسول الله
صلی الله علیه وسلم گفته است که نظر کردن بسوی محاسن زنان
تیریست زهر آلوده از تیرهای شیطان؛ هرکه ترک کند آنرا
خدای تعالی او را ذوایقه عبادت بچشاند که بدان خوش شود
و یافتن حلاوت عبادت و لذت مناجات کاریست بس عظیم؛

گفته است که گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چه چیز است
انچه بیشتر بر من از ان می ترسی؛ رسول الله صلی الله علیه
وسلم زبان خود را بگرفت وگفت این است؛ و یونس
ابن عبدالله رضی الله عنه گفته است که نفس من در گرمای سخت
به بصره روزه تواند داشت؛ وترک یک کلمه مالا یعنی نتواند
کرد؛ پس هرگاه که نفس در ان چنین باشد مر تو باید که نگاهداشتن
زبان با هر گونه جد وجهد که دانی و نظر کن درین پنج اصل اصل اول
انکه ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده است که آدمی
چون به صبح بر خیزد؛ جمیع اعضا زبان را گویند که ترا سوگند
بخدای تعالی میدهیم؛ واز تو میخواهیم که راست باشی؛
که چون تو راست شدی ما همه راست شدیم؛ واگر تو کژ
شدی ما همه کژ شدیم یعنی سخن گفتن در جمیع اعضا آدمی را
اثر میکند به توفیق و خذلان و موید این معنی است قول مالک
ابن دینار رحمة الله علیه که گفت چون در دل سختی بینی
و در تن سستی بینی و در رزق حرمانی بینی بدانکه کلمه مالا یعنی

که شنونده شریک ست با گوینده دوم آنکه شنیدن در دل خطرها برانگیزد وسوسه ها افگند و ازینجا در دل و تن تشویشها پیدا شود چنانکه برای عبادت چیزی در دل باقی نماند و بدانکه سخنی که در دل از گوش می افتد بمنزله طعام است که در شکم افتد که بعضی از ان مضر هست و بعضی نافع و بعضی غذاست و بعضی زهر ست و بقای سخن در دل بیشتر است از طعام در شکم که طعام از معده بخواب و غیر آن زائل شود و بسا باشد که اثر سخن در دل مدتی بماند بلک همه عمر بماند پس چیزی ازین تباه ترچه باشد که همیشه او را در رنج و بلا میدارد و بسبب آن در دل وسوسه ها افتد و خطر آن باشد که او را در بلای افگند و اگر گوش از شنیدن مالایعنی نگاهدارد ازین همه بلاها ایمن باشد و الله الموفق

فصل سوم در زبان

بر تو باد به نگاهداشتن زبان و ضبط او و قید او که او سخت ترین اعضاست در یاغی گری و فساد او بسیار هست سفیان بن عبدالله رضی الله عنه

غیبت کند بکسی ماند که او منجنیق بگیرد و نیکی ها سے خود را بجانب
شرق و غرب و یمین و شمال می اندازد؛ روایت کرده اند
که ابو سعید را گفتند که فلان ترا غیبت کرده او طبقی پر از خرما او
فرستاد و گفت که شنیده ام؛ نیکیهای خود را بمن هدیه
فرستادی؛ بجهت مکافات آن این را بر تو فرستادم؛
و در مجلس ابن مبارک سخن در غیبت افتاد گفت اگر من
کسی را غیبت کنم باری مادر و پدر خود را کنم چرا که او اولی
ترست که نیکی من ستاند و گفته اند که حاتم اصم را شبی قیام
شب فوت شد زن او تعزیتش کرد حاتم گفت طایفه شب
قیام کرده چون بصبح برخاستند مرا غیبت کرده اند
آن نماز ایشان روز قیامت در میزان من خواهد بود
اصل چهارم آنکه سفیان گفته ست؛ سخنی مگو زبان که
بشکند دندان؛ و دیگری گفته ست که زبان خود را گشاده
مکن تا کار بر تو تنگ نگرداند و در مثل میگویند بسیا کلمه صاحب
خود را بگوید مرا بگذار؛ اصل پنجم آنکه یاد کن آفات آخرت

سلامتی

گفته اصل دوم در نگاهداشتن زبان نگاهداشتن وقت ست؛ از انکه بیشتر چیز یکه آدمی بجز ذکر خدای تعالی بر زبان میراند لغوست که وقت بدان ضائع میشود؛ حسان بن سنان رضی الله عنه بر غرفه بلو که بنا کرده بود بگذشت گفت که این غرفه که بنا کرده ست به نفس خود باز گشت؛ وگفت که ای نفس مغرور چه می پرسی از چیز یکه ترا بکار نیاید؛ بروزه یکساله او را عقوبت کرد؛ می گویم خوشوقت کسانی که در دین این چنین اهتمام داشتند؛ دو اسے بر غافلان که عنان نفس سست گذاشته اند تا هر طرف که میخواهد می رود و برد اصل سوم در نگاهداشتن زبان نگاهداشتن عمل صالح است از آنکه هر که زبان نگاهدارد و سخن بسیار گوید لامحاله در غیبت مردمان افتد چنانکه گفته اند هر که سخن بسیار گوید خطا بسیار گوید و غیبت صاعقه ایست هلاک و تباه کنندۂ جمیع طاعات را؛ چنانکه گفته اند مثل کسی که مردمان را

پیش پادشاه جبار بحضور جملهٔ عالم بخوانند، چهارم آنکه ملامت و عیب کردن باشد در قیامت، که چرا گفتی، و از پروردگار خود شرم نداشتی، و حجتهای او بریده شوند پس او را رنج بیند از ندبسنده است این اصلها مرکسی را که درین نیکو تامل کند، و الله الموفق ۔

فصل چهارم در دل

بر تو باد به نگاهداشتن دل و اصلاح کردن او که کار نگاهداشتن او دشوارتر است از نگاهداشتن اعضای دیگر، و خطر او بزرگ‌تر، و بیشتر و طریق نگاهداشتن او باریک‌تر و صعب‌تر است، و یاد کن درین کار پنج اصل کافی اصل اول قول خدای تعالی که گفت يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ یعنی میداند خیانت چشمها و آنچه پنهان دارند سینه‌ها، و دیگر آنکه گفت وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ یعنی خدای تعالی میداند آنچه در دلهای شماست، و دیگر آنکه گفت إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، یعنی بدرستی که او

وخرابی آن ؛ در عاقبت آنست ؛ و بشنو دران یک نکته ؛ و آن آنست
که از دو حال خالی نیست سخنی که خواهی گفت حرام ست یا فضول
حلال اگر حرام ست دران عذابی ست که طاقت آن نداری
؛ و رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته ست که در شب معراج
طایفه را دیدم که در دوزخ مردار میخورند ؛ گفتم ای اخی
جبریل ایشان کیانند گفت ایشان کسانی اند که گوشتهای
مردمان میخورند یعنی غیبت میکردند ؛ و آن سخن اگر مباح ست
دران چهار آفت ست ؛ یکی آنکه کراما کاتبین را مشغول کردی
بچیزیکه دران فائده نیست ؛ و واجب ست آدمی را که از کرام
کاتبین شرم دارد و ایشانرا نرنجاند ؛ دوم آنکه سخن بسیار
گفتن همچون املا کردن نامه ست بسوی خدای تعالی از لغو
و هزل ؛ پس به پرهیز و بیندیش که چه میکنی ؛ و یکی از بزرگان
مردی را دید که فحش میگفت گفتا که ای فلان نمی اندیشی
که بسوی خدای تعالی چه نامه می نویسی بترس و حذر کن
که فردا ندامت و حسرت کشی ؛ سوم آنکه هرچه میگوی در قیامت

تباهی از ان خلق مطلع شوند همه بیزار شوند و از میان خود
براند اصل سوم انکه دل پادشاهست و جمیع اعضا تابع
اوست و چون پادشاه نیکو باشد رعیت نیز نیکو باشد چنانکه
رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که در تن بنی ادم گوشت
پاره ایست اگر ان نیکو شود همه تن نیکو شود و اگر ان بد شود
همه تن بد شود و آن گوشت پاره دل است پس چون صلاح همه
اعضا در صلاحیت دل است واجب است که باصلاح ان جهد کنند
اصل چهارم انکه دل خزینه ایست جواهر نفیس را که اول آن عقل است
و بزرگترین نفایس معرفت خدای تعالی است که آن سبب سعادت
هر دو سرای است بعد از ان بصیرتی است که بزرگی نزدیک خدای تعالی
بدان حاصل شود بعد از ان نیت خالص در طاعت که ثواب
ابد بدان متعلق است بعد از ان انواع علوم و حکمتها که شرف
بنده بدان است پس واجب باشد که چنین خزینه را از آفات دزدان
و راهزنان نگاهدارد تا این جواهر عزیز را آفتی نرسد و دشمنی
بران ظفر نیابد اصل پنجم انکه من تامل کردم در حال دل پنج چیز

دانا ترست بچیزیکه در سینهاست، و بهمین که چند جا در قرآن
ذکرش کرده و باز تکرار بیان نموده و پسندیده است برای
پرهیز کردن تو نظر به علم و اطلاع خدای تعالی، و از انکه معامله
با اوست، و او علام غیوب است، و معامله با علام الغیوب
امر خطیرست، پس نیکو تامل کن و در کار خود ببین به پیش
که او از دل تو چیزی است که می بیند و چه احوال است که میداند
ریا یا اخلاص یا و یا غفلت جهل یا خوف ان توکل
اصل دوم انکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفته است
که خدای تعالی نظر نکند بسوی صورتها و عملهای شما
و لیکن نظر کند سوی دلها و نیتهای شما، پس چون
نظرگاه پروردگار دل است عجب است از کسی که روی
و تن را بشوید و از پلیدیها پاک دارد که نظرگاه خلق است
و بیاراید انچه می تواند تا مخلوقی بر عیبی مطلع نشود و پروا
ندارد دل را که نظرگاه پروردگار است از حرص و هوا
پلید بگذارد و بپاک کردن و آراستن او نپردازد و نترسد
که خدای تعالی بر تباهی ها و عیبهای او مطلع شود، و اگر بر یکی

دل

ازان کار بس دشوارست و محنتی عظیم است چهارم انکه
علاج کردن دل بر تو دشوارست از انکه او از تو غایب است
بسا باشد که ندانی و در آفتی بیفتی پنجم انکه آفات بسوی
او شتابنده ترست و او بگردیدن حال نزدیک ترست
وگفته اند که دل شتاب کننده ترست از دیگ در جوشیدن
(نعوذ بالله منها اما صلاح پر فساد و از ایمان بکفر)
ونیز اگر نعوذ بالله منها دل بلغزد ابتدای کار او سیاهیست
ومیل است بسوی غیر خدای تعالی و نهایت کار او کفرست
پس کار دل در خطر عظیم است و نیز ادنی کار او فساد
نست و نهایت کار او تکبرست بخدای تعالی شنیده
قول خدای تعالی ابی واستکبر وکان من الکافرین پس
وکبر که در دل بود کفر بار آورد به سبب این معنی بندگان
خاص بر دلهای خود ترسان ولرزان بوده اند وگریان
مانده اند و همه عنایت دران صرف کرده اند خدای تعالی
(قصد و همت)
در وصف ایشان گفته است یخافون یوما تتقلب
فیه القلوب والابصار یعنی می ترسند از روزیکه

دروی یافتم که در اعضای دیگر نیست؛ یکی انکه دشمن قصد
او میکند و مرا او را ملازم است؛ و دل منزل الهام و وسوسه است
واین هردو او را بخیر و شر میخوانند که آن ملک است و شیطان
دوم انکه کار دل بیشتر است که هوا و عقل هردو در وی اند
واو معرکه‌گاه دو لشکر است یکی هوا و لشکر او؛ دوم عقل و لشکر او
پس دل و اینجا میان محاربه و مقاتله؛ و تناقض ایشان است
و واجب است که نگاه دارند؛ و غافل نشوند از جایی که اینجا
بیمی باشد سوم انکه عوارض مر او را بیشتر است از انکه خواطر
بسان تیرهاست که در اینجا چون باران در دل میریزد
و تو بر منع آن قادر نیستی از آن که دل مانند چشم نیست
که میان دو پلک است که به بندی و یا در جایی خالی و تاریک
بنشینی؛ و ایمن شوی؛ و همچون زبان نیست که درون دو پرده
لب و دندان است ملک دل مدخل خواطر است و ترا در باره او
آن قدرت نیست و او را به هیچ حال نگاه نتوانی داشت و با اینهم
نفس شتاب کنند در پسروی آن خاطرهاست پس اتباع

چاره نیست ٭ اکنون گوش دار و بشنو که در هر یکی
چه آفتهاست ٭ و چست شو و جهد کن برای ازاله و دفع
هر یک ازین آفات اَمّا طُولِ اَمَل بدانکه او مانع ست از همه
خیرها و طاعتها ٭ و باعث ست بر همه شرها و فتنها و دردی است
سخت که خلق را در بلاها و افتهای گوناگون می افگند
و همه خرابیها و تباهی ها از وی می خیزد ٭ و بدانکه چون
امل خود را دراز کنی از وی چهار آفت پیدا شوند ٭ یکی ترک
طاعت و کاهلی کردن دران ٭ که بگوئی بخواهم کرد روزها
پیش من است ٭ یحیی ابن معاذ رازی گفته است که طول
امل قاطع است از همه خیرات ٭ دوم ترک توبه و تاخیر از ان
که بگوئی توبه خواهم کرد وقتها بسیار است و من جوانم
و عمر من اندک ست و من قادرم هرگاه که خواهم توبه کنم
و بسا باشد که مرگ در آید و پیش از اصلاح عمل ترا
برباید ٭ و بگوئی که به پیری برسم توبه کنم بسیار جوانان اند
و به پیری نرسیدند ٭ سوم حرص بر جمع کردن مال و مشغول

بگردد دران دلها و چشمها **سوال** اگر گوی که چون کار
دل چنین سخت و مهم گفتی بیان کن ما را آن معانی که دل
را اصلاح کند از آفاتی که او را پیش آید و تباه کند
تا باشد که توفیق یابیم بران عمل کنیم **جواب** بدانکه تفصیل
آن معانی دراز ست این مختصر گنجایش آن ندارد
و علمای آخرت درین باب کتابها تصنیف کرده اند
و قریب هفتاد خصلت ستوده و همین قدر ناستوده
بیان کرده اند و کسی را که کار درین مهم باشد و از خواب
غفلت بیدار شود و از خدای تعالی توفیق یابد حاصل
کردن آن همه کتابها و عمل کردن بران مر او را دشوار
نباشد و ما درین کتاب اصلی چند که از ان در علاج
دل چاره نیست ذکر کنیم و آن چهار است طول امل
و عجلت و حسد و کبر و چهار در مقابله او ستوده
است کوتاهی امل و آهستگی در کارها و نصیحت خلق خیرخواهی
و تواضع این ست ان اصلها که در اصلاح دل از ان

وغفلت تو قوی گردد؛ بلکه بیم آن باشد که آخرت را نیز بباد
دهی؛ کدام حال ازین تباه‌تر باشد و کدام آفت ازین
عظیم‌تر؛ و این همه بسبب طول امل است اما اگر امل کوتاه
کنی و مرگ خود را نزدیک دانی؛ و یاد کنی حال برادران
و یاران که مرگ ایشان را ناگاه فرو گرفت در وقتی که
گمان نداشتند؛ شاید که حال تو نیز مثل حال ایشان شود
؛ پس بیدار شو ای مغرور غافل و یاد کن آنچه عوف ابن
عبد الله رضی الله عنه گفته است بسا امیدوار روزی
که آن روز را بشب نرسانید؛ و بسا منتظر فردا که فردا را
در نیافت اگر شما اجل و آمدن او به‌بینید امل را
دشمن دارید؛ عیسی ابن مریم صلوة الله علی نبینا و علیه
گفته است که دنیا سه روز است دی که گذشت از آن
بدست تو چیزی نماند؛ و فردا ایمنی دانی که بیابی یا نیابی
روز سوم که تو در آنی در دست تو همان روز است نفس است غنیمت
دار؛ ابوهریره رضی الله عنه گفته است که دنیا سه ساعت

شدن بدنیا و ترک استعداد آخرت ؛ که بگوئی از فقر
در حالت پیری می ترسم که از کسب کردن ضعیف و عاجز
ای کسب کردن نتوانم
شوم مرا از قوت فاضل چاره نیست ؛ تا در حالت مرض
و خزان مرا بکار آید ؛ اینها و دیگر مانند این اندیشها
رغبت ترا در دنیا بجنباند ؛ و حرص ترا بر وی زیاده
کند ؛ تا بگوئی چه خواهم کرد و چه خواهم پوشید در زمستان
و چه خواهم خورد در تابستان باشد که عمر دراز شود ؛
محتاج مردمان شوم ؛ و احتیاج در پیری سخت دشوار است
چهارم سختی دل و فراموشی آخرت ؛ از انکه چون امل
دراز کردی مرگ را و گور را یاد نکنی ؛ و نرمی دل و صفائی
او بیاد کردن مرگ و گور هست و بذکر ثواب و عقاب
و احوال آخرت حاصل آید و در دلی که از اینها نگذرد او را
از کجا صفا و رقت باشد قوله تعالی فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ
فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ چون امل دراز کنی طاعت تو اندک شود
و توبه در تاخیر افتد ؛ و معصیت بسیار کنی و حرص تو فراخ شود

و برنداشتم لقمه را اگر که گمان بردم که فرو خواهم برد یا نه پس ای طالب هرگاه که این چیزها که گفته ام یاد کنی و برین مواظبت نمای وشب و روز تکرار کنی هر آئینه امل تو کوتاه گردد بعنایت خدا تعالی و نفس خود را به بینی شتاب کننده در طاعت و تعجیل کننده در توبه و زهد کننده در دنیا و دل را یابی خائف از خدای تعالی و امیدوار بانکه در آخرت بسعادت برسی و این همه بعد فضل خدای تعالی بسبب این یک خصلت ست که آن کوتاهی امل ست حکایت کرده اند که زرارة بن ابی اوفی را بعد مردن او در خواب دیدند گفتند که کدام عمل فاضل ترست نزدیک شما گفت رضا بحکم خدا و کوتاهی امل پس نظر کن در خود ای برادر من و بذل کن جهد خود درین اصل بزرگ که اهم است و موثر ترست به اصلاح دل و نفس والله الموفق

اما حسد

بدانکه حسد مفسد طاعت ست و باعث ست بر گناهان

پیش نیست ساعتی که گذشت از ان چیزی بدست نیست
وساعت آینده نمیدانی که بیابی یا نیابی وساعت سوم آنست
که در وی هستی پس از روی حقیقت از دنیا مالک نیستی
مگر یک ساعت را و شیخ من گفته که دنیا سه نفس ست
نفسی که گذشت کردی انچه کردی و نفسی دیگر نمیدانی
که یابی یا نیابی ازانکه بسا کس از نفسی تا بنفسی دیگر نرسیده
اند نفس سوم آنست که تو در انی پس مالک نیستی بحقیقت
مگر یک نفس را پس بشتاب دران بسوی توبه وطاعت
شاید که در نفس دوم بمیری و برای رزق اندوهگین مباش
شاید که تا آن زمان که بقوت محتاج شوی زنده نمانی و چه
تباهی ونادانی باشد که آدمی غم یک روزه و یک ساعت بخورد
واو در نفس دوم بخواهد مرد یاد کن انچه رسول الله صلی الله
علیه وسلم به صحابه گفته ست در حق اسامه که تعجب نمیکنید از طول
امل اسامه که بمهلت یک ماه کنیزک خریده ست اسامه قوی دراز امل است
بخدا که ننهادم قدمی مگر گمان بردم که خواهم برداشت یا نه

خدای تعالی به پناه طلبیدن از شر حاسد؛ چنانکه گفت
وَمِن شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ چنانکه امر کرده ست مارا
به پناه طلبیدن از شر شیطان و ساحر؛ و همچنین فرموده
ست مارا به پناه جستن از شر حاسد؛ سوم اند وه
و رنج بی فائده با نیز بیکاری بسیار؛ چنانکه ابن سماک
گفت ندیدم ظالمی را اشابه تر مظلومی از حاسد رنجی
دایم؛ و عافلی نایم؛ و غمی لازم؛ چهارم کوری دل
تا نتواند که حکمی را از احکام خدای تعالی فهم کند؛ سفیان
ثوری رحمة الله علیه گفته ست بر تو باد بخاموشی دراز
تا مالک تقوی شوی؛ و مباش حریص بر دنیا تا هرچه
نشنوی ترا یاد ماند؛ و کسی را طعنه مزن تا از زبان
مردمان خلاص یابی؛ و حسد مکن بر کسی تا سریع الفهم
باشی؛ پنجم حرمان و خذلان تا انکه بر مرادی ظفر
نیابد؛ و بر دشمن کسی او را یاری نه نماید چنانچه حاتم
اصم گفته ست؛ انکه او را کینه باشد بی دین ست؛ و انکه

و اینجا در روایت است که بیشتری از عابدان و عالمان بدین مبتلا
خاصه عامیان و جاهلان تا آنکه بسبب این درد و رنج روند
نشنیده قول رسول الله صلی الله علیه وسلم را که گفتش
کس درد و رنج در آیند بسبب شش چیز عرب بسبب عداوت
عصبیت و ان پشتی قوم خود است بر ظلم و امرا بسبب
جور و ظلم و دهقانیان بسبب کبر و بازرگانان بسبب
خیانت و روستایان بسبب جهل و علما بسبب حسد
پس بلائی که علما را درد و رنج افگند و اجب است که ازوی
بپرهیزند و بدانکه از حسد پنج چیز میخیزد یکی تباه شدن
طاعتها که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم که حسد بخورد
نیکی ها را چنانکه بخورد آتش هیزم را دوم سر زدن
افعال تباه چنانکه وهب گفت رحمة الله علیه که حاسد را
سه علامت ست چاپلوسی کند چون حاضر شود و غیبت
کند چون غائب شود و خوش شود چون مصیبتی برسد
میگویم سبنده است مر ترا در مذمت حسد امر کردن

بسی باشد که در یافتن آن تعجیل کند و هنوز وقت آن نرسیده است
پس بسبب عجلت نومید شود و ترک طاعت طلب کند و از ان
منزلت محروم ماند و یا چنان غلو کند در طلب و رنج دادن نفس
که بکلی از ان منقطع گردد بسبب عجلت پس او میان افراط
و تفریط است و غلو و تقصیر هر دو مذموم است روایت کرده اند
از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت بدرستی که دین ما محکم است
پس در آی در دین ما به نرمی و آهستگی و در مثل است
اِنْ کُنْتَ تَسْتَعْجِلْ تَصِلْ اگر شتابی نکنی برسی دوم آنکه مر عابد را
حاجتی باشد و از خدای تعالی بخواهد و دعا بسیار کند بجد
و جهد تمام بسا باشد که در اجابت شدن تعجیل کند و پیش از وقت
نیابد بدان سبب رغبتش کم شود و دعا ترک گیرد و از حاجت
و مقصود محروم ماند سوم آنکه کسی بر وی ظلم سازد و او در دعای
بد تعجیل کند که مسلمانی بسبب او هلاک شود و بسا باشد که در دعای
بد کردن از حد بگذرد و این خود معصیتی باشد چهارم آنکه
اصل عبادت تقوی است و اصل تقوی نظر کردن است در چیزها

کسی را غیبت کند عابد نیست، و آنکه غمازی کند ایمن نیست
و آنکه حسد کند کسی او را یاری نکند میگویم که حسود چگونه
بمراد ظفر یابد، که مراد او زوال نعمت خداوند است
از بندهٔ مسلم، و چگونه او را بر دشمنانش یاری دهند
که ایشان مسلمانان بندگان خدایند و چه نیکو گفته است
ابو یعقوب رحمة الله علیه اَللّٰهُمَّ صَبِّرْنَا عَلٰی تَمَامِ النِّعَمِ
عَلٰی عِبَادِكَ وَحَسِّنْ اَحْوَالَهُمْ و بدرستی که
حسد دردیست که تباه کند طاعتهاے ترا و بسیار کند
گناه ترا پس منع کند ترا از راحت نفس، و فهم
قلب، و نصرت یافتن بر اعدا و بمراد رسیدن از مقصود
پس کدام دردیست ازین دردناک تر، پس تو باد به علاج کردن نفس خود از حسد

اما عجلت

بدانکه عجلت خصلتی است که مقصود ما را فوت می سازد و مردمان
در گناهان می اندازد، و درین خصلت چهار آفت است
یکی آنکه عابد را قصد منزلتی باشد در چیزی و دران جهد کند

دوست ندارد متکبران را • و روایت کرده اند که موسی صلوات الله
علی نبینا و علیه گفت یارب کیست دشمن ترین خلق نزدیک تو گفت هر که در دل
او تکبر باشد و زبان او درشت باشد • و چشم او بسته باشد از حق
و دست او بخیل باشد • و خلق او بد باشد • سوم خواری و عقوبت
در دنیا و آخرت • حاتم گفته است رحمة الله علیه • بپرهیز از مردن با
سه حالت بر کبر • و حرص و خرام • از انکه متکبر در دنیا بیرون نرود
تا خواری خود از خوارترین مردمان در دنیا نه بیند • و حریص از دنیا
نرود تا محتاج پاره نان و شربت آبی نشود و خرامنده از دنیا نرود
تا ببول و نجاست خود آلوده نشود • چهارم نار و عذاب در عقبی • چنانکه
روایت کرده اند که خدای تعالی فرموده است کبریا ردای من است
و عظمت آزار من است هر که در ینها با من نزاع کند او را در آتش دوزخ
درآرم • پس خصلتی که فوت گرداند معرفت حق و فهم آیات احکام او که آن
اصل کار است پس بار آرد خشم خدای تعالی و خواری در دنیا و نار در آخرت
نشاید مر عاقل را که از ان غافل باشد و نفس خود را به ازاله آن اصلاح
نکند اینست بعضی از آفات این چهار خصلت که بیان کردیم

به احتیاط او بحث تمام پس چون کسی در کارها عجول باشد
نتواند که در اکل و شرب و لباس و کلام و فعل تامل کند
و نظر کند پس بشتابی بلغزد و در ضلالت افتد
بدانکه این خصلت مهلک است

اما کبر

شنیده که خدای تعالی فرموده است اَبیٰ وَاسْتَکْبَرَ وَکَانَ
مِنَ الْکَافِرِیْنَ یعنی بی فرمانی کرد و کبر نمود و از جمله کافران
شد بدانکه این خصلت همچو خصلتهای دیگر نیست که زیان
آن در اعمال ظاهر و در فروع باشد بلکه مضرت این خصلت
در اصل ایمان است و چون مستحکم گردد و غالب شود نعوذ بالله
منها قابل تدارک نماند و کمترین چیزها که ازین خصلت خیزد
چهار آفت است یکی حرمان از حق و کوری دل از معرفت آیات خدای تعالی
و فهم احکام او چنانکه خدا تعالی گفت سَاَصْرِفُ عَنْ اٰیَاتِیَ الَّذِیْنَ
یَتَکَبَّرُوْنَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ یعنی بگردانم از آیات خویش کسانی را
که بر روی زمین تکبر میکنند بناحق دوم خشم و بغض از خدای تعالی
چنانکه گفت اِنَّهٗ لَا یُحِبُّ الْمُسْتَکْبِرِیْنَ یعنی خدای

ارادت خود را بشرط صلاح از حکم اهل بیرون آیی و تکو تاهی
اهل موصوف باشی؛ بسبب اینکه ترک حکم و قطع کردی پس تو بادیه ترک
کردن حکم و قطع کردن در ذکر بقای خود؛ و مراد ازین ذکر ذکر دل است
نه ذکر زبان و مراد ثبات دل است بران؛ و بدانکه اهل بید و نوع است
اهل عوام است و اهل خواص است اهل عوام آنست که حیات و بقا برای
جمع کردن دنیا و تمتع بدان خواهند و این معصیت محض است و کوتاهی
اهل ضد این است و اهل خواص آنست که حیات و بقا برای اتمام عمل
خیر خواهند؛ عملی که دران صلاح متیقن نیست ازانکه بسیار باشد که دران عمل اگرچه در
نفس خود خیر است خیر آن بنده دران نباشد بدانچه بسبب آن در آفتی افتد چون
چنین است نشاید مر بنده را چون در نمازی یا روزه شروع کند حکم
کند که انرا اتمام خواهم کرد ازانکه آن غیب است و این نیز نشاید که خواهد
که البته آن را تمام کنم ازانکه نشاید که صلاح او دران نباشد ملک باید که
به استثنا و شرط صلاح خواهد تا از عیب اهل خلاص یابد چنانکه خدای تعالی
گفت مر نبی خود را صلی الله علیه وسلم وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ
ذَٰلِكَ غَدًا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ یعنی مگو مر چیزی را که من فردا انرا

والله الموفق بفضله **سوال** اگر گوئی چون درین خصلتها چندین
آفات ست و واجب ست خود را از ان نگاهداشتن پس چاره نیست از دانستن
حقیقت و حد هر یکی و بیان کن تا بدانیم که طریق نگاهداشت هر یک چگونه است
جواب بدانکه در هر یک سخن بسیارست در کتاب احیاء علوم
سیراب کرده گفته ایم و اینجا آن مقدار که از دانستن آن چاره
نیست در چهار اصل بیان کنیم **اصل اول در امل** اکثر علماء
ما گفته اند که امل ارادت زندگانی ست در زمان مستقبل بر سبیل
حکم و قطع و کوتاهی امل ترک حکم و قطع ست در ان بعقید کردن
به استثنا بمشیت خدای تعالی و علم او و ارادت او و یا بشرط
خیر و صلاح باشد پس اگر صورت بندی حیات خود را بعد از
نفس دوم یا ساعت دوم یا روز دوم بحکم قطع صاحب امل باشی
از انکه این حکم کردنست در غیب اما اگر قید کنی بخواست و علم خدای
و بگوئی که بزیم تا فردا اگر خدا خواسته ست یا در حکم خدای تعالی
ست از حکم امل بیرون آئی و همچنین اگر تصور کنی حیات خود را
تا وقت دوم بر سبیل دوم صاحب امل باشی و اگر مفید کنی

کسی را ارادت زوال نعمت نباشد بلکه مثل آن نعمت خواهد که او را
نیز باشد آن حسد نیست او را غبطه گویند یعنی آرزو بردن و آن
رواست و ضد حسد نصیحت است و آن ارادت بقای نعمت
خدای است بر برادر مسلم نعمتی که در آن خیر و صلاح اوست
سوال اگر گوئی که چگونه دانیم که در آن صلاح است و یا فساد
یا نصیحت کنیم یا حسد جواب بدانکه ما را غالب ظن بمنزله علم است
در مثل این کار و اگر بر تو مشتبه شود زوال نعمت مسلمانی مخواه
مگر بتقیید تفویض و شرط صلاح تا از حکم حسد خلاص یابی و فایده
نصیحت مر ترا حاصل آید و اما علاج نصیحتی که مانع است از حسد ذکر
وعدهای است که خدای تعالی وعده کرده است در دوست داشتن
مسلمانان و قوی ترین علاج ذکر چیزهاییست که خدای تعالی
در حق مومن ذکر کرده است از بلندی قدر و منزلت او و از کرامات
بزرگ که او راست نزدیک خدای تعالی در عقبی و فائدهاست
که مر آدمی راست از دوستان در دنیا از جمع و جماعت
و یاری دادن در کارها و امید شفاعت در آخرت پس ذکر این و مثل

خواهم کرد مگر انکه خدای تعالی خواسته باشد و ضد این امل یعنی اما خواهش نیت محمودست و انکه نیت محمود را ضد امل گفته اند بر طریق مجازست زیراکه صاحب نیت محمود از امل باز مانده هست؛ پس معنی نیت محمود خواستن عملست در ابتدا بجزم و قطع یا خواستن اتمام وی به استثنا و تفویض **سوال** اگر گوئی چرا جایزست حکم کردن در ابتدا و واجبست تفویض و استثنا در اتمام **جواب** بدانکه این سبب آنست که در ابتدا خطر نیست و در اتمام خطرست و آن خطر دوست یکی خطر وصول از انکه نمی داند که بدان رسد یا نرسد؛ دوم خطر فساد از انکه نمی داند که دران صلاح او هست یا نیست؛ پس بدین سبب واجبست استثنا کردن از جهت خطر وصول؛ و تفویض کردن بخدای تعالی از جهت خطر فساد؛ و بدانکه علاج کوتاه کردن امل یاد کردن مرگست؛ و قوی ترین علاج او یاد کردن مرگ مفاجات ست و الله الموفق **اصل دوم**

در حسد بدانکه حسد ارادت زائل شدن نعمت خدای تعالی ست از برادر مسلمان نعمتی که دران خیر و صلاح اوست اما اگر

از تعجیل کردن دران واللہ الموفق **اصل چہارم در**
کبر بدانکه کبر خاطری ست که در دل آدمی میگردد در بلندی
وعظمت نفس خود و خوار داشتن دیگران و تکبر اتباع اوست و ضعف
خاطر نیست در کم زدن نفس خود و خوار داشتن ان و تواضع اتباع
اوست و هر یک را از عوام و خواص تواضعی ست و تکبری ست
تواضع عامی بسنده کردن ست بکمترین لباس و طعام و خانه و مرکب
و تکبر او آنست که بهترین لباس و طعام و خانه و مرکب طلب کند
و هرچه طلب کند خوب تر طلب کند و تواضع خاص قبول کردن
سخن حق ست از هر که باشد کوچک یا بزرگ وضیع یا شریف
و تکبر وی آنست که سخن حق نشنود و ان معصیتی بزرگ ست و گناهی
عظیم و اما علاج تواضع عامی آنست که اول حال خود و میان
حال خود و آخر حال خود ببیندیشد که اول او آب منی ست پلید
و میان او آن ست که حمال نجاست ست در پایه و آخر او مرداری
گنده و اما علاج تواضع خواص ذکر کردن عقوبت خدای ست عز و جل
مر کسانی را که ترک حق گیرند و بباطل مشغول شوند **فصل پنجم**

این باعث است بر نصیحت کردن مسلمانان و مانع است مر حسد کردن را در نعمتی که خدای تعالی ایشان را داده است

اصل سوم در عجلت

بدانکه عجلت معنی است ثابت در دل باعث بر اقدام کردن بر کارها به اول خطره بی توقف و استطلاع در آن یعنی به تعجیل کردن در اتباع و عمل کردن بدان؛ و ضد او آهستگی است و این معنی است ثابت در دل و باعث بر احتیاط در کارها و نظر کردن در آن و تامل کردن در اتباع و عمل کردن بدان اما توقف ضد آن تعسف است؛ و شیخ من گفته است رحمة الله علیه که فرق میان توقف و آهستگی آنست که توقف پیش از در آمدن باشد در کارها دائم که پیدا شود مرا ورا وقت صلاح آن کار و آهستگی بعد از دخول باشد در کارها تا ادا کند حق هر جزوی از آن کار چنانکه حق ادا کردن است؛ و اما علاج آهستگی ذکر خطرهای است که در کارها پیش می آید به تعجیل کردن در آن و ذکر سلامتی های است که در کارها پیش آید که آن به آهستگی است ذکر این و امثال این باعث است مرا و می را در توقف و تامل در کارها مانع

از گرفتن کتاب خود منع کرده است؛ با آنکه جنابت و حدث از امر مباح
است؛ پس چگونه خواهند کسی را بخدمت خدای تعالی؛ که در نجاست
حرام غرق باشد؛ و چگونه توفیق دهند زبانی را بذکر کردن خدای تعالی
که بنجاست حرام و شبهه ملوث باشد؛ یحیی ابن معاذ رازی رضی الله عنه
گفته است که طاعت در اندرون خزینه خدای تعالی است و کلید آن خزینه
دعاست و دندانهای آن کلید خوردن حلال است؛ و چون کلید را دندانه
نباشد در نگشاید؛ و چون در خزینه نگشاید عبادتی که در خزینه است
چگونه بدست آید؛ سوم آنکه خورنده حرام و شبهه از فعلهای خیر
محروم است و اگر ناگاه خیری بکند آن قبول نیست باز برو رد کنند
پس او را ازان فعل حاصل نباشد مگر زحمتی؛ چنانچه رسول الله صلی الله علیه
وسلم گفت؛ بسیا قایمی است که او را فایده نیست ازان قیام شب
مگر بیداری؛ و بسیا صائمی که او را فائده نیست ازان روزه مگر
گرسنگی و تشنگی؛ و ابن عباس رضی الله عنهما گفته است که قبول نکند خدای تعالی
نماز کسی را که در شکم او حرام است این است حال حرام؛ اما فضول حلال
بدانکه فضول حلال آفت عابدان است و بلای مجاهدان و دشمن سیر

در شکم و نگاه داشتن آن بر تو باد ای طالب عبادت نگاه داشتن
شکم و اصلاح آن بدانکه اصلاح شکم دشوار است و مهم ترین کارها است
بر مرید و ضرر او بیشتر است و اثر او قوی تر از آنکه منبع و معدن جمله
معصیت ها است و در جمیع اعضا قوت و ضعف و عصمت و معصیت
از شکم می خیزد پس بر تو باد به نگاه داشتن شکم اول از حرام و شبهه
پس از آن از فضول حلال اگر در عبادت کردن همتی داری
و پرهیز کردن از حرام و شبهه بسبب چیز واجب است اول آنکه
خدای تعالی گفته است الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا
إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا
یعنی کسانیکه میخورند مال یتیمان بظلم بدرستی که میخورند در شکمهای خود
آتش و عاقبت کار در آیند در دوزخ و رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرموده است هر گوشتی که از حرام روید آتش بدان اولی ترست دوم
آنکه خورنده حرام و شبهه از جمله راندگان است که توفیق در طاعت
نیابد از آنکه لائق خدمت خدای تعالی نباشد مگر آنکه پاک باشد نمی‌بینی
که خدای تعالی از درآمدن خانه خود جنب را نهی کرده و محدث را

عقل و فهم است که برسی شکم زیرکی طبیعت را ببرد؛ ابو سلیمان دارانی رضی الله
تعالی عنه گفته است: اگر خواهی که بحاجتی از دین یا دنیا مشغول شوی طعام
مخور تا آن زمان که از وی فارغ شوی که اکل مبطل عقل است و این
همچنین است که گفته است، اندکی که از مود است چهارم آنکه در بسیار
خوردن کم شدن عبادت است از آنکه چون آدمی بسیار خورد اندام
گران شود و خوابش غلبه کند؛ و هر چند جهد می کند نتواند که عبادت
کند مگر خواب که همچو مرداری افتاده باشد و اگر نادر آ عبادت
کند حلاوت و لذت نیابد؛ بزرگی گفته است آدمی از آن زمان که شکمش
پر شود خود را جای مانده پندارد؛ یحیی صلوة الله علی نبینا و علیه
ابلیس را دید بر دست او معالیقها پرسید که این چیست گفت این شهوتها
که بدان آدمیان را صید کنم یحیی علیه السلام گفت درین چیزی هست
که مرا بدان صید کنی گفت نی؛ مگر آنکه شبی سیر خورده بودی و گران
شده بودی ترا از نماز باز داشتم یحیی علیه السلام گفت بعد ازین هرگز
سیر نخورم؛ ابلیس گفت من نیز بعد ازین کسی را نصیحت نکنم پس این حال
کسی است که در جمیع عمر یکبار شب سیر خورده؛ چگونه باشد حال کسی که در همه

خوردن فضول از طعام حلال تا کل کرده‌ام ده آفت یافتم که هر یکی اصلیست در کار عبادت اول آنکه در بسیار خوردن حلال سختی دل است و رفتن نور او رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت که دلهای خود را به بسیار خوردن و آشامیدن نمیرانید که دل چون زراعت است که به آب بسیار بمیرد دوم آنکه بسیار خوردن فتنه جمله اعضاست و باعث است بر فضول و فساد از آنکه چون آدمی سیر شود چشمش از روی دیدن مالایعنی کند و گوش از روی شنیدن کلام مالایعنی کند و زبانش از روی گفتن مالایعنی کند و همچنین فرج و دست و پای و غیر آن اما اگر گرسنه باشد جمیع اعضای او ساکن باشند استاد ابو جعفر رضی الله عنه گفته است که شکم عضویست که اگر گرسنه باشد همه اعضا سیر باشند از معصیت و اگر سیر باشد همه اعضای او گرسنه گردند به معصیت حاصل سخن آنکه اقوال و افعال آدمی بحسب طعام و شراب اوست اگر در شکم حرام در رود اقوال و افعال حرام بیرون آید و اگر فضول حلال در رود اقوال و افعال فضول بیرون آید پس گویی که طعام تخم اقوال و افعال است و اقوال و افعال نباتی است که از وی رویید سوم آنکه در بسیار خوردن کم شدن

هر کرا لذت در ایام حیات بسیارست بر وسکرات موت سخت‌تر شود
سیم آنکه در کثرت اکل نقصان ثوابست در عقبی چنانکه خدای تعالی گفت
اَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ
تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ
فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ
یعنی ببردید شما خوشیهای خود را در حیات دنیا و برخوردار گشتید
بدان پس امروز جزا داده شوید عذابی خوار کننده بانچه تکبر میکردید
در زمین بغیر حق و بدانچه بی فرمانی میکردید و ازین ست که چون
دنیا را بر رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضه کردند و گفتند بدین
شرط قبول کن که از آخرت چیزی کم نه شود پس وی اختیار کرد فقر را
این سخن دلیل است مر غیر او را که بسبب دنیا در آخرت وی نقصان
باشد و روایت کرده اند از عمر رضی الله عنه که تشنه شد آب طلبید
مردی اوند خود که دران خرما انداخته بودند و داد چون عمر
رضی الله عنه بچشید سرد و شیرین یافت از دهن دور کرد و او را
آن مرد گفت یا امیر المومنین آب سرد و شیرین ست عمر رضی الله

عمرها یک شب گرسنه نباشد. و در عبادت کردن طمع کند. سفیان
ثوری رحمة الله علیه گفته است که عبادت حرفت است. و دکان آن خلوت
است. و دست افزار او گرسنگی است. پنجم آنکه در بسیار خوردن فوت حلاوت
عبادت است. ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفته است از آن روز که مسلمان
شده ام طعام سیر نخورده ام تا حلاوت عبادت بیابم. و آب سیر
نخورده ام که از سبب اشتیاق که سوی پروردگار خود دارم
و ابو سلیمان دارانی رحمة الله علیه گفته است که نزدیک من عبادت
با حلاوت تر آن ساعت است که شکم من به پشت متصل باشد.
ششم آنکه در بسیار خوردن خطر آن است و شبهه و حرام. از آنکه
حلال حاصل نشود مگر مقدار قوت. رسول الله صلی الله علیه
وسلم فرموده است که حلال نیابی مگر مقدار قوت و حرام بسیار یابی
هفتم آنکه در بسیار خوردن مشغولی تن و دل است. اول در حاصل
کردن بعد از آن در ترتیب کردن بعد از آن در خوردن بعد از آن مشغول رفتن
مالک دینار رحمة الله علیه یاران خود را گفتی که ای یاران چندان مشغولی رفتم که از شما مرا
شرم می آید. هشتم آنکه سختی سکرات موت بر قدر لذت حیات است

بیقین نگرفتن چیزی مگر که حلال نیست اند که گفته وبعضی ترا بستانی
حرام است ماال پادشاهان در زمان غالب آنکه از است حلال که بدانی
و بعضی گفته اند که معدوم یا عزیز است ایشان دست در و حلال
صله سلاطین حلال است مر غنی و فقیر را چون به یقین نمیدانند
که حرام است و بزه کاری بر دهنده است و تمسک کرده اند باینکه
رسول الله صلی الله علیه وسلم هدیه مقوقش پادشاه اسکندریه
قبول کرده اند و از یهود وام گرفته با آنکه خدای تعالی در حق
یهودان گفته اَکّالُونَ لِلسُّحْتِ یعنی خورندگان اند مر حرام را
و بدین نیز تمسک کرده اند که جماعتی اصحاب رضوان الله
تعالی علیهم پادشاه ظالم را دریافته اند و صله از ایشان قبول
کرده اند چنانچه ابو هریره رضی الله عنه ابن عباس و ابن
عمر رض و بعضی دیگر گفته اند که مال پادشاهان اصلا حلال نیست
نه غنی را و نه فقیر را از آنکه ایشان ظالم اند و غالب بر ایشان
سحت و حرام است و حکم مر غالب راست پس واجب است اجتناب
کردن از مال ایشان ٠ و بعضی از متأخرین گفته اند که آنچه

عنه گفت که همین از خوردن مرا باز داشت ای نیک بخت اگر بجز
آخرت نبودی ما نیز در خوردن و پوشیدن با شما شریک بودیم
دهم آنکه در بسیار خوردن حبس و حساب و ملامت و عیب کردن
و ترک ادب در گرفتن فضول و طلب شهوات است از آنکه دنیا حلال
او حساب است و حرام او عذاب. این است آن ده چیز که در خوردن
بسیار از حلال است. و یکی ازین بسنده است مر کسی را که در دین
اهتمامی داشته باشد سوال اگر گوئی که بیان ما را حکم حرام
و شبه و حد هر یکی از آنها جواب بدانکه بعضی علما گفته که آنچه
به یقین دانی که آن ملک دیگریست و در شرع از گرفتن آن نهی
کرده شده است. آن حرام محض است اما اگر یقین ندانی و لیکن
ظن غالب آن باشد که ملک دیگریست آن شبه است و امتناع
از حرام محض واجب است و از شبهه تقوی و ورع است سوال
اگر گوئی که چیست حال صله که پادشاهان میدهند در زمان ما
جواب بدانکه علما درین اختلاف کرده اند. پس قومی
گفته اند هر چیزیکه یقین ندانی که آن حرام است روا است که

دران نیز واجب ست یا نه و حال بازاریان و کذب ایشان و قلت
اهتمام ایشان در معاملات معلوم ست. و همچنین چه گوئی در سنّت
و قبول صله برادران جواب بدانکه چون ظاهر آدمی ستر و صلاح
باشد باکی نیست بر تو قبول کردن صله و صدقه ایشان و واجب
نیست بر تو بحث کردن و گفتن که زمانه تباه شده ست که این گمان
بد بردن ست بر مسلمانان و ما ماموریم به گمان نیک بردن
به مسلمانان پس ازین بدانکه اصل درین باب آنست که بدانستی
که انجا دو چیز ست یکی حکم شرع ظاهر او دوم حکم تقوی و حق او
و حکم شرع آنست که هرگاه کسی که ظاهر او صلاح ست ترا چیزی میدهد
بستانی و سوال نکنی که از کجاست مگر آنکه بیقین بدانی که این
چیز از غصب بعینه ست یا از حرام محض ست. و حکم تقوی آنست
که از کسی چیزی نگیری تا که دران غایت بحث نکنی. پس چون
یقین شود که دران شبهتی نیست بگیری و الا رد کنی. روایت
کرده اند که ابو بکر صدیق رضی الله عنه را غلامی بود هر شبی
او شیر آوردی چون بیاشامید غلام گفت اگر بر تو چیزی ناپسندیده

یقین نیست که آن حرام است گرفتن آن حلال است فقیر را نه غنی را
مگر آنکه فقیر به یقین داند که عین غصب است آنگاه روا نباشد
مگر آنکه به مالک مال رد کند و باکی نیست مر فقیر را که مال سلطان ظالم
بگیرد از آنکه اگر ملک سلطان ظالم است خود مالک فقیر را داد پس
بی شک بگیرد. و اگر از غنیمت یا خراج یا عشر است خود فقیر را
دران حق است و همچنین مر اهل علم را. امیر المومنین علی رضی
الله تعالی عنه گفته است هر که در اسلام به طوع درآید
و قرآن ظاهر بخواند مر او را در بیت المال مسلمان حق
است هر سال دویست درم و بیک روایت دویست دینار
اگر در دنیا نگیرد در آخرت بگیرد چون حال چنین است گویی که فقیر و عالم حق
خود می ستانند. و این مسئلهای است که فتوی درو ممکن نیست
مگر به تحقیق و بحث دراز. و اگر تمام بگوییم از مقصود باز مانیم و اگر
خواهی که معرفت این مسایل بکمال حاصل کنی کتاب احیاء علوم را
مطالعه کن و در کتاب حلال حرام به بین. سوال اگر گویی که صحبت
حکم صله اهل بازار و غیره ایشان که رد کردن و بحث کردن

هم حلال نخواهم یافت جواب بدانکه طریق تقوی دشوار ست
و هرکه خواهد که تقوی کند شرط او آنست که بر تحمل کردن دشوارها
دل بنهد. والا تقوی میسر نشود. و بسبب این معنی بیشتری از
عابدان در کوه لبنان و غیر آن سکونت کرده اند و بخوردن
گیاه یا وحشیش میوها که دران بهیچ حال شبهتی نیست قناعت
کرده اند. پس هرکه بلند همت باشد. و در تقوی مقام بلند
طلبد. چاره نیست که سختیها را تحمل کند. و بران صبر نماید.
و طریق متقیان سلوک کند. تا مرتبه و منزلت ایشان بیابد
و اما اگر خواهد که میان مردمان ساکن شود. و از انجا که ایشان
میخورند بخورد باید که خوردن او چون مردار باشد که دست
فرا نکند مگر وقت ضرورت. و نخوردن الا مگر آن مقدار که
بدان طاعت تواند کرد. و بدین مقدار معذور ست و
زیان ندارد. اگرچه در اصل او شبهتی باشد و از ین
ست که حسن بصری گفت رضی الله عنه فسد السوق
فعلیکم بالقوت یعنی بازارها شد باطل پس بر شما باد

از بیچ می آوردمی کیفیت آن از من می پرسیدی. این چگونه
ست که از حال شیر نپرسیدی ابوبکر رض گفت که قصه او چیست
گفت افسون کردم قومی را به افسون جاهلیت و آن شیر
در یافتم صدیق رض انگشت در گلو انداخته قی کرد پس گفت بار
همین بود مقدور من و آنچه در رگ و پی و پوست باقی مانده
ست از او تو ببنده سوال اگر گوئی که ازین تقریر چنان
معلوم میشود که گوئی تقوی مخالف شرع ست جواب بدانکه
وضع شرع بر آسانی ست و وضع تقوی بر دشواری چنانکه
گفته اند کار بمتقی تنگ تر ست از عقد توذ با این همه تقوی
مخالف شرع نیست و هر دو در اصل یکی اند و لیکن بدانکه
شرع را دو حکم ست یکی حکم جواز. دوم حکم افضل. جایز را
حکم شرع گویند و افضل را حکم تقوی گویند. پس این هر دو
اصل یکی اند با آنکه از روی ظاهر مخالف یکدیگر اند سوال
اگر گوئی چون بحث و احتیاط غایت خواهم کرد در هر چیز کارها
بیکبارگی دشوار خواهد شد. و در این زمانه بمقدار قوتی

ومستوجب عذاب دوزخ است بر باطن وفعل خود یعنی نیت مفاخر
و بسیاری مال قسم دوم آنکه حلال بگیری برای آرزوهای نفس
خود. وآن شر است وموجب حبس وحساب چنانکه پیغمبر خدا صلی
الله علیه وسلم گفته است حلالها حساب قسم سوم آنکه اینـ
حلال بگیرد و در حال عذر آن مقدار بگیرد که او را بر عبادت معین شود و زیادت از آن
نگیرد این چنین گرفتن بخیر و حسنه وادب است و حسابی و عتابی نیست بلکه موجب اجر و مدح است. سؤال اگر گویی
شرط گرفتن حلال تا خیر و حسنه باشد جواب بدانکه درین دو شرط
است یکی حال. دوم قصد. اما حال واجب است در حالی که
گیرد که اگر نگیرد بگیرندش وتفسیرش آنست که در حالتی باشد
که اگر دران حال نگیرد بسبب آن از فرض و یا سنتی و یا نفلی
باز ماند. که آن فرض و سنت و نفل افضل باشد از ترک
مباح. از انکه ترک مباح دنیا از جمله فضیلتها است. چون
حال چنین باشد آن حال عذر است. اما قصد آن است که مقصود
او از گرفتن تقویت باشد در عبادت خدای تعالی. وآن
بدان باشد که در دل بگذراند. تا اگر مقصود تقویت نبودی

به پسنده کردن بقوت و روایت کرده اند از وهب بن ورد
رحمة الله علیه که یک روز و دو روز و تا سه روز گرسنه بودی
پس نانی پسندی و به آب تر کردی و بخوردی. و بگفتی که یارب
تو میدانی اگر نخورم عبادت نتوانم کرد. و الا نخوردمی یارب
اگر این حرام ست و شبهه بدان مرا نگیری. میگویم که این
دو طریق مر کسانی راست که در تقوی مرتبه بلند طلبند
و اما هر که جز ایشان ست او را نیز از تقوی بقدر بحث و
احتیاط او نصیب ست سوال اگر گوئی که این بیان حرام
بود خبر کن ما را از جانب حلال و چیست حد فضول که از گرفتن
ان حبس و حساب لازم آید. و چه مقدار ست آنکه چون بنده
بگیرد او را ادب نود و فضول نباشد که به سبب آن بروی
حبس و حساب لازم نیاید جواب بدانکه حلال جمله بر سه قسم است
یکی آنکه بنده حلال بگیرد و نیت او در گرفتن مفاخرت و مباهات
و ریا و کثرت مال باشد. این چنین گرفتن فعلی ست منکر و موجب
حبس و حساب و ملامت و عیب کردن باشد. بر ظاهر فعل خود

مستحق ملامت وعیب کردن باشد اگرچه طعام او را مباح گردانیده اند و اصل
درین باب آنست که بدانی که خدای تعالی بندگان را برای عبادت خود
آفریده است پس واجب است بنده را که از همه وجه او را عبادت کند
و همه افعال خود چنان کند که با عبادت باشد بهر وجه که ممکن بود
و اگر چنین نکند و اتباع شهوت و نفس کند و به سبب آن از عبادت
پروردگار باز ماند هر آینه مستحق ملامت وعیب کردن باشد از آن
که دنیا سرای خدمت است سرای تنعم و درین اصل نیکو تامل کن
این بود جمله که خواستیم بیان کردن آن در اصلاح کردن نفس
و لگام کردن او به لگام تقوی نیکو فهم کن و بر آن عمل کن تا خیر بسیار ترا
در دنیا و آخرت حاصل آید ان شاء الله تعالی و الله الموفق

فصل در معالجت دنیا و خلق و شیطان و نفس

بر تو باد ای طالب عبادت علاج بجد و جهد تمام در قطع این
عقبه بزرگ و دراز که این است بزرگترین و سخت ترین عقبات
و مؤنت آن سخت بسیار است و فتنه او بزرگ است از آنکه
هر که هلاک شد و بخدای نرسید یا بسبب دنیا بود و یا خلق

سن این را انگرفتی چون بدین دو شرط بگیرد آن گرفتن خیر و حسنه
و ادب باشد. اما اگر یکی ازین دو شرط نباشد آن گرفتن از
جمله خیرات نباشد سوال اگر گوئی که دینا حلال نمیگیرد برای شهوت
را آن معصیت باشد یا نه جواب بدانکه گرفتن و رسالت عذر
فضیلت ست. و نام آن خیر و حسنه ست و گرفتن برای شهوت
شر ست نه معصیت و در آن حبس حساب و ملامت کردن ست
نه عذاب آتش سوال اگر گوئی که چیست این حبس و حساب
جواب بدانکه حساب آنست که پرسیده شوی بروز قیامت
که از کجا کسب کردی. و کجا صرف کردی. و چه مقصود میداشتی
در کسب کردن و صرف کردن. و اما حبس باز داشتن ست
مدتی از بهشت در عرصات قیامت میان آنچنان هولها
و سختیها که تشنه و برهنه باشد سوال اگر گوئی که چون خدای
تعالی حلال گردانیده ست ملامت و عیب کردن چیست
جواب بدانکه ملامت و عیب کردنست بسبب ترک ادب چنانکه
کسی را بر مائده بادشاهی بنشانند و او ادب نگاه ندارد و چون

شیاطین و بتو پناه می طلبم ای پروردگار من که حاضر شوند شیاطین بمن
پس هر گاه که بهترین عالمیان و عاقلترین و فاضل ترین و عالمترین
را این حال باشد. و محتاج باشد که بخدای تعالی از شیاطین پناه طلبد
توان دانست که حال دیگران با کمال جهل و نقصان عقل و غفلت
چگونه باشد. و اما خلق پسندیده است مر ترا در کار خلق که بدانی که
اگر با ایشان مخالطت کنی و در هوا با ایشان موافقت نمایی بر هلاک
شوی. و کار آخرت بر تو باطل شود. و اگر با ایشان مخالفت کنی
ترا برنجانند و کار دنیا و دین بر تو مکدر کنند. و تو نیز در عداوت
ایشان افتی. و اگر ترا مدح کنند و تعظیم نمایند خوف فتنه و عجب
باشد. و نیز یاد کن حال خود با ایشان بعد از آنکه در گور نهند
بعد از سه روز چگونه ترا فراموش کنند. و ذکر تو بر زبان نرانند
گوی که هرگز ترا ندیده بودند. و تو ایشان را ندیده بودی. و
در گور نباشد با تو مگر خدای تعالی پس این زیان بزرگ باشد
که روزگار عزیز با این خلق بی وفا ضایع کنی. و ترک خدمت
خدای تعالی کنی. که بازگشت تو در آخر کار بدوست تأمل کن ای

یا شیطان یا نفس وحجاب در راه حق همین چهارست پس در هر
یکی نکتهٔ مقنعه بشنو اما دنیا واجبست مر ترا که از وی حذر کنی و در وی
زهد کنی. از آنکه کار از سه حالت خالی نیست که یا در عبادت از اهل
بصیرتی و یا از اهل همتی و یا از اهل غفلتی اگر از اهل بصیرتی بسنده ست
مر ترا که بدانی که دنیا دشمن خداست عز وجل و خدای تعالی دوست
تو پس دشمن دوست تو باشد و دنیا عقل ترا نقصان میکند
و عقل قیمت تست و اگر از اهل همتی بسنده ست مر ترا که بدانی که نسومی
دنیا تا باین حدست که ترا از عبادت بکلی باز میدارد و اگر از اهل
غفلتی بسنده ست مر ترا که بدانی که دنیا باقی نیست یا تو از ان جدا
خواهی شد. و یا او از تو جدا خواهد شد پس چه فایده باشد
در طلب او مگر ضایع کردن عمر عزیز اما شیطان بسنده ست
مر ترا در کار پرهیز یدن از شیطان از آنچه خدای تعالی فرموده
ست مر نبی خود را صلی الله علیه وسلم قُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ
مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ
یعنی بگو ای محمد که ای پروردگار من پناه می طلبم بتو از وسوسهای

او گفته است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ و پسنده است این تنبیه
(هر آینه نفس بسیار فرماینده است به بدی)
هر کسی را که عقل دارد. روایت کرده اند از بعض صالحان که او را احمد ابن
تمرملجی میگفتند. که او گفت نفس من با من نزاع کرد برای بیرون آمدن
بسوی غزا گفتم سبحان الله خدای گفته است إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ
بِالسُّوءِ و این مرا بخیر میفرماید. این هرگز نباشد. نفس را گفتم که تو از
تنهائی تنگ آمدهٔ بدین بهانه میخواهی که ملاقات مردمان کنی.
تا مردمان ترا تعظیم کنند. پس گفتم من در آبادانی با فرود نخواهم آمد
قبول کرد باز بدگمان شدم. گفتم خدای تعالی راست گوئی ست
با نفس خود گفتم من با دشمن بی سلاح جنگ خواهم کرد. تا اول
کسی که کشته شود من باشم قبول کرد. همچنین بسیار چیزها بر شمردم
(یعنی زره و شمشیر وغیره)
نفس من همه قبول کرد. در آخر گفتم یا رب مرا بر مکر او مطلع گردان
میدانم که تو راست گفتهٔ و او دروغ میگوید. پس در مکاشفات
خود دیدم. گویا مرا نفس میگوید. که ای احمد هر روز مرا بتازیانه
میکشی به منع کردن آرزوهای من. و هیچکس برین مطلع نیست
اما اگر با دشمن جنگ کنم. و کشته شوم ازین عذاب خلاص یابم
(هر زمانه)

مسکین در این سخن که گفتم که شاید راه راست نموده شوی :: واما نفس بسنده است مر ترا نمونه در کار نفس آنچه مشاهده میکنی از حالت های او. و خواستنهای تباه او که در حالت شهوت بهیمه است و در حالت غضب درنده است. و در حالت معصیت طفل است و در حالت نعمت فرعونی است و در حالت گرسنگی دیوانه است : و در حالت سیری خرامنده است :: اگر سیرش کنی بی فرمانی کند و اگر گرسنه داری فریاد کند. و جزع و فزع کند. همچو دراز گوش که اگر سیر یابد مردمانرا بزند. و اگر گرسنه داری فریاد کند. یکی از صلحا گفته است رحمة الله علیه که تباهی و جهل نفس بمثابه آنیست. که چون خواهد که معصیت کند یا به آرزوئی برسد. اگر تشفیع آری از خدای بس رسول او و جمیع کتب و انبیا را و جمیع سلف صالح را و عرضه کنی بر و مرگ و گور. و قیامت و بهشت و دوزخ را ترک عناد نگیرد. و از آن معصیت و شهوت باز نماند. و چون نان از وی باز داری ترک شهوت گیرد. این چنین است خست جهل او. پس بر تو باد که از وی غافل نباشی و حال همانست که بر دیگران

دارند. وبعضی روزه را دوست دارند. وبعضی صدقه را دوست
مراد روزه نفل است نه فرض
دارند وتو روزه گیر سخن گفتن. وصدقه ده از پرهیز کردن از ناسزا گفتن
که هیچ صدقه وروزه فاضلتر واسید وارتر ازین نیست. پس چون
دانستی که نیمه پرهیزیدن اولی است اگر هر دو نیمه ترا بدست آید
کاری تمام وکمال حاصل گردد. ومرترا اسلامت وغنیمت بسیار
آمده باشد؛ واگر هر دو نتوانی باید که جانب پرهیزیدن رعایت
کنی تا سلامتی حاصل آید؛ اگرچه غنیمت نیست. والا هر دو نیمه را
زیان کرده باشد. از انکه چه نفع کند شرا قیام شب وصیام روز
واین بیک کلمه باطل شود. از ابن عباس رضی الله عنهما
پرسیدند که چه گوی در دو مردی که یکی از ایشان خیر بسیار
دارد. وشر هم بسیار دارد. ودوم خیر اندک دارد وشر هم اندک
دارد گفت هیچ خیر بسلامتی برابر نشود. ونظیر آنچه گفتم حال مریض
است از انکه علاج کردن مریض دو نیمه دارد. نیمی دارد خوردن
ونیمی پرهیزیدن پس اگر میان هر دو جمع کند خود صحت یابد واگر
هر دو نتواند پرهیزیدن اولی تر از انکه به ترک پرهیز هیچ دارو نفع نکند..

ومیان مردمان مرا جاهی حاصل شود. بگویند که احمد شهید شد
پس نشستم و ترک غزا گرفتم دران سال. پس نیکو نظر کن ای طالب
عبادت در مکر نفس و غدر او که بعد از مردن جاه می طلبد. بدانکه
فریبش ۱۲
اینجا اصلی است بزرگ و آن آنست که بدانی که عبادت دو نیمه دارد
یک نیمه کسب کردن و دوم نیمه پرهیزیدن یعنی کسب کردن طاعت
و پرهیزیدن از معاصی و شبهات و این است تقوی و نیمه پرهیزیدن
افضل است و اشرف است مرتبه را از نیمه کسب کردن. و ازین
است که مبتدیان از اهل عبادت که در اول درجه باشند به
نیمه اکتساب مشغول شوند و همه همت ایشان آن باشد که روز
روزه دارند و شب قیام کنند و همچنین در دیگر طاعات و نیمه
واما کاملان و خداوندان بصیرت که اهل عبادت اند به نیمه پرهیزیدن
از معاصی مشغول شوند و همه همت ایشان آن باشد که دل را
از میل کردن سوی غیر خدای تعالی نگاه دارند و چشم را از
نظر کردن سوی مال اینجهان نگاه دارند. و ازین معنی گفت عابدی
وعلی هذا القیاس در دیگر جا ۱۲
از عباد [illegible] مر یونس را که ای یونس بعضی از مردمان بجای

وازین است که گفته اند هیچ چیز مستحق تر از زبان نیست بقید دراز سوم
شکم و بسنده است مر ترا در کار شکم آنکه بدانی که مقصود تو عبادت
است و آب و طعام تخمی است که عمل از وی روید پس چون تخم نیکو
باشد زراعت نیکو باشد و نیکو بر دهد وگرنه تباه کند بر تو زمین ترا که
هرگز به اصلاح نیاید معروف کرخی رحمة الله علیه گفته است که چون
روزه داری بنگر که به چه چیز افطار میکنی و نزدیک که افطار میکنی و طعام
که میخوری که بسیار خوردنی باشد که دل را از آنچه بود بگرداند چنانکه هرگز
بحال خود باز نیاید و بس خوردنی که از قیام شب محروم کند و بسا نظر
کردنی که از خواندن سورهٔ قرآن باز دارد و بسا باشد که بنده طعامی
بخورد که بسبب آن از روزه یکساله محروم ماند پس بر تو باد ای مرد نظر
دقیق و احتیاط قوی در قوت اگر همتی داری در عبادت پروردگار
خود و این در اصل قوت است تا از وجه حلال باشد چون حلال حاصل
کردی پس از آن بر تو باد که به ادب گیری چنانکه گفته ام و الا حمال
[بقدر حاجت]
باشی مر طعام را و ضائع کننده اوقات و ایام را از آنکه بیقین دانستم
بلکه به چشم خود دیدم که چون شکم پر شد اصلا از و عبادت نیاید

اما پرهیز کردن با ترک داسو نفع کنند. و رسول الله صلی الله علیه وسلم
گفته است که اصل هر دوا پرهیز بدن است. و چنین گفته اند که طبیبان
هندوستان بخور را بهمین پرهیزیدن علاج کنند و مریض را از اکل و شرب کلام
روز ها باز دارند تا هم بدان صحیح شود چنانکه دارو و دوا نمیشن بنجا معلوم شد که اصل کار تقوی است. و متقیان
در مرتبه بلند از عبادت پس بر تو باد بجد و جهد تمام در کار تقوی

فصل در علاج کردن چهار عضوی که آن اصل است

اول چشم و بسنده است ترا در کار چشم که بدانی که مدار کار دین
و دنیا بر دل است و فساد و خطر دل و مشغول او در اکثر اوقات
و احوال از چشم است و از این است که امیر المومنین علی رضی الله
عنه گفت هر که چشم خود را نگاه ندارد نزدیک او دل را قیمتی
نیست. دوم زبان و بسنده است ترا در کار زبان آنکه بدانی
که سود تو و قیمت تو و ثمره رنج و مجاهده تو عبادت و طاعت
است و خطر عبادت و حبط شدن و فساد آن در اغلب احوال
از قبل زبان است به تصنع و تزئین و غیبت و مثل آن. که زبان
بیک لفظ باطل تبه کند رنج یکساله را بلکه پنج ساله را و ده ساله

جمیع اعضا فاسد شوند؛ واگر او صالح شد جمیع اعضا صالح شوند؛
ازانکه او بمنزلهٔ درخت است وجمیع اعضا بمنزلهٔ شاخهاست؛ و
وشاخها آب را از درخت میخورند وصلاح وفساد شاخها بصلاح وفساد
درخت میباشد، واو بمنزلهٔ بادشاهی ست، وسایر اعضا بمنزلهٔ
رعیت او؛ چون بادشاه صالح باشد رعیت نیز صالح باشد؛ واگر
بادشاه فاسد باشد رعیت نیز فاسد باشد؛ پس صلاح چشم وزبان
وشکم وغیرآن دلیل ست بر صلاح دل؛ چون درین اعضا خللی
وفسادی بینی بدانکه از خلل وفساد دل ست؛ بلکه فساد دروی
بیشتر است؛ پس صرف کن عنایت خود سوی او وبه اصلاح آن
اورا تا اصلاح جمله بیکبارگی حاصل شود وراحت گیری؛ پس بدانکه
کار دل دشوار است ازانکه بنای کار او بر خواطر است؛ وخواطر
متعدد و در نوبت؛ پس واجب ست بر تو امتناع کردن ازان بقدر
طاقت وبسبب این معنی ست که اصلاح دل بر اهل اجتهاد دشوار
ترین کارهاست؛ چنانکه ابویزید رحمة الله علیه گفته که علاج کردم
دل خود را ده سال؛ ونفس خود را ده سال؛ ودشوارترین این هر سه

[illegible]

۴ وزبان خود را ده سال

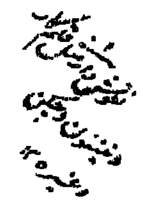
واگر به اکراه کردن نفس عبادتی کنی دران لذتی و حلاوتی نباشد ؛
وازینست که گفته اند طمع مبندید در حلاوت عبادت با بسیار خوردن
چه نور باشد در نفس بی عبادت و در عبادت بی لذت و بسبب این معنی
ابراهیم ادهم رحمة الله علیه گفته است که بیشتر از مردان خدا در کوه لبنان
دیدم و همه مرا وصیت کردند که چون به ابنای دنیا باز گردی چهار
نصیحت ایشانرا کن ؛ یکی انکه هرکه بسیار خورد لذت عبادت نیابد ؛
دوم انکه هرکه بسیار خسپد در عمر برکت نیابد ؛ سوم انکه هرکه رضای مردمان
طلبد رضای خدای تعالی نتواند ؛ چهارم هرکه سخن بسیار گوید در لایعنی
و غیبت افتد و از دنیا بر دین مسلمانی نرود ؛ سهل تستری رحمة الله علیه
گفته است که جمیع خیرات درین چهار خصلت است ؛ و ابدالان که ابدال
شده اند بدین چهار خصلت شده اند ؛ کم خوردن ، کم خفتن ، کم گفتن ،
کم با خلق مخالطت کردن ؛ و یکی از عارفان گفته است که گرسنگی
سرمایه ماست یعنی مارا فراغی و سلامتی و عبادت و حلاوت و علم نافع
و عمل که حاصل میشود بسبب جوع حاصل میشود چهارم دل و بسته است
[illegible] که دل یکپاره گوشت که اصل همه اعضا دل است ؛ اگر او فاسد شد

سلطان ظالم چون توسعی کند ؛ و مالک دینار گفته است رح
که من گواهی عالمان و عابدان بر همه خلق بشنوم اما گواهی ایشان
بر یکدیگر نشنوم ؛ از آنکه ایشان حاسد یکدیگر اند ؛ و فضیل گفته است
رحمة الله علیه مر پسر خود را که برای من خانه بخر دور از عالمان و
عابدان ؛ چه نزدیکی مرا با قومی که اگر از من زلتی بینند خوار کنند
برای تحقیر ای لطف نزدیکی با ایشان نیست
و اگر در من نعمتی بینند حسد کنند و به نظر حقارت سوی انسان نگرند
و بسا عابدان را بینی که بر مردمان تکبر میکنند بدان دو رکعت شبانه
که گذارده است ؛ همچنین گوئی بر مردمان منت می نهد ؛ یا گوئی که
از خدای تعالی بشارتی رسیده است به بهشت یا آزادی از آتش
دوزخ ؛ یا گوئی که یقین کرده است بسعادت خود و شقاوت جمیع
مردمان ؛ و با این همه لباس درویشان و متواضعان از صوف
و غیران پوشند ؛ و به آن لباس پارسائی خود نمایند ؛ روایت
کرده اند که فرقد سنجی رحمة الله علیه بر حسن بصری رح در آمد گلیمی پوشیده
بود و حسن رح حله پوشیده بود و فرقد حله حسن رح را مساس کردن گرفت
حسن رح گفت چه می بینی جامه من جامه اهل بهشت است و جامه تو جامه

دل یافتم پس برتو باد به اهتمام تمام بچهار خصلتی که ذکر کردم از امل
وشتاب کردن در کارها وحسد وکبر وانکه از جمله خصلتهای دل این
چهار ذکر کردم بنا برانکه اکثر عالمان وعابدان بدین مبتلا اند بسا
عابدان را بینی که امل خود را دراز کرده اند وازان نیت خیر بند گشته اند
وبسبب ان در کارهای خیر کاهلی میکنند وبسا بینی که در حاصل
کردن خیر تعجیل میکنند وبسبب عجلت ازان منقطع مانند ویا در
مستجاب شدن دعا تعجیل کنند واز مقصود محروم مانند ویا در دعای
بد کردن کسی تعجیل کنند وبران پشیمان شوند چنانچه از مهتر نوح
صلواة الله علی نبینا وعلیه روایت کرده اند بسا بینی که برادران
خود حسد کنند وترک صحبت ایشان گیرند وبسبب این معنی سفیان ثوری
رحمة الله علیه گفته است که نترسم برجان خویش مگر از عالمان وعابدان
این سخن را از وی مستنکر داشتند گفت من نگفتم ابراهیم نخعی گفته است
وعطای گفته است که سفیان ثوری مرا گفته است بپرهیز از عالمان
که هرکه دوست تراست از ایشان مر ترا اگر با تو در اناری مخالفت کند
تو گوی این شیرین است واو انرا ترش گوید ایمن مباش که نزدیک

لعین واز حیلهای او غافل نباشی پس برای او را به ذکر خدا تعالی
و باک از آن مدار پس آن آسان است چون عزیمت مردان ظاهر
شود چنانچه خدای تعالی گفته است اِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ
عَلَى الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَلٰى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُوْنَ بدرستیکه نیست
مر شیطان را بر آن کسانیکه ایمان دارند و بر آن کسانی که بر خدای
توکل کنند و کار خود بدو تفویض نمایند راست گفت ابو حازم
رحمة الله علیه که چیست دنیا و چیست شیطان اما دنیا آنچه گذشته
خوابی بود و آنچه باقی مانده است آرزوهاست واما شیطان
پس والله اگر مطیع شود نفع نکند و اگر عاصی شود زیان نکند
و بدانی جهل این نفس را و طلب کردن او مر چیزی را که مضر
و مهلک است پس بنگری از روی شفقت در کار او نگریستن
عقلا و علما که در عواقب امور می نگرند نه نگریستن جهلا
و کودکان که نظر ایشان در اوائل امور است و غایت
ضرر و رنجی یابند و بسبب تلخی دارو ترک میکنند پس لگام
کنی او را به لگام تقوی و باز داری او را از جمیع آنچه بدان

اهل ورع است، مرا رسیده است که بیشتری اهل ورع اصحاب گلیم باشند. حسن گفت که زهد در جامها نهاده اند و کبر در سینهها، بخدای تعالی که کبر شما بالباس گلیم بیشتر است از کسی که پوشش او نرم است با علم و لبس حذر کن ای طالب عبادت ازین چهار آفت خاصه کبر از آنکه سه اول آدمی را در معصیت افگنند، و کبر آدمی را در کفر افگند، فراموش مکن حکایت ابلیس و فتنه او که کفر او از کبر بود، و رجوع کن بخدای تعالی که ترا ازین همه نگاهدارد بفضل خویش فصل در دفع عوائق اربعه حاصل کار آنکه چون نظر کنی بعقل خود بدانی که دنیا را بقائی نیست و مضرت او بیش از نفع اوست و تبعات او از رنج تن و مشغولی دل است در دنیا و عذاب دردناک و حساب دراز در آخرت، پس زهد کن در فضول دنیا، و نگیری از ان مگر مقداری که از ان چاره نیست در عبادت خدای تعالی و تنعم و تلذذ را ترک گیری برای بهشت، و بدانی که در خلق وفای نیست پس ترک مخالطت مردمان کنی، مگر در چیزیکه چاره نیست و صحبت با کسی کنی که از صحبت او زیان نشود و بدانی که شیطان چیست هست و پیوسته در عداوت تست پناه طلبی به پروردگار قادر خود از ان سگ



وچیزهای که آن مانع مقصود تو بود پس افگندے وبدانکه

این عقبه سخت دشوار است تا بدعلم

نشونی ؛ ونترسی که باعنایت

خدای تعالی نیک آسان

است پس این بود

آنچه

خواستم که در شرح چهار موانع عبادت بگویم ؛

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ

الْعَظِيْمِ ؁

محتاج نیست از فضول نظر و کلام و لباس و همچنین از جملهٔ فضولها
از آنکه در گرفتن فضول ضرورتی نیست که خدای تعالی بر بندگان
خود همه بایستهای ایشانرا فراخ کرده است و هرچه ایشانرا
(که بدان محتاج اند)
درکار دین مضر ست ازان مستغنی کرده است پس چه حاجت
است بر گرفتن فضول و بدانکه هرگاه که تو ترک دنیا کردی و ترا
نام زاهد شد گوئی ترا هزار نام ستوده شد و از جملهٔ منقطعان
شدی بسوی خدای تعالی و از جملهٔ کسانی شدی که ایشان از
اهل انس اند بخدای تعالی و هرگاه که تو با شیطان محاربه کردی
از جملهٔ مجاهدان شدی در راه خدای تعالی و از جملهٔ کسانی شدی
که خدای تعالی درباب ایشان شیطان را گفته است اِنَّ
عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ یعنی نیست ترا بر بندگان
من قوتی و چون تقوی کردی از جملهٔ متقیان شدی که مر
ایشانراست سعادت دنیا و آخرت و از بشتری از
ملایک مقرب فاضل شدی چون این همه کردی
این عقبه را ازو سخت سپری بریدی

اول آنچه اورا لازم است بسبب نفس ... همچنین با کسی محتاج ... بدان احتیاج کمتر است و وجود ... بیش ... کمتر است

شروع کند بقوت تمام شروع کند و به هیچ چیز که او را از آن کار
مانع شود التفات نکند پس هر آئینه کار او بمراد او شود و بمقصود
خود برسد و آنکه متوکل نیست چون خواهد که در کاری شروع کند
بقوت تمام و به یقینی کمال بوعده خدای تعالی شروع کند
و او را بضمان خدای تعالی وثوق تمام باشد و التفات نکند بدان
انسانی که او را بترساند و بشیطانی که او را وسوسه کند پس
هر آئینه بر مقصود و مطلوب خود ظفر یابد و اما این بیچاره که سست
دل است و ناتوان دایما در تردد و تحیر ماند و همچو دراز گوش در جای
علف خوردن و مانند مرغ در قفص دایما منتظر آنکه خصمش بیاید
و خورش بیارد کم باشد این چنین کسی که قصد کاری بزرگ کند
و اگر قصد کند کم باشد که بدان ظفر یابد نه بینی اصحاب همت را تا بنای
دنیا که مرتبه بلند نیافتند مگر که از سر جان و مال برخاستند و ملوک
برای گرفتن مملکت از جان و مال می خیزند و به خصم تیغ میزنند
برین قصد که یا مملکت حاصل کنند یا هلاک شوند گفته اند که معاویه
رضی الله عنه روز جنگ با علی مرتضی رضی الله عنه چون برد و لشکر را

عقبهٔ چهارم عوارض ست و عارض

آن باشد که پیشش آید پس بر تو باد ای طالب عبادت
بدفع کردن عوارض که مانع اند مر ترا از عبادت : و گفته ایم که
عوارض چهار اند : یکی ازان مطالبهٔ نفس ست به رزق :
و دفع کردن آن به توکل ست بخدای تعالی : و وجوب توکل
بسبب دو چیز ست یکی آنکه تا فراغ حاصل شود مر ترا برای
عبادت کردن : ازانکه اگر متوکل نباشی عبادت نتوانی کرد بسبب
مشغولی ظاهر تن به طلب و کسب و مشغولی دل بخواست و اراده
و فراغ دل در عبادت شرط ست : و این حاصل نیست مگر
متوکلان را : بلکه من میگویم هر که او ضعیف دل باشد تا چیزی
موجود نباشد : دلش قرار نگیرد : کم باشد این چنین کسی که کاری
بزرگ دنیاوی یا اخروی بدست آید : از شیخ خود این سخن
بسیار شنیده ام که کارها بمراد خاطر در عالم میسر نشود مگر دو کس را
یکی مردیکه متوکل باشد : دوم آنکه متهور یعنی بی باک باشد : میگویم که
این کلام جامع ست در معنی خود : ازانکه متهور چون خواهد که در کار

وعبادت قصد آن کنند؛ ایشانرا مانعی وحاجزی نیست که همه
جایها نزدیک ایشان یکسان است ؛ وهمه زمان نزدیک
ایشان یکزمان ست وقول رسول الله ست صلی الله علیه وسلم
مَنْ سَرَّهُ اَنْ یَّكُوْنَ اَكْرَمَ النَّاسِ فَلْيَتَّقِ اللّٰهَ ؛ وَمَنْ
سَرَّهٗ اَنْ يَّكُوْنَ اَقْوَى النَّاسِ فَلْيَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ؛ وَمَنْ
سَرَّهٗ اَنْ يَّكُوْنَ اَغْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِيْ يَدِ اللّٰهِ
اَوْثَقَ مِنْهُ بِمَا فِيْ يَدِهٖ یعنی هرکه راخوش آید که او بزرگترین
مردمان باشد گو تقوی کن وهرکرا خوش آید که او قوی ترین مردمان
باشد گو که برخدای تعالی توکل کن ؛ وهرکرا خوش آید که او
توانگرترین باشد گو اعتماد کن بدانچه نزدیک خدایست ازانچه
در دست اوست ؛ وسلیمان خواص رحمة الله علیه گفته است که
اگر مردی برخدای تعالی بصدق توکل کند ؛ پادشاهان و
هرکه جز ایشان باشند بوی محتاج باشند واو به کسی محتاج گرده
وچگونه محتاج گردد آن کسی که مولای الاغنی الحمید است ؛ وابراهیم
خواص رحمة الله علیه گفته است که در بیابان جوانی را دیدم

بدید؛ گفت هر کاری بلند طلبد از سر جان برخیزد؛ و بازرگانان
برای حاصل کردن مال در دریا سوار شوند و سفر بحر و بر اختیار
کنند؛ و جان و مال خود در خطرها افگنند؛ اما این بیچاره بازاری که
دل او ضعیف و عزیمت او سست است و علاقهٔ دل او از نفس و اهل
و مال قطع نمیتواند کرد و اینا از خانه بدکان و از دکان بخانه است
هم باشد که بمرتبه شریف برسد؛ مثل ملوک و بازرگانان بلکه اگر
درین دکان درمی حاصل شود یا دانگی یابد ان نزدیک او کاری
عظیم باشد این هست حال طالبان دنیا و اما طالبان آخرت
بدانکه سرمایه ایشان این خصلت هست که او را توکل گویند؛ و قطع
کردن دل از جمیع علایق از انکه چون توکل کردند؛ توانستند که
بفراغ باطن بعبادت خدای تعالی برسند؛ و بهمه خلایق التفات
نکنند و بی باکانه بر روی زمین سفرها کنند؛ لاجرم مردان دین
شدند؛ و در میان مردمان حرمت و حرمت یافتند؛ و به حقیقت
بادشاهان روی زمین ایشانند؛ از انکه هر جا که خواهند بروند؛
و هر جا که خوش آید فرود آیند؛ و هر کاریکه بزرگترین کارها است از علم؛

رِزْقُهَا پس بر رسانیدن رزق سوگند خورده فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
إِنَّهُ لَحَقٌّ پس بتوکل نمودن امر کرده وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ
پس کسی که قول او را اعتبار نکند و بوعده او بسند نکند و بضمانت
او دلش قرار نگیرد و به قسم او قانع نشود و بفرمان او باک ندارد
بنگر که حالش چگونه باشد و چه محنت نامراد او را پیش آید بخدای که
مصیبتی سخت تر ازین نیست و اما ازان در غفلت عظیم و رسول
الله صلی الله علیه وسلم مر ابن عمر رضی الله عنهما را گفت چه کنی
اگر باقی مانی تا آنکه قومی پیدا شوند که بضعف ایمان یکساله رزق
ذخیره خواهند کرد گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم معاذ الله که
من روی خلق خدا نا ترسان به بینم و حسن بصری رحمة الله علیه
گفته است که لعنت خدای بر قومی باد که پروردگار ایشان بر رسانیدن
رزق ایشان سوگند خورده و ایشان استوارش ندارند و چون
آیت وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ فَوَرَبِّ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌّ فرود آمد ملایکه گفتند که بنی آدم هلاک شدند
پروردگار خویش را در خشم آوردند و قولش را استوار نداشتند

آوری سبیکهٔ نقره است گفتم کجا خواهی رفت گفت بمکه گفتم بی زاد و
پارهٔ نقره را گویند
راحله گفت ای سست یقین کسی که آسمانها و زمینها را بقدرت
خویش نگاه دارد مرا بی زاد و راحله بمکه رساند ابراهیم میگوید چون بمکه
رسیدم آنجوان را دیدم که در طواف است چون مرا بدید گفت ای
شیخ هنوز یقین تو همچنان سست است ۞ و ابو مطیع حاتم اصم را گفت
شنیده ام بیابانها قطع میکنی بتوکل بی زاد و راحله گفت زاد من چهار
چیز است گفت آن چیست حاتم گفت دنیا و آخرت را مملکت خدا
میدانم و همه خلق را بندگان خدای تعالی میدانم و همه روزیها
و سببها بدست خدای تعالی میدانم و حکم خدای تعالی در همه روی
زمین نافذ می یابم اما سبب دوم که موجب توکل است آنست که در
ترک او خطری عظیم است میگویم که خدای سبحانه تعالی رزق و آفریدن
را یکجا ذکر کرده است وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ پس معلوم شد که
رزق از خدای تعالی است همچون آفریدن تو پس وعدهٔ رزق
کرده است إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ پس
رزق را ضامن شده وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللّٰهِ

کردن بر کسی این باشد که او را بمنزلهٔ وکیل کار خود و ضامن صلاح خود دانی ؛ و بی تکلف بر و لبسنده کنی ؛ واما موضع توکل بدانکه توکل درست جای باشد ؛ یکی در موضع قسمت ؛ و آن انست که بر خدای تعالی اعتماد کنی که انچه قسمت تو کرده است آن از تو فوت شدنی نیست ؛ ازانکه حکم او بدل نشود ؛ دوم در موضع یاری طلبیدن وان اعتماد کردن است بر یاری کردن خدای تعالی ؛ چون در راه او مجاهده کرده باشی ؛ سوم در موضع رزق و حاجت واین سوم فرض و لازم است مر بنده را بدلیل عقلی و نقلی ؛ ومقصود ما اینجا بیان از توکل معرفت این توکل است ؛ پس موضع توکل رزق مضمون است یعنی رزقیکه خدای تعالی ضامن آن شده است و بدانکه رزق چهار قسمت است ؛ مضمون و مقسوم و مملوک و موعود اما رزق مضمون آنست که قوت و غذای آدمی است ؛ وبدان قوام بنیهٔ است نه سائر اسباب ؛ وخدای تعالی عز و جل که ضامن شده است این رزق را شده است و توکل کردن درین واجب است بر بنده بدلیل عقلی و نقلی ؛ ازانکه خدای تعالی ما را تکلیف کرده است بخدمت

تا سوگند خورد برسانیدن رزق ؛ و اویس قرنی رحمة الله علیه
گفته است ؛ اگر عبادت کنی خدای را همچو عبادت همه اهل آسمان
و زمین قبول نکند از تو تا استوار نداری او را در رسانیدن رزق
گفتند چگونه او را استوار داریم ؛ گفت به آنکه امین باشید از رسیدن
رزق ؛ هرم ابن حیان مر اویس را گفت که کجا سکونت کنیم گفت
در شام هرم گفت که حال عیش در شام چیست ؛ اویس گفت وای
برین دلها که پر از شک است ؛ پس چه نفع دهد موعظت ؛ و روایت
کرده اند که کفن دزدی بر دست ابو یزید بسطامی رحمة الله علیه توبه کرد
ابو یزید او را از حال او پرسید ؛ گفت هزار گور کشادم پس بطرف قبله
ندیدم مگر دو کس را ابو یزید گفت برگردانیدن روی ایشان از آنست که
ایشان خدا را در کار رزق استوار نداشتند سؤال اگر گوئی که خبر
کن ما را از حقیقت توکل ؛ و حکم آن و آنچه واجب است بر بنده از توکل
در کار رزق جواب بدانکه این ترا به دانستن چهار فصل معلوم شود
بیان لفظ توکل ؛ و بیان موضع توکل ؛ و بیان حد توکل ؛ و بیان
علاج توکل اما لفظ توکل بدانکه این لفظ مشتق است از وکالت پس توکل

گفته باشد؛ و ما فساد این سخن در فن علم کلام بیان کرده ایم؛
و اما رزق مقسوم آنست که خدای تعالی قسمت کرده است
مر هر یکی را از بندگان آنچه خورند و آشامند، و پوشند هر یکی به
مقداری؛ و وقتی مخصوص و معین؛ که از آن زیادت و نقصان
نپذیرد؛ و مقدم و موخر نگردد؛ چنانکه گفت رسول الله صلی الله
علیه وسلم که رزق قسمت کرده شده است و از آن فراغ حاصل
آمده نه بتقوای متقی زیاده شود، و نه به تباهی تباه کار نقصان گیرد
و اما رزق مملوک که هر یک را در ملک او میکنند از مالهای دنیا
چنانکه خدای تعالی هر یک را بتقدیر و قسمت کرده است و اما رزق
موعود آنست که خدای تعالی متقیان را وعده کرده است بشرط
تقوی از وجه حلال بی زحمتی برساند؛ چنانچه گفت وَمَنْ
يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ
این بود اقسام رزق؛ و توکل که واجب است در رزق مضمون
واجب است و اما حد توکل بدانکه بعضی از علما گفته اند که توکل اعتماد
کردن دل است بر خدای تعالی بهر بیان و نا امید شدن از خلق

وطاعت خود، پس چاره نیست ما را که بدان قوام بنیه باشد تا ما بعبادت مشغول توانیم شد، و یکی از مشایخ کرامیه بر اصل و مذهب خود سخنی خوب گفته است، و آن آنست که گفت بر خدای عز و جل واجب است رسانیدن رزق بندگان، بسبب سه چیز یکی آنکه او سید است و ما بندگان او، و بر سید واجب است نفقه بنده چنانچه بر بنده واجب است خدمت سید، دوم آنکه خدای تعالی بندگان را محتاج رزق آفریده است و راه طلب او ایشان را ننموده، از آنکه نمی دانند که رزق ایشان چیست، و از کجاست، و کی خواهد رسید، تا بعینه در آنجا و در آن وقت طلب کنند، چون چنین باشد واجب است بر وی که مؤنت آن از ایشان کفایت کند، و رزق ایشان را با ایشان رساند، سوم آنکه ایشان را به خدمت و طاعت فرموده است و طلب رزق مانع عبادت است، پس واجب است بر و مؤنت را به کفایت رسانیدن، تا بفراغ دل خدمت توانند کرد، و این سخن کسی است که بر اسرار ربوبیت مطلع باشد، از آنکه کسی که بر خدای تعالی چیزی واجب گوید خطا

که بنده نه بر تحصیل آن قادر است و نه بر دفع آن و امّا رزق مقسوم
خود طلب آن بنده را حاجت نیست از آنکه لابدی برزق مضمون
است و آنرا خود خدای تعالی ضامن شده است سؤال اگر گوئی که
چون رزق مضمون از سبب ماست روا باشد که ما طلب آن سببها
نکنیم یا نه جواب بدانکه لازم نیست بر تو طلب کردن اسباب از آنکه
خدای تعالی اگر خواهد بسببی رساند و اگر خواهد بغیر سبب پس چگونه
لازم باشد بر ما طلب سبب و نیز خدای تعالی ضامن مطلق شده است
بی شرط طلب و کسب و نیز چگونه روا باشد که بنده را طلب کردن
چیزی فرمایند که جای آن ندانند از آنکه معلوم نیست که کدام
چیز سبب رزق او است و کدام چیز سبب که غذای او خواهد شد
سؤال اگر گوئی که رزق به طلب زیاده میشود و به ترک طلب ناقص
میگردد یا نی جواب بدانکه به طلب و ترک طلب کم و بیش
نگردد که رزق هر یکی را در لوح محفوظ مقدّر و موقت نوشته اند و حکم
خدای تعالی بدل نشود و قسمت او متغیّر نگردد و ازین است که رسول
الله صلی الله علیه وسلم چون درویشی را پاره نان داد گفت

خدای تعالی ؛ و بعضی گفته اند که توکل ترک تعلیق است ؛ و تعلیق
ذکر قوام بنیه است بچیزی بجز خدای تعالی ؛ و نزدیک من هردو قول بیک
اصل باز میگردد ؛ و آن اعتماد کردن دل هست بخدای تعالی بدانکه انچه قوام بنیه
بدو است آن از خدای تعالی هست نه بکسی دیگر چیز او نه بحطام دنیا
و نه بسببی از اسباب ؛ و خدای تعالی اگر خواهد بسببی قوام بنیه بخشد ؛
خواه بغیر سبب ؛ چون این را در دل بگذرانی و بدان ثابت باشی ؛
و دل از مردمان و اسباب بکلی برکنی ؛ ترا توکل چنانکه حق آنست
حاصل شود ؛ و اما چیزهای که بر توکل باعث میشوند این است که ضمانت
خدای را برزق یاد کنی ؛ و قوی ترین علاج ذکر جلال خدای تعالے
و کمال او در علم و قدرت ؛ و پاکی او از خلف وعده ؛ و سهو کردن ؛
و عجز و نقصان ؛ چون بنده برین اذکار مواظبت کند ؛ باعث شود
او را به توکل کردن بر خدای تعالی در کار رزق سوال اگر کوئی روا باشد
بنده را طلب رزق بجای یا نه جواب بدانکه رزق مضمون که
غذا و قوام بنیه است و از آن چاره نیست ممکن نیست که از او طلب
کنیم ؛ از آنکه آن از فعل خدای تعالی ست بر بنده همچون حیات و موت

وصاحب شریعت صلی الله علیه وسلم گفته است که چهار چیز است
ازان فراغ حاصل شده است یکی صورت ظاهر که آنرا خلق گویند
دوم سیرت باطن که آنرا خلق گویند ؛ سوم رزق ؛ چهارم اجل
قسم دوم معلق است ومشروط به فعل بنده وآن ثواب وعقاب است
نه بینی که خدای تعالی این چه مشکل در قران معلق به فعل بنده ذکر
کرده است که وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْكِتٰبِ اٰمَنُوْا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا
عَنْهُمْ سَيِّاٰتِهِمْ وَلَاَدْخَلْنٰهُمْ جَنّٰتِ النَّعِيْمِ ای اگر
اهل کتاب ایمان آورند وتقوی کنند هرآینه گناهان ایشانرا
بیامرزیم ودرآریم ایشانرا در بهشت سوال اگر گوی که ما
طالبانرا می بینیم توانگر ومالدار ؛ وتارکانرا می بینیم فقیر وعاجز
جواب بدانکه گوی که طالبی فقیر ومحروم نمی بینی ؛ وتارکی
مرزوق وغنی نه بلکه این بسیار است سوال اگر گوی که در دشت
وبیابان بی توشه دررویم وانجا سکونت گیریم یا نه جواب
بدانکه اگر قوت داری وبر وعده خدای تعالی اعتماد تمام داری در رو
الا ای عوام بیچاره بعلائق مشغول می باش ؛ ومن ادا ما

هَالَکَ لَوْلَمْ تَاتِهَا لَا تَیْتُکَ یعنی بیا این را اگر نمی آمدی این تو
می آمدی سوال اگر گوی که ثواب و عقاب در لوح محفوظ نوشته
اند یا این همه برما واجب است طلب کردن آن؛ اما زیاده میشود
به طلب؛ و نقصان می پذیرد به ترک طلب یا نی جواب بدانکه
طلب ثواب از آن واجب است که خدای تعالی طلب آن برما واجب
گردانیده است؛ و بر ترک آن وعید کرده؛ و بثواب بی اعمال
صالح کیتم ضامن نشده است؛ و فرق میان کار رزق و میان ثواب
و عقاب در یک نکته است؛ و آن آنست که علما گفته اند که هرچه در لوح
محفوظ نوشته اند دو قسم است یکی قسم مطلق بی شرطی و معلق به فعل
بنده نیست، و آن رزقها، و اجلها است؛ نه بینی که خدای تعالی
این هر دو را چه شکل در قرآن مطلق ذکر کرده است چنانچه گفت
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْاَرْضِ اِلَّا عَلَى اللّٰهِ رِزْقُهَا یعنی نیست
هیچ جنبنده بر روی زمین مگر آنکه رزق او بر خدای است و چنانچه گفت
فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَاْخِرُوْنَ سَاعَةً وَّلَا یَسْتَقْدِمُوْنَ
یعنی چون اجلها سپری شود پس پیش نشوند از آن اجل ساعتی؛

دکار در گرفتن توشه و ترک آن نیست ؛ بلکه کار بدل است
باید که دل متعلق نباشد ، مگر بوعدهٔ خدای تعالی بضمانت
او ؛ از انکه بسا کسی که در سفر توشه برگرفته است ؛ و دل او با خداست
نه با توشه و بسا کسی که توشه برنگرفته است ؛ و دل او با توشه است
نه با خدای تعالی سوال اگر گوئی که رسول الله صلی الله علیه وسلم
واصحاب او و سلف صالح ؛ رضی الله عنهم توشه برگرفته اند
جواب گویم من ترا لاجرم توشه برگرفتن مباح ست نه حرام
بلکه حرام متعلق شدن دل است بتوشه ، و ترک توکل بر خدای
عزوجل ؛ و نیز چه گمان بری بر رسول الله صلی الله علیه وسلم که
دلش متعلق طعام و شراب و درم و دینار بود ؛ حاشا و کلا که
اینچنین باشد ، بلکه دل او با خدای تعالی بود و توکل او بر خدای
تعالی بود و اوست که جملهٔ دنیا بروی عرض کردند ، و کلید خزائن روی
زمین بروی آوردند قبول نکرد ؛ و این که توشه برگرفتی به نیت
خیری برگرفتی ، نه بسبب میل دل بتوشه ؛ و معتبر نیت است
سوال اگر گوئی که بهتر چیست در سفر توشه برگرفتن یا ترک آن

ابوالمعالی رحمة الله علیه شنیده ام که هر که با خدای تعالی معامله کند بر عادت مردمان و خدای تعالی با او معامله کند بر عادت مردمان در کفایت مؤنتها و این سخن نیک خوبست و درو این فواید بسیارست هر کسی را که تامل کند سوال اگر گوی که خدای تعالی گفته است وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى جواب بدانکه درین دو قول هست یکی آنکه مراد توشهٔ آخرت هست و هذا گفت إِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوٰى و گفت إِنَّ خَيْرَ الزَّادِ طَعَامُ الدُّنْيَا وَأَسْبَابُهَا دوم آنکه قومی در راه حج توشه نمی بردند و از مردمان میخواستند و ایذا میدادند امر کرده شدند بتوشه بر گرفتن بسبیل تنبیه و یعنی توشه بر گرفتن از مال خود بهتر است از سوال کردن از مردمان و تکیه کردن بر ایشان سوال اگر گوی که متوکل را روا باشد که در سفر با توشه بر گیرد چاینه جواب بدانکه روا باشد که در سفر با متوکل توشه بر گیرد ولیکن دل او بدان متعلق نباشد بلکه تعلق دل او بخدای تعالی باشد و اعتماد او بروی بود و بسیار بود که نیت مسلمانی بر گیرد

یعنی بگذار تدبیر را به کسی که ترا بیافریده است؛ و راحت بگیر
سبب دوم آنکه حاصل شدن صلاح و خیر در استقبال آنست
از آنکه عاقبت کارها معلوم نیست؛ بسا شر باشد که بصورت
خیر نماید و بسا زیان در صورت نفع باشد؛ و بسا زهر در صورت
شهد باشد؛ و تو جاهلی بعاقبت و اسرار کارها؛ پس اگر کاری
را قطع کرده بخواهی که آن نزدیک تو نیکست؛ نزدیک است که
در هلاکت افتی و ندانی حکایت کرده اند که یکی از عابدان
از خدای تعالی بخواست که ابلیس را بدو نماید؛ او را گفتند که از
خدای تعالی عاقبت خیر بخواه؛ نشنید و همان خواست؛ چون
خدای تعالی شیطان را بدو ظاهر کرد؛ عابد قصد آن کرد که وی را
بزند؛ ابلیس گفت اگر عمر تو صد ساله نبودی من ترا هلاک کردمی؛
عابد به قول او مغرور شد؛ و با خود گفت که هنوز عمر من دراز است
چندگاه دیگر هرچه خواهم بکنم؛ پس توبه کنم به فسق مشغول شد؛
و ترک عبادت کرد و هلاک ابد گردید؛ پس این حکایت بیدار
کننده است بر ترک حکم در خواست و الحاح کردن در مطلوب؛

جواب بدانکه این حکم مختلف شود به اختلاف حال؛ اگر کسی هست که او مقتدا است و میخواهد که بیان کند که برگرفتن توشه مباح هست؛ و یا خود بدان نیت خیری کند اینچنین کس را توشه برگرفتن اولی تر هست؛ واگر تنها هست و قوی دل هست به خدای تعالی و توشه او را مانع ست از عبادت خدای عز و جل اینچنین کس را ترک توشه افضل هست اینکو فهم کن والله الموفق

عارض دوم و آن خطر عاقبت کارهاست و دفع آن در تفویض ست بخدای تعالی پس بر تو باد به تفویض کردن در همه کارها به خدای عز و جل؛ و این بسبب دو چیز ست یکی آنکه ساکن شدن دل در حال؛ از آنکه چون صلاح و فساد عاقبت کارها ندانی؛ هر آئینه پریشان دل باشی؛ و چون کار بخدای تعالے تفویض کردی؛ و دانستی که او ترا نفرماید مگر صلاح و خیر؛ ایمن شدی از خطر و دلت ساکن شد در حال و این امن و سکونت و راحت دل نعمتی و غنیمتی عظیم ست؛ و شیخ من در مجالس این سخن بسیار گفتی کہ دع التدبیر الی من خلقک لستریح؛

به استثنا قید کنی ؛ آن تفویض باشد ؛ پس اگر استثنا
نکنی و به قطع وحکم بخواهی آن طمعهاست ناستوده منهی ؛
پس موضع تفویض بر مراد لیست که دران خطرهست ؛ وآن
آنست که صلاح خویش دران به یقین ندانی ؛ و اما معنی تفویض
شیخ من گفته است که تفویض ترک اختیار چیزیست که دران
بیم خطرهست ؛ بسوی مدبر مختار علیم ؛ به مصلحت خلق ؛ و من میگویم در
حد تفویض که تفویض خواستن صلاح است از خدای تعالی در
چیزیکه از خطر او ایمن نه ؛ وضد تفویض طمع هست ؛ وطمع بر دو نوع
است یکی در معنی رجاست وان خواستن چیز لیست که دران
خطر نیست ؛ ویا خواستن چیزیکه باخطرهست به استثنا ؛ واین طمع
ستوده است ؛ چنانکه ابراهیم صلوات الله علی نبینا وعلیه گفت
وَالَّذِيْ أَطْمَعُ أَنْ يَّغْفِرَ لِيْ خَطِيْئَتِيْ يَوْمَ الدِّيْنِ ه یعنی آن
خدای که طمع میدارم ازوی که بیامرزد گناهان مرا روز پاداش ؛
دوم طمع مذموم هست که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است
بپرهیزید از طمع که آن فقری حاضرهست ؛ وشیخ من گفته است که طمع

واما اگر کاری را بخدای تعالی تفویض کنی ؛ وازو بخواهی که آنچه خیرو
صلاح تست آن کند لیکن ببینی مگر خیرو صلاح سوال اگر گوئی که خبر
کن ما را از معنی تفویض و حکم آن جواب بدانکه اینجا دو فصل است
که بدان مقصود روشن شود ؛ یکی موضع تفویض ؛ دوم معنی او ؛
وحد او ؛ وضد او ؛ واما موضع تفویض بدانکه مراد تابر سه قسم است
یکی مرادیست که بیقین میدانی که شر و فساد است در عمل مثل آتش
وعذاب ؛ همچون کفر و بدعت و معصیت ؛ پس اینچنین مرادی
اصلا طلبیدن نشاید ؛ دوم مرادیست که میدانی قطعا در ان
صلاح است ؛ چنانکه بهشت وایمان ؛ وفرض ؛ وسنت بدانکه
رواست ترا خواستن اینچنین مرادی بحکم و قطع واین جای تفویض
نیست ؛ ازانکه در طلب او هیچ نوع خطری نیست ؛ وبی شک خیر و
صلاح است ؛ سوم مرادی است که نمیدانی قطعا که در ان صلاح است
ویا فساد و آن همچون نوافل و مباحات است ؛ واین موضع تفویض
است ؛ وروانیست مرترا که آنرا بر سبیل قطع و حکم بخواهی ؛
بلکه باستثنا و شرط خیر و صلاح ؛ پس چون ارادت خود را

نیست؛ ازانکه ممکن نیست که بی ایمان وسنت بنجات شود؛ وجمع
نشود به استقامت گناهی؛ پس روا باشد خواستن ایمان و
استقامت بر سبیل قطع وحکم؛ شیخ من گفته است که خطر در فعل
آنست که ممکن باشد که دران چیزی پیش آید که مشغول شدن
بدان پیش آینده اولی تر باشد از اقدام کردن بران فعل؛ واین در
مباحات وسنن وفرایض افتد نه بینی کسی راکه بر وقت نماز
تنگ شود؛ وقصد او کند؛ پس ببیند کسی که در آتش می افتد؛
یا در آب غرق میشود؛ وخلاص دادن او را ممکن هست؛ پس
مشغول شدن بخلاص دادن او اولی تر باشد از نماز کردن؛ پس
روا نیست خواستن مباحات ونوافل وبیشتری از فرایض بحکم وقطع؛
سوال اگر گوی که چگونه روا باشد که خدای تعالی بر بندگان چیزی
فریضه کند وبر ترک آن وعید کند؛ ودر کردن آن صلاح بنده
نباشد جواب بدانکه شیخ ما گفته است رحمة الله علیه؛ که
خدای تعالی نفرماید بنده را بچیزی مگر آنکه دران صلاح او باشد
چون مجرد شده باشد از عوارض وعلائق؛ وتنگ نگرداند برو

مذموم دو چیز است یکی ساکن شدن دل به منفعتی که دران شک
است؛ دوم خواستن چیزی با خطر بر سبیل قطع و حکم؛ واین
ارادت است که مقابله تفویض است واما علاج تفویض آنست که خطر
درخواست
عاقبت کارها یاد کنی وامکان هلاک و فساد دران تصور کنی و
وقوی ترین علاج او آنست که عجز خود را از امتناع بر افتادن در خطرها
یاد کنی؛ چون برین دو ذکر مواظبت کنی ترا بدان آرد که همه کارها
بخدای تعالی تفویض کنی؛ وطلب نکنی هیچ کاری را مگر بشرط صلاح
وخیر **سوال** اگر گوئی که چیست آن خطر که بسبب آن تفویض در کارها
واجب است **جواب** بدانکه خطر در جمله دو خطر است؛ یکی خطر شک که
باشد یا نباشد؛ وبدان رسی یا نرسی؛ واینچنین چیز محتاج است
به استثنا؛ دوم خطر فساد از انکه یقین نمیدانی که دران صلاح
نفس تست یا فساد؛ ودرین محتاج هستی به تفویض کردن؛ وبدانکه
عبارت ائمه مختلف است در بیان خطر؛ بعضی گفته اند که خطر در
فعل آنست که فعلی باشد که بی او نجات ممکن است؛ وممکن است که
جمع شود به آن گناهی؛ پس مدایمان وسنت واستقامت خطری

تفویض کرده است سوال اگر گوئی که واجب ست با مومن
چیزی کند که ان افضل ست جواب بدانکه ایجاب
واجب گردانیدن باشد و این در حق خداوند سبحانه وتعالی
محال و مستحیل ست و مر بندگان او را بر وچیزی واجب نیست
و روا باشد که با بنده چیزی کند که ان اصلح است نه افضل
نه بینی که رسول الله صلی الله علیه وسلم واصحاب او را رضی الله
عنهم در سفری تمام شب خفته داشت تا طلوع آفتاب تا نماز
بامداد از ایشان فوت شد و نماز افضل ست از خواب و بسا
باشد که بنده را توانگری و نعمت در دنیا بدهد اگر چه درویشی
او را افضل ست و بزن و فرزند مشغول کند اگر چه مجرد بودن
برای عبادت خدای تعالی افضل ست و او ست داناتر
به بندگان خود و این بدان ماند که طبیب حاذق و ناصح مریض را
ماء الشعیر خوردن فرماید اگر چه شربت افضل باشد از انکه بداند
صلاح او در ماء الشعیر ست و مقصود بنده نجات اوست از
هلاکت نه فضل و شرف با فساد و هلاک سوال اگر گوئی

فعل فرض بجدی که نتواند ازان عدول کردن ؛ مگر آنکه دران صلاح باشد ، وبسا باشد که خدای تعالی سببی پیدا آرد که بدان سبب عدول کردن ؛

به یکی از دو چیز اولیتر باشد از مشغول شدن به دیگری ؛ وبنده دران چیز معذور باشد بلکه ماجور ، نه بترک این فرض ؛ بلکه به فعل فرض که آن اولیتر بود ؛ از امام ابوالقاسم قشیری رحمة الله علیه شنیده ام درین مسئله که گفت چیزهای که خدای تعالی بر بندگان فریضه کرده است از نماز و روزه ومثل آن که دران صلاح است مر بنده را لامحاله ؛ وصحیح است خواستن آن به حکم ؛ ومن نیز دران متفق شدم ؛ پس باقی ماند مباحات ونوافل این را نیکو فهم کن که از علمهای باریک است سوال اگر گوئی هرکه درکارها تفویض کند از هلاک وفساد ایمن گردد یا نه واین بسیار محنت است جواب بدانکه غالب آنست که با مفوض نکند مگر آنچه صلاح اوست ؛ وبعضی گفته اند که ممکن نیست که با مفوض چیزی کند که دران صلاح او نباشد در کاری ؛ که آن بخدای تعالی

خدای تعالی در چیزی ازان؛ این را نیکو فهم کن که این از جمله علوم دقیق است و از جمله اسرار است؛ اگر حاجت تنبیه بودی ذکر کردمی ازانکه بعلم مکاشفه تعلق دارد تسبّب میزند والله الموفق

عارض سوم قضاست و ورود انواع آن پس بر تو

باد برضا دادن بقضای خدای تعالی وان بسبب دو چیزست یکی انکه تا ترا فراغ برای عبادت کردن حاصل شود؛ ازانکه اگر به قضا راضی نباشی دایما غمگین مانی؛ وعمر درین بگذرانی؛ که چرا این شد؛ وچرا این نشد؛ وچرا این باشد وچرا این نباشد؛ پس دل تو بدینها مشغول باشد؛ چگونه عبادت توانی کرد ازانکه یک دل بیش نداری؛ واین خود پر از اندوه تا کردی؛ پس نماند در دل تو جائی برای ذکر عبادت؛ وفکر آخرت؛ دوم انکه خطری است در نارضا دادن به قضای خدای تعالی روایت کرده اند که پیغمبری از پیغمبران صلواة الله علی نبینا وعلیهم بسبب مکروهی که بدو رسیده بود پیش خدای تعالی شکایت کرد؛ وحی آمد که مرا خدائی می اموزی؛ که از من شکایت میکنی؛ ومن از

[illegible]

که روا باشد مفوض را چیزی اختیار کردن یا نه **جواب**
بدانکه صحیح نزدیک علمای ما رحمهم الله آنست که مفوض مختار باشد
واین اختیار در تفویض او قادح نیست ازانکه معنی اختیار آنست که
مراد او صلاح است در مفضول و افضل و از خدای تعالی بخواهد که
او را افضل دهد چنانکه مریض طبیب را گوید که داروی من از شربت
کن نه از ماء الشعیر چون مراد هر دو صلاح است تا حاصل شود مرا
هر دو چیز افضل و صلاح همچنین بنده را رواست که بخواهد از خدای
تعالی که صلاح او در چیزی گرداند که آن افضل است تا حاصل شود
مراد افضل و صلاح هر دو لیکن بدین شرط که اگر خدای تعالی
صلاح او در غیر افضل نهد بران راضی باشد سوال اگر گوئی که چرا
رواست بنده را که افضل را اختیار کند که روا نیست مراو را که صلاح
را اختیار کند **جواب** بدانکه فرق میان این هر دو آنست که
بنده افضل را از مفضول بشناسد اما صلاح را از فساد نداند
و نیز معنی آنکه رواست خواستن افضل آنست که از خدای تعالی
بخواهد که صلاح او در افضل نهد نه آنکه بنده را تحکم هست بر

بدان قضا کرده اند پس رضا بقضا شرنباشد و مشایخ ما رحمة الله علیهم گفته اند که هرچه بدان قضا کرده اند چهار نوع است نعمت و سختی و خیر و شر اما نعمت واجب است دران رضا بحکم کننده و بحکم و بانچه حکم کرده اند و واجب است بران شکر ازین روکه نعمت است و اما سختی واجب است دران رضا بحکم کننده و بحکم و حکم کرده شده و واجب است دران صبر کردن ازین روکه شدت است و اما خیر واجب است دران رضا بحکم کننده و حکم و حکم کرده شده و واجب است دران ذکر منت ازین روکه خیر است و بران خیر توفیقش داده اند و اما شر واجب است دران رضا بحکم کننده و حکم و حکم کرده شده ازین روکه آن خیر حکم کرده شده است ان بیکر الخیر شر است و واجب است ازان استعاذه سوال اگر گوئی راضی طلب زیاده کند یا نه جواب بدانکه طلب زیادت رواست بشرط خیر و صلاح نه بسبیل قطع و حکم و چون بشرط خیر و صلاح بخواهد از مقام رضا بیرون نیاید بلکه ان دلیل

اهل ذم و شکایت نیستم ؛ این چنین بود اول کار تو در علم غیب
پس تو چرا بقضای من راضی نمیشوی ؛ میخواهی که دنیا را بسبب
تو بگردانم ؛ یا لوح محفوظ را بسبب تو تبدل کنم ؛ تا آن شود که تو خواهی
و نشود آنچه ما خواهیم ؛ و آن شود که تو دوست داری ؛ نه آنکه من
دوست دارم ؛ به عزت من که اگر بار دیگر این در خاطر تو بگذرد خلعت
پیغمبری از تو بستانم و در دوزخ در آرم و باک ندارم ؛ میگویم که
ای غافل درین سیاست عظیم و وعید هایل یک نظر کن ؛ که با انبیا
و اصفیا هرگاه که این چنین حال باشد با دیگری چه حال باشد که شکایت
کند سوال اگر گوئی که چیست معنی رضا به قضا و حقیقت ان و حکم
آن جواب بدانکه علمای ما رحمة الله علیهم گفته اند که رضا ترک
خشم است و خشم آنست که غیر آنچه خدای تعالی قضا کرده است
اولی تر و اصلح داند ؛ بی آنکه صلاح و فساد او به یقین بداند سوال اگر
گوئی که شرور و معاصی بقضای خدای است عز و جل پس چگونه
راضی شود بنده بشر و معاصی جواب بدانکه رضا که
واجب است به قضاست ؛ و قضای شر شر نیست بلکه شر خیر است

ومصیبت‌ها از چهار وجوه پیش خواهد آمد؛ یکی آنکه هیچ عبادتی
نیست که دران مشقت نیست؛ وازین سبب ست این جمله
ترغیبات و وعده‌های ثواب که در کار عبادت می بینی ازانکه
عبادت نتوان کرد مگر بمخالفت هوای نفس؛ ازانکه نفس از خیرات
مانع است؛ ومخالفت نفس کردن سخت ترین کارهاست بر آدمی؛
دوم آنکه چون بنده خیری بکند به مشقت واجب ست او را احتیاط
کردن؛ تا آن فاسد نشود؛ وصبر کردن بر نگاهداشتن عمل سخت
ترست از صبر کردن بر عمل؛ سوم آنکه دنیا دنیا دار محنت هست پس
هرکه درو باشد چاره نیست مر او را از ابتلا به محنتها و مصیبتها؛ واین
بر انواع است مصیبت در اهل و قرابتیان و برادران و یاران باشد
بمردن و رفتن؛ و در نفس باشد به انواع مرض؛ و درد؛ و در عرض
باشد به بد گفتن مردمان او را و خوار داشتن وغیبت کردن و تهمت
نهادن و در مال باشد برفتن و نقصان شدن؛ و هر یکی ازین
مصیبتها نیشی ست وعذابی ست بنوعی دیگر؛ و بنده محتاج است
بصبر کردن بدین همه؛ والا جزع و فزع و تاسف او را از عبادت

است بر رضا ؛ ازانکه هرکرا چیزی خوش آید وبدان راضی باشد
هرآینه ازان چیز بیشتر طلبد ؛ چون شیر پیش رسول الله صلی الله
علیه وسلم آوردندی میگفتی یارب درین برکت ده ما را وزیاده
گردان ازین ما را ودر غیر شیر گفتی روزی کن ما را چیزی بهتر ازین
ودر هردو جای چیزی بر عدم رضا به قضا دلیل نمیکند سوال
اگر گوئی که از رسول الله صلی الله علیه وسلم استثنا و شرط الخیر و
صلاح روایت نکرده اند جواب بدانکه این کار با تعلق بدل
دارد ؛ وزبان عبارت بیش نیست ؛ وچون در دل حاصل شد
عبارت را اعتباری نیست ؛ این را نیکو بدان والله الموفق ؛

؛ عارض چهارم سختیها ومصیبتهاست ؛

وکفایت ان به صبر است پس بر تو باد به صبر کردن درین مواضع
وآن بسبب دو چیز است یکی انکه چون صبر کنی بعبادت توانی
رسید ازانکه بنای کار همه عبادتها بر صبر وتحمل مشقت است پس
هرکه صبور نباشد از روی حقیقت هیچ عبادت ازو نیاید ؛ وهرکه
قصد عبادت خدای تعالی کند وبرای آن مجرد شود ودر محنتها

یعنی هر که پرهیزگاری کند بصبر کردن خدای تعالی او را از سختیها بیرون شدن بخشد و از آن جمله یکی ظفر یافتن است بر دشمنان چنانکه خدای تعالی گفت فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ یعنی صبر کن که عاقبت مر متقیان راست و از الجمله ظفر یافتن است بمراد چنانکه گفت وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ الْحُسْنَىٰ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا صَبَرُوا یعنی حکم پروردگار تو بر بنی اسرائیل تمام شد به بهشت بسبب صبر کردن ایشان و از الجمله تقدم و امامت است چنانکه گفت وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا یعنی بگردانیدم ایشان را پیش روان خلق تا هدایت دهند بامر ما چون صبر کرده اند و از آن جمله مدح و ثنائی است از خدای تعالی چنانکه گفت إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی ما ایوب را بنده صابر یافتیم نیکو بنده ایست ایوب بازگردنده است بما و از آن جمله بشارت است چنانکه گفت وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ و از الجمله محبت است از خدای تعالی چنانکه گفت إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ یعنی خداوند تعالی صابران را دوست دارد و از الجمله یافتن درجات

بازدارد ؛ چهارم آنکه طالب آخرت را البته بلا و محنت بیشتر باشد
و هرکه بخدای تعالی نزدیک تر ؛ مصیبت او مر او را در دنیا بیشتر
و بلاها برو سخت تر ؛ نشنیدهٔ که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت
سخت ترین بلاها بر پیغمبران باشد ؛ پس ازان بر اولیا ؛ پس ازان
بر شهیدان ؛ پس ازان هرکه بعد از ایشان باشد ؛ پس هرکه قصد
خیر کند و برای سلوک راه آخرت مجرد شود ؛ او را این محنت ها پیش خواهد آمد
اگر بران صبر نکند ؛ و بران التفات نماید از راه بریده گردد ؛ و از عبادت
محروم ماند ؛ از فضیل عیاض رحمة الله روایت کرده اند که گفت هرکه
خواهد که در راه آخرت قدم زند چهار گونه مرگ قبول کند مرگ
سپید ؛ و سیاه ؛ و سرخ ؛ و سبز ؛ مرگ سفید گرسنگی ست ؛
و مرگ سیاه بدگفتن مردمان ست ؛ و مرگ سرخ ؛ مخالفت کردن
با شیطان ست ؛ و مرگ سبز واقعات که از هر جنس افتد ؛ دوم
چیزی که بسبب آن صبر می باید کرد آن ست که خیر دنیا و آخرت در صبر
نهاده اند از انجمله یکی نجات ست چنانکه خدای تعالی گفت وَمَن
يَتَّقِ اللّٰهَ يَجْعَل لَّهُ مَخْرَجًا وَّيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

اما علاج صبر آنست که بدانی که شدت مقدر به جزع کردن تو زیاده و نقصان و پس و بیش شدنی نیست؛ پس و جزع کردن چه فایده؛ و قوی ترین علاج یاد کردن ثواب خدای تعالی است که در مقابله سختی یاد کرده است فصل برتو باد بقطع کردن این عقبه سخت و دشوار بدفع کردن این چهار عارض؛ والا این عوارض ترا نگذارند که بمقصود رسی بلکه نگذارند که در عبادت نظر کنی؛ از آنکه در هر یکی ازین چهار مشغولی دیگر است؛ و بدانکه سخت ترین این چهار و دشوارترین آن ها کار رزق است و تدبیر آن؛ از آنکه این ست آن بلای بزرگ که همه خلق را در رنج داشته است ودلهای ایشان را مشغول کرده است و عمرهای ایشان را ضایع نموده؛ و بزهکاری های ایشان بسیار کرده؛ و از درگاه خدای تعالی و خدمت او باز داشته؛ و بخدمت دنیا و خدمت مخلوقات مشغول گردانیده؛ تا در دنیا به غفلت و ظلم رنج و ذلت عمر بگذرانیده اند؛ و در آخرت نادم و مفلس رفتند و حساب و عذاب پیش ایشان آمده؛ و نظر کن که چون

بلند در بهشت چنانکه گفت أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا
ایشان را جزا داده شود بلندی را بدانچه صبر کردند و ازان جمله کرامت
بزرگ است چنانکه گفت سَلَامٌ عَلَيْكُم بِمَا صَبَرْتُمْ یعنی سلامی بر شما
باد بدانچه صبر کردید و ازان جمله ثوابی بی غایت و بی نهایت است
چنانکه گفت إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ
یعنی داده شود صابران را اجری بی حساب پس چه بزرگ است آن
خدائی که چندین کرامات دنیاوی و اخروی بنده خود را بر صبر یکساعت
بدهد چون دانستی که خیر دنیا و آخرت بر صبر است پس بر تو باد
غنیمت داشتن این خصلت شریفه و جد و جهد نمودن در تحصیل
آن والله الموفق بفضله **سوال** اگر گوئی که چیست حقیقت صبر و حکم
آن **جواب** بدانکه لفظ صبر از روی لغت حبس است قال الله
وَالصَّبْرُ نَفْسَهُ ای احْبِسْ نَفْسَكَ و مراد اینجا از صبر حبس
کردن نفس است از جزع کردن و فزع نمودن نفس بقول علمای
ما رحمة الله علیهم ذکر عجز خویش است از سختی و بعضی گفته اند که جمیع اراده
خلاص است از سختی بر سبیل قطع و حکم و صبر کردن ترک اینمعنی است

ازایشان نا امید شد ؛ وخلق ازایشان روی گردانیدند؛ ونفس فرمان بردار شد ؛ وحال ایشان مستقیم گردید ؛ چنانکه آورده اند که ابراهیم ادہم رحمۃ اللہ علیہ خواست که در بیابانی بی زاد وراحله وبی رفیق رود ؛ شیطانش بترسانید وگفت این بیابانی هست مهلک وباتو توشه نیست ؛ ابراهیم ادہم عزم کرد بر نفس خود ؛ که البته اینهمه بیابان را همچنین بی زاد قطع خواهم کرد ؛ ودر زیر هر میلی هزار رکعت نماز گذارم همچنین کرد که عزم کرده بود ؛ دوازده سال در بیابان بماند ؛ تا گفته اند که هارون رشید دران سال در راه حج بود ابراهیم را دید ؛ که زیر میلی نماز میگزارد ؛ نزدیک آمد وگفت چونی یا ابا اسحاق ابراهیم این ابیات برخواند ؛ نُرَقِّعُ دُنْیَانَا بِتَمْزِیْقِ دِیْنِنَا فَلَا دِیْنُنَا یَبْقیٰ وَلَا مَا نُرَقِّعُ ؛ فَطُوْبیٰ لِعَبْدٍ اٰثَرَ اللّٰهَ رَبَّهٗ ؛ وَجَادَ بِدُنْیَاهُ لِمَا یَتَوَقَّعُ ؛

یعنی چنانکه دین را پاره میکنم ودنیا را پیوند میکنم ؛ پس دنیا باقی ماند ما را ونه دینی که بدان پیوند میکردم ؛ پس شادی باد

آیت خدای تعالی در کار رزق فرو فرستاده است ؛
و چند جای بران وعده کرده است ؛ و ضامن شده و سوگند
خورده ؛ و همیشه انبیا و اولیا و علما مردمان را این نصیحت
کرده اند ؛ که در کار رزق بر خدای تعالی توکل می باید کرد ؛
و خلق با این همه ازین نمی پرهیزند ؛ و دل خود را بوعده خدای تعالی
ساکن نمیکنند ؛ و اصل این همه آنست که در آیات و صنایع خدای
تعالی و در کلام او و در کلام رسول او اندیشه نمیکنند بلکه گوش بسخن باطلین و
جاهلان میدارند تا شیطان بر ایشان دست یافته است
(ای و کلام رسول او)
و رسوم و عادات احمقان در دل ایشان محکم شده و ضعیف دل و
سست یقین مانده ؛ اما آنانکه خداوندان بصیرت اند و اصحاب
جد و اجتهاد اند ؛ چون اسباب سماوی و طریق مشاهده
کرده اند ؛ با اسباب ارضی هیچ التفات ننمودند ؛ و چنگ
به خدای تعالی زدند ؛ و بوسواس شیطان ؛ و خلق ؛ و نفس ؛
التفات نکردند ؛ و اگر شیطان یا نفس یا آدمی ایشانرا وسوسه
کردند ؛ بدفع و به مخالفت آن بمشقت تمام قیام نمودند ؛ تا شیطان

گفتم بلی الحمد لله ؛ و خبر کردم ایشان را به بعضی از قصه خود ؛ و یکی از
مشایخ ما گفته است رحمة الله علیه که در سفری بودم از سفرهای
خود ؛ به ایام تعلم ؛ در مسجدی فرود آمدم ؛ و مجرد بی توشه بودم
بر عادت اولیا ؛ شیطان آمد مرا وسوسه کرد ؛ گفت که
این مسجدیست دور از مردمان برخیز و در مسجدی رو که میان
مردمان است ؛ تا ترا ببینند و بر کفایت تو قیام نمایند
گفتم بخدای که من نخسپم مگر اینجا ؛ و نخورم مگر حلوای خبیص ؛ و نخورم
مگر آنکه در دهن من نهند لقمه لقمه ؛ نماز خفتن بگزاردم ؛ و در بستم
چون قدری از شب بگذشت ؛ در مسجد کسی کوفتن گرفت ؛
جوابش نگفتم چون کوفتن بسیار شد ؛ در بگشادم ؛ زالی درآمد
در یکدست او طبق ؛ و در دست دوم چراغی و با او پسری ؛
طبق حلوا پیش من بنهاد ؛ و گفت این حلوای خبیص را برای
این پسر خود مهیا کردم چون خواست که بخورد ؛ میان ما سخنی رفت
سوگند خورد ؛ که این حلوا نخورم ؛ مگر با مردی غریب ؛ پس یک لقمه
در دهن من میکرد ؛ و یک لقمه در دهن فرزند خود ؛ پس هرگاه که

بنده را که برگزید پروردگار خود را ؛ و بخشید دنیای خود را
از بهر چیزیکه امید میداشت از پروردگار خود ؛ یکی از صلحا گفته
است که در بیابان بودم شیطان مرا وسوسه کرد ؛ و گفت
که تو مجرد و بی توشه هستی ؛ و این بیابانی است مهلک ؛ و اصلا
اینجا آبادانی نیست ؛ و نه مردمان اند ؛ بر نفس خود عزم کردم که
همچنین بیابان را قطع کنم ؛ و ترک راه گیرم ؛ تا مرا کسی نه بیند بجز
خدای تعالی ؛ و چیزی نه دید ؛ و چیزی نخورم تا در دهن من شهد
و روغن نکنند ؛ و از راه بیرون گشتم ؛ همچنین میرفتم ؛ تا دیدم
قافله را که راه گم کرده بودند ؛ خود را بر زمین انداختم تا مرا نه بینند
خدای تعالی ایشان را بر سر من آورد ؛ تا مرا بدیدند ؛ من چشم
فرو بستم ؛ به نزدیک من آمدند بگفتند که این مسکین راه گم کرده
است ؛ و از گرسنگی و تشنگی بیهوش شده ؛ با یکدیگر گفتند که روغن
شهد بیارید ؛ روغن و شهد بیاوردند ؛ و خواستند که در
دهن کنند ؛ لب و دندان بربستم ؛ پس کارد می طلبیدند تا دهن
من بکشایم ؛ بخندیدم و دهن بکشادم ؛ گفتند که تو مجنونی ؛

و تن و روح بوده اند چنانکه تو تی ؛ بلک از تو ضعیف تر بوده اند
در تن ؛ و باریک تر بوده اند در استخوان ؛ ولیکن ایشان را
قوت علم و نور یقین ؛ و همت بزرگ بود ؛ در کار دین ؛ تا بر حمل
این مجاهدها قدرت یافتند ؛ و به حق آن مقامات چنانکه
باید قیام نموده اند تو نیز در نفس خود را بنگر و ازین درد مشکل همچنان
دوا کن ؛ تا رستگاری یابی ان شا الله تعالی فصل در نکتهای
که متعلق است به دفع عوارض و در آخر او ذکر تفویض و رضا ست
بعد ازین جمله بدان که من در هر یکی ازین چهار چیز نکتهای مقنعه
خواهم گفت نیکو گوش دار ؛ و بشنو ؛ و بران عمل کن والله الموفق
بفضله اما توکل بشنو دران چهار نکتهٔ مقنعه نکتهٔ اول
آنست که بدانی که خدای تعالی رزق ترا قبول کرده است
و ضامن شده در کتاب خود ؛ چه گوئی اگر ملکی از ملوک دنیا
ترا وعده کند که امشب ترا مهمان خواهم داشت ؛ یا افطار
خواهم کنانید و ترا بروی گمان آنست که او صادق است
دروغ نگوید ؛ و وعده خلاف نکند یا خود ترا بازاری یا جهودی

دین امثال از مجاهده کردن صالحان با نفس ؛ و مخالفت
کردن با شیطان نظر کنی ؛ ترا سه فایده حاصل آید ؛ یکی آنکه
ترا معلوم شود که رزقی که ترا مقدر کرده اند ؛ به هیچ حال از تو فوت
نشود ؛ دوم آنکه ترا معلوم شود که توکل کردن در کار رزق از جمله
مهمات است ؛ از آنکه مر شیطان را در کار رزق وسوسه هائیست
عظیم ؛ تا بحدیکه مثل این بزرگان را ازین خلاص نبود ؛ و با چندان
ریاضات و مجاهدات شیطان از ایشان درین کار نومید نشد ؛
تا محتاج شدند به دفع او بدین مناقضات ؛ و بدانکه اگر کسی با
نفس و شیطان هفتاد سال مجاهده کرده باشد ؛ از وسوسه
شیطان و نفس ایمن نتواند شد ؛ از آنکه چون فرصت یابند او را
همچنان در عبادت وسوسه کنند ؛ چنانکه مبتدی را ؛ بلکه
چنانکه غافلی را که یک ساعت بر ریاضت و مجاهده مشغول نبوده
باشد ؛ اگر نوعی بر و ظفر یابند فضیحت و هلاکش کنند ؛ چنانکه غافلان
و مغروران را کنند ؛ سوم آنکه معلوم شود ترا که کار تمام نشود مگر بجد و مجاهده
تمام ؛ از آنکه مشایخ سلف ما رحمهم الله ایشان نیز گوشت و خون ؛

مناقضات نسخه

از دندان تو خاید دیگری نتواند خائید؛ پس رزق خود را نشست بخرت بخور؛ و بی فائده خود را خوار مکن؛ تا زیانکار دنیا و آخرت نگردی؛ و این نکته بغایت خوب و مقنع است مردمان را

نکتهٔ سوم آنست که شیخ من گفته است رحمة الله علیه مرا که در کار توکل نفع کرد این بود؛ که با خود گفتم رزق مر زندگان را بکار آید؛ و مرده رزق را چه کند؛ پس چون زندگانی بنده در خزینهٔ خدای است و بر دست اوست اگر خواهد بدهد؛ پس سعی مرا چه فائده؛ این نکته لطیف است و مقنع است مر اهل تحقیق را

نکتهٔ چهارم آنست که درین فصل گفته ایم که خدای تعالی بنده را ضامن شده است؛ و این رزق مضمون است که غذا و سبب قوام اوست و اما اسباب از شراب و طعام اگر باشد و یا نباشد بران التفات نیست؛ از آنکه خدای تعالی لامحاله او را قوت وادنی هست؛ تا آنکه زنده است برای عبادت را و مقصود از رزق همین قوام بیش نیست و خدای تعالی قادر است اگر خواهد بنیه بندهٔ خود را بطعام و شراب قایم دارد؛ و اگر خواهد

بی رزق ... و اگر نخواهد ... [illegible]

یا نصرانی یا مجوسی یا کسی دیگر وعده کند نه آنکه بر وعدهٔ او
اعتماد کنی و بقول ساکن دل باشی و برای نان آن شب
غم نخوری پس چیست مر ترا که بر وعدهٔ خدای تعالی اعتماد
نمیکنی و بقول او ساکن دل نمی باشی و سوگند او را استوار
نمیداری بلکه برای رسیدن رزق پریشان خاطر
می باشی زهی فضیحت و مصیبت و بدانکه شک در کار رزق
رفتن ایمان بار آرد و ازین ست که خدای تعالی گفت
وَعَلَى اللّٰهِ فَتَوَكَّلُوْا اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ یعنی بر خدای
توکل کنید اگر شما مومن اید نکتهٔ دوم آنست که بدانی که رزق
را قسمت کرده اند و قسمت خدای تعالی متغیر نشود پس در
اهتمام و طلب چه فائده بجز خواری و مذلت در دنیا و شدت
عذاب در آخرت و ازین ست که رسول الله صلی الله علیه وسلم
فرموده برپشت دانه خسته خرما نوشته اند که این فلان بن فلان
است پس حریص را در حرص کردن زیاده نمیشود مگر زحمتی
و شیخ من گفته است رحمة الله علیه که آنچه تقدیر کرده اند که

مراد از وحشت

آواز هاتفی شنیدم که گفت یا ابا سعید چه چیز وحشت داری سبب قوت یا قوت ؛ اندیشه کردم که قوت برای قوت باشد ؛ چون قوت باشد قوت چه کار آید ؛ گفتم قوت میخواهم ؛ پس در حال برخاستم و دوازده روز دیگر بی طعام بماندم ؛ که در من سستی نبود ؛ پس چون بنده ببیند که خدای تعالی اسباب رزق بروی حبس کرده است و او متوکل است ؛ یقین بداند که خدای تعالی میخواهد که بی سببی او را قوت دهد ؛ چنانکه ملایکه را داده است ؛ پس باید که ازین تنگ نیاید بلکه شکر بسیار گوید ؛ که آنچه اصل و مقصود است او را روزی کرده است و زحمت و گرانی واسطه از میان دور کرده ؛ و علایق عادت از وی باز داشته ؛ و راه قدرت او را بنموده ؛ و حال او مانند حال ملایکه کرده و بچنان کرامتها او را از شرکت حال بهایم و عام مردمان برداشته ؛ پس نیکو تامل کن درین اصل که این اصل بزرگ است که سود عظیم یابی ؛ میگویم من شاید بگوئی که در کار توکل سخن بسیار گفتی برخلاف شرط این کتاب ؛ بدانکه آنچه من در توکل گفته ام هنوز اندک است ؛ از آنکه مهم ترین کارها در عبادت توکل است

بگل و خاک قایم دارد ؛ و اگر خواهد به تهلیل و تسبیح قایم دارد چنانکه ملایک را
و اگر خواهد بی اینهمه قائم دارد ؛ و مطلوب بنده قوام و قوت ست
برای عبادت ؛ نه اکل و شرب ؛ و بسبب این معنی است که زاهدان
و عابدان بقوت تمام سفرها کرده اند ، و روزها و شبها هیچ نخورده
اند ؛ و نیاشامیده اند ؛ تا بعضی از ایشان ده روز چیزی نخوردندی ؛
و بعضی از ایشان ریگ خوردندی ؛ چنانکه از سفیان ثوری رحمة الله
علیه روایت کرده اند که در راه مکه نفقه او بآخر رسید ؛ پانزده روز
ریگ خورد ؛ و ابو معاویه اسود گفته است که ابراهیم ادهم را دیدم که
بست روز گل خورد ؛ میگویم که ازین سخن تعجب مکن ؛ که خدای تعالی
قادرست بدانچه خواهد بکند ؛ نه بینی که بسیار رنجور باشد که یک ماه چیزی
نخورد و زنده ماند ، و رنجور را حال ضعیف تر از صحیح ست ؛ و اما آنکه از گرسنگی
میرد آن از آن ست که عمر او تمام شده باشد ؛ همچون کسی که از بسیار
خوردن بمیرد ؛ و ابو سعید خراز گفت که حال من با خدای تعالی
آن بود که مرا بعد از بر سه روزی طعام دادی ؛ وقتی در بیابانی بودم
سه روز بگذشت ، که طعام نیافتم ، ضعیف شدم و در جائی نشستم

ترا مهم ست مشغول شود و او نزدیک تو عالم‌ترین و مشفق‌ترین و راست‌گوترین و وفادارترین مردمان باشد نه آنکه قول او را اعتبار کنی و ان نعمتی بزرگ دانی و همه کارهای خود بدو حواله کنی و همه وقت شکر او گویی و اگر برای تو چیزی اختیار کند که آن مخالف نفس تست از آن تنگ نیایی بلکه گویی که او بر مراد من داناترست از من تا در زیر این چیزی هست که از خیر دو جهانی من که او اختیار کرده است پس چیست مر ترا که کار حواله بکسی کنی که او تدبیر کننده آسمانها و زمین هاست و عالم‌ترست از همه عالمان و قادرترست از همه قادران و رحیم‌ترست از همه رحیمان تا بکمال تدبیر خود برای تو آنچه خیرست اختیار کند و اگر چیزی باشد که تو حکمت آن ندانی بدان راضی باش البته که آن خیر و صلاح هست والله الموفق

اما رضا به قضا تامل کن در آن دو اصل مقنع که برای اینها زاید نیست اصل اول آنکه بدانی در رضا فائده حال و آن هست اما فائده حال فراغ دل هست و کم شدن اندوه

بجهد استیعاب

بلکه مدار کار دین و دنیا بر وی است ؛ پس هر که را همت عبادت باشد ؛ چاره نیست مر او را از توکل درین کار ؛ پس تو تمسک کن بر وی و حق او نگاه دار ؛ والا هرگز به مقصود رسیدن نیست ؛ و بالله التوفیق

اما تفویض تامل کن دران دو اصل اصل اول آنکه میدانی

اختیار کردن در کارها نشاید مگر کسی را که عالم باشد بکارها از همه چیزی ظاهر و باطن ؛ در حال و مآل ؛ والا عاقبت کار بیم آن باشد که در فساد و هلاکت افتد ؛ یعنی اگر دیناری بدهقانی دهی تا ترا سره کند ؛ دران بیم آن باشد که ترا زیان رسد ؛ مگر آنکه صرافی را دهی که او دانا باشد ؛ به سره کردن و این چنین علم محیط بکارها از جمیع وجوه نیست مگر خدای تعالی را ؛ پس هیچکس مستحق نیست که کاری اختیار کند بجز خدای تعالی حکایت کرده اند که یکی از صالحان را خدای تعالی بخواه تا داده شوی ؛ گفت تو به همه چیز عالمی و من به همه چیز جاهل چه دانم که مرا چه می باید خواست آنچه مرا شاید ؛ آن بده **اصل دوم** آنکه اگر کسی ترا بگوید که تدبیر کارهای تو من خواهم کرد ؛ و چنانکه حق آن هست قیام خواهم نمود ؛ کارهای خود را بمن حواله کن ؛ و تو بکار دیگر

بگردد که بدان راضی باشد واین عنایت وعید وتهدیدست داند
کسی که بداند **واما صبر** بدانکه صبر داروی تلخ ست و آشامیدن
او ناخوش آینده و شربتی ست بر نفس مکروه و مبارک است
و کشنده جمله نفعهاست و دافع جمله مضرتهاست و چون دارو
بدین صفت باشد واجب ست مر عاقل را که نفس را اکراه کند بر
آشامیدن آن و صبر کند بر تلخی آن که تلخی یکساعت ست و راحت
یکساله بلک بیشتر اما نفعهای که در صبر ست بدانکه صبر چهار نوع است
صبر است بر طاعت و صبر از معصیت و صبر ست از فضول دنیا
و صبر ست بر محنتها و مصیبتها و چون بر تلخی صبر درین چهار موضع کار
کند حاصل شود مراد او را طاعت و استقامت و ثواب بسیار
در عاقبت و ایمن باشد از افتادن در معاصی و از بلای آن
در دنیا و از عقوبت آن در آخرت و اما دفع مضرتها که در صبر ست
بدانکه اول فایده او دفع مضرت جزع و فزع و سختیهای او در دنیا
پس از آن خلاص ست از عقوبت او در عقبی و بدانکه هر که از صبر کردن
عاجز باشد و جزع کند همه منفعتها از و فوت شوند و همه مضرتها بدو

بی فائده ؛ چنانچه پیغمبر گفت صلی الله علیه وسلم مر ابن مسعود را رضی الله تعالی عنهما که کم کن اندوه خود را آنچه مقدر کرده شده است بیاید ؛ و آنچه رزق تو نیست بتو نیاید ؛ اما آن ثواب خدای تعالی و رضای اوست چنانکه گفت قوله تعالی رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ یعنی راضی شد خدای تعالی از ایشان و راضی شدند ایشان ازوی اصل دوم آنکه بدانی که در سخط خطر عظیم و بیم ضرر و کفر و نفاق ست تامل کن در سخن خدای تعالی که گفت آیة فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا نفی کرد ایمان را بسوگند از کسی که او بقضای رسول الله صلی الله علیه وسلم راضی نبود ؛ پس چگونه باشد حال کسی که بقضای خدای تعالی راضی نباشد و روایت کرده اند که خدای تعالی گفت هر که راضی نشود به قضای من ؛ و صبر نکند بر بلای من ؛ و شکر نکند بر نعمتهای من ؛ پس گو که بگیرد خدای جز من گویا که این راضی نیست که ما پروردگار او باشیم از آنکه بقضای ما راضی نیست ؛ پس باید که خدای دیگر

غنی که چون منع کند و باز دارد فرزند عزیز خود را از خوردن خرما
و یا سیبی در آن حالت که درد چشم دارد و تسلیم کند به معلم درشت
و ببرد او را حجام تا او را حجامت کند آیا این همه از بخل است
نی نی چگونه از بخل باشد که او بیگانگان را امید دهد از فرزند عزیز خود
چگونه باز دارد ولیکن چون صلاح او در آن دید و دانست که بدین
زحمت اندک بخیر بسیار و نفع عظیم خواهد رسید بسبب آن
باز داشته چون ترا بسختی مبتلا کرده است یقین بدان که او از
امتحان تو بی نیاز است و او بر تو مشفق و رحیم است و ترا بدین
سختیها مبتلا نکرده است مگر بسبب صلاح که ترا در آن است
و تو آن نمیدانی و چون خدای تعالی از تو گردانیده نان و یا درمی
باز دارد یقین بدان که او مالک است هر چه را خواهی و قادر
است بر رسانیدن آن بتو و حال تو میداند و عاجز و بخیل
نیست به حقیقت باز نداشته است از تو مگر بسبب
خیر و صلاح که ترا در آن است و از این است که انبیا و اولیا
و اصفیا را بلا بیشتر چنانچه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت

پس

لاحق گردانند؛ از آنکه هرکه بر مشقت طاعت صبر نکند؛ طاعت نتواند کرد؛ و هرکه بر نگاهداشتن عبادت صبر نکند؛ طاعت او حبط شود؛ و هرکه بر مواظبت کردن بر عبادت صبر نکند؛ به منزلتی شریف و رفیع نرسد و درجهٔ استقامت نیابد؛ و هرکه از معصیت احتراز نکند در معصیت افتد؛ و هرکه از فضول دنیا صبر نکند به او مشغول شود؛ و هرکه بر مصیبت صبر نکند ثواب صبر نیابد؛ پس او را دو مصیبت باشد یکی فوت شدن آن چیز دوم فوت شدن اجر صبر؛ و گفته اند که محروم شدن از ثواب صبر سخت تر است از مصیبت؛ امیر المؤمنین علی رضی الله عنه مردی را التعزیت کرد؛ و گفت انچه تقدیر بود آن شد؛ اگر صبر کنی اجر یابی و اگر جزع کنی بزه یابی؛ پس ازین بشنو حاصل سخن؛ بدانکه بریدن از علائق و چیزهای که بدان دل بستگی شده باشد؛ و ترک عادت بتوکل کردن بر خدای تعالی؛ و ترک تدبیر در کارها؛ و تفویض کردن بخدای تعالی و رضا دادن به قضا؛ و صبر کردن بر بلاها؛ و بازداشتن نفس را از سخط علاجی است سخت؛ و کاری است دشوار و باری است گران و لیکن راهی است مستقیم؛ و عاقبتش ستوده؛ و چه گوئی در پدر مشفق

شد مر ترا خیر دنیا و اخرت

و مستقیم شد مر ترا طریق

عبادت و این

عقبه که سخت و

دشوار ست

قطع کردی

و الله

الموفق

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ

چون قومی را خدای تعالی دوست گیرد ایشانرا به بلا مبتلا
گرداند پس چون به بینی که خدای تعالی دنیا را از تو باز داشت
و ترا به محنتها و بلاهای بسیار مبتلا ساخت بدانکه نزدیک او عزتی
داری و بدانکه معامله که با دوستان خود کرده است میخواهد که
با تو آن معامله کند **فصل** فی الجمله چون به یقین دانستی که خدای
تعالی به رزق تو ضامن شده است برو توکل کن و از علائق
دست بدار از انکه علاقه گفت رساننده رزق خدای ست
و همین ترک تدبیر کن در کارها و حواله کن بخداوند مدبر آسمانها
و زمین ها و همچنین راضی باش بدانچه خدای تعالی قضا
کرده است مرترا و همچنین چون مصیبتی بتو رسد صبر
کن بران اگر همتی داری در کار عبادت چون اینهمه
که گفتم کردی هر چهار عوارض از نفس خود دفع کردی
و از جمله متوکلان و صابران و مفوضان و راضیان
شدی و حاصل شد مرنفس ترا راحت دل و جان
در دنیا و ثواب بزرگ و فراوان در عقبی و حاصل

مفید

کرده اند که گفت اگر بگیرند مرا و برادرم عیسی را بدانچه این دو
کسب کرده اند؛ واشارت بدو انگشت خود کرد؛ عذابی
کنند ما را که هیچکس را مثل آن عذاب نکرده اند؛ از حسن رحمة
الله علیه روایت کرده اند که گفتی؛ چگونه ایمن باشد از ناکسی
از آنکه احتمال دارد که گناهی کرده باشد و بسبب آن در آمرزش
بروی بسته شده؛ و او نداند؛ و او بی حاجت عملی میکند
و رحمت می بیند؛ ابن سماک رحمة الله علیه نفس خود را عتاب
کردی و گفتی؛ ای نفس سخن میگوئی زاهدانه؛ و عمل میکنی منافقانه
در بهشت طمع داری؛ هیهات مر بهشت را قومی دیگر اند و ایشان
را عملها ایست جز این عمل که تو میکنی؛ پس این و امثال این
واجب است بنده را که با نفس خود بگوید و بار بار تکرار کند تا طاعت
عجب نکند و در معصیت نیفتد و اما وجوب رجا نیز
بسبب دو چیز است؛ سبب اول آنکه تا ترا باعث شود
بر طاعت از آنکه طاعت کردن دشوار است نفس را و شیطان
از کردن آن مانع است و هوای نفس بضد آن داعی است و

عقبهٔ پنجم بواعث و باعث برانگیزنده را گویند

پس این بر تو باد ای برادر بر رفتن در راه عبادت
چون مستقیم شد تر اراه و عوائق مرتفع شد و عوارض
زائل و میسر نشود مر ترا رفتن در راه عبادت مگر بخوف و رجا
و اما وجوب خوف به سبب دو چیز است سبب اول آنکه تا ترا
خوف از معاصی باز دارد که این نفس فرماینده است به بدیها
و میل کننده است بفتنه‌ها و باز نماند ازین مگر بترسانیدن
قوی و تهدید عظیم و تدبیر در کار او آن است که دایما تازیانهٔ
خوفش میزده باشی قولا و فعلا و فکرا چنانچه از بعضی صالحان
روایت کرده اند که نفس او را بمعصیتی خواند او برفت جامه کشید
و در میان ریگ گرم غلطید و نفس خود را گفت که این را
بچش آتش دوزخ ازین گرم تر است ای مردار در شب
و ای بدکردار در روز سبب دوم آنکه تا بطاعت و عبادت
عجب نکنی که در عجب هلاک شوی بلکه باید که دایما مذمت
و عیبش کنی چنانچه از رسول الله صلی الله علیه و سلم روایت

مزدوبیالا رفتن و فرود آمدن از نردبان التفات نکنند؛ و
با بارگران در روند دراز گرما بسبب ان دو درمی کرشبانگاه
خواهد یافت و همچنین مزارع تحمل گرما و سختیها میکند بسبب
غله که حاصل خواهد شد همچنین ای برادر عابدانی که ایشان اهل
اجتهاد اند؛ چون بهشت و انواع نعیم او از حور و قصور؛ و طعام
و شراب و حله و پیرایه و جمیع آنچه که خدای تعالی آنجا وعده
کرده است یاد کنند؛ آسان شود بر ایشان جمله زحمتهای که در
عبادت می بینند؛ و جمله مشقتهای که از فوت شدن لذت
دنیاوی بدیشان میرسند حکایت کرده اند که اصحاب
سفیان ثوری رحمة الله علیه مر او را گفتند که یا استاد این خوف
و مجاهده و مشقتها که تحمل میکنی اگر خیری کمتر کنی هم امید است که مراد
خود بیابی سفیان گفت رحمة الله علیه چگونه اجتهاد نکنم شنیده
ام که اهل بهشت در منازل خود باشند نوری چنان بدرخشد که
هر هشت بهشت را روشن کند بدانند که آن نور خدای است
عز وجل؛ سجده کنند؛ ندا کرده شوند که سرها بر دارید؛ آنچه شما

و ثوابی که بدان وعده کرده شده است از چشم غایب هست ؛ و وقت رسیدن بدان ثواب در گمان بنده بعید ست ؛ پس چه حال بدین صفت باشد نفس را برای طاعت کردن جنبشی نباشد و دران رغبت نکند مگر بچیزی که براهِ آن موانع باشد ؛ بلکه بران زیادت ؛ و آن نیست مگر امید در رحمت خدای تعالی و ترغیب در حسن ثواب او ؛ و شیخ من گفته است رحمة الله علیه که اندوه از طعام باز دارد ؛ و ترس از گناه کردن باز دارد ؛ و امید بر طاعت کردن تقویت دهد ؛ و یاد کردن مرگ در فضول دنیا زهد کناند **سبب دوم** آنکه تا بر تو تحمل کردن سختیها و مشقتها آسان شود ؛ از آنکه همگان هر که بشناسد قدر آن چیز را که می طلبد آسان باشد بروی هر چیزی را که برای او میدهد ؛ و هر چیز که کسی را خوش آید برای او سختیها تحمل کند و به مشقتهائی که در راه او پیش آید باک ندارد ؛ و هر که کسی را دوست دارد محنت او تحمل کند بلکه از محنت او لذت گیرد ؛ نه بینی مشتاق شهد را که هیچ بر نیش زنبور التفات ندارد ؛ بسبب شیرینی شهد ؛ و همچنین

باشد و از این است که خدای تعالی در قرآن مجید هر دو را ذکر کرده است ؛ وعده و وعید و ترغیب و ترهیب و در هر یکی مبالغه نموده تا از ثواب چندان کرده است که از آن صبر ممکن نیست ؛ و از عقاب چندان کرده است که بر آن صبر ممکن نیست ؛ پس ترا باید به لازم گرفتن این دو معنی ؛ تا حاصل شود ترا مراد تو از عبادت و آسان شود احتمال مشقت ؛ والله ولی التوفیق

سوال اگر گوئی که چیست حقیقت رجا و خوف و چیست حکم این هر دو **جواب** بدانکه خوف و رجا نزدیک علمای ما رحمة الله علیهم از قبیل خواطر اند ؛ و مقدور بنده مقدمات خوف و رجا است ؛ و در حد خوف گفته اند که خوف لرزه ایست که در دل بنده حادث شود بگمان رسیدن مکروهی ؛ و مقدمات **خوف** چهار است **اول** یاد کردن گناهان گذشته ؛ و بسیاری خصمان که فردا هر یکی طلب حق خود خواهند کرد **دوم** یاد کردن سختی عقوبت خدای تعالی که بدان طاقت نداری **سوم** یاد کردن ضعیفی نفس خود را از تحمل آن **چهارم**

گمان می برید آن نیست ؛ این نور دندان آن کنیزکی ست که با شوهر

خود خندیده است ؛ این و امثال این همه ثمره مجاهده است ؛ میگویم

که چون مدار کار عبادت بر دو چیز است یکی قیام کردن بطاعت

دوم باز بودن از معصیت ؛ و این هر دو در نیاید ازین نفس

فرماینده به بدی ها ؛ مگر به ترسانیدن و امیدوار کردن ؛

از انکه دابه حرون محتاج باشد بکشنده که اورا بکشد ؛ و براننده که

اورا براند ؛ و چون در راهی تنگ افتی ؛ بسا باشد که بتازیانه

بزنی از یک جانب ؛ و بنمای او را جو از جانب دیگر ؛ تا برود

و بجهد از انجای و خلاص یابی ازان تنگی ؛ پس همچنین نفس دابه

ایست حرون و در مهواة دنیا و بلاء او افتاده است ؛ و خوف

تازیانه و راننده اوست ؛ و امید جو و کشنده اوست ؛ پس ذکر

نار و عذاب ترساننده اوست ؛ و ذکر جنت و ثواب آن

امیدوار کننده اوست و ازین است که واجب است بر بنده

که او طالب عبادت است که نفس خود را از دوزخ بترساند ؛

و به بهشت امیدوار گرداند ؛ و الا نفس بعبادت موافقت

مواظبت

عَلىٰ عقبتی چون مواظبت کنی برین دو نوع اذکار؛ حاصل
مر ترا خوف و رجا والله ولی التوفیق **فصل** پس بر تو باد ای
مرد به قطع کردن این عقبه به احتیاط تمام از آنکه این عقبه ایست
باریک و خطرناک؛ بسبب آنکه طریق او میان دو طریق است
که آن هر دو مخوف و مهلک اند؛ یکی طریق امن؛ و دوم طریق
نومیدی؛ و طریق رجا و خوف طریق عدل است میان این هر دو
نوع؛ از آنکه اگر بر تو امید غالب شود بشتابی که البته خوف نماند
در طریق امن افتی آیة **وَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ**
(ایمن نشوند از مکر خدای تعالی مگر زیانکاران)
الْخَاسِرُوْنَ ۵ و اگر بر تو خوف غالب شود بشتابی که البته رجا
نماند در طریق نومیدی افتی آیة **اِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ**
(نومید نشوند از رحمت خدای تعالی)
اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُوْنَ ۵ و اگر میان خوف و رجا جمع
کنی آن طریق عدل و مستقیم باشد؛ پس ظاهر شد مر ترا سه طریق
درین عقبه یکی طریق امن و دوم طریق نومیدی سوم
طریق خوف و رجا که میان این هر دو است پس اگر بقدمی سوی
چپ و راست میل کنی در هلاکت افتی؛ و با هلاک شدگان

یاد کردن قدرت خدای تعالی بر تو هر وقت که خواهد و هر چونکه خواهد

و اما رجا پس آن خوش شدن دل ست بمعرفت فضل خدای و راحت یافتن او بسبب فراخی رحمت خدای تعالی و این همه نیز از جمله خواطر ست و مقدور بنده نیست و رجائی دیگر ست که آن مقدور بنده است و آن یاد کردن فضل خدای تعالی و فراخی رحمت اوست و مراد ازین باب همان اول ست یعنی خوش شدن دل بمعرفت فضل خدای تعالی و ضد رجا نومیدی است و آن تصور کردن فوت رحمت خدای تعالی ست عزوجل و فضل او و قطع کردن دل از آن و این معصیت محض است

و مقدمات **رجا چهار ست اوّل** ذکر نعمتهای سابقه که خدای تعالی بغیر استحقاق و شفیعی داده است **دوم** ذکر آنچه وعده کرده ست از ثواب بسیار و کرامت بزرگ **سوم** ذکر بسیار نعمت خدای تعالی بر تو در دین و دنیا بغیر استحقاق و بغیر سوال **چهارم** ذکر فراخی رحمت خدای تعالی و سابق شدن رحمت او بر غضب چنانچه فرموده است سَبَقَتْ رَحْمَتِی

وعفو کردن سوم یاد کردن جزای خدای تعالی مر بندگان
را روز قیامت از ثواب وعقاب و تفصیل هر اصلی ازین
ستا اصل در انست و درین باب کتاب تنبیه الغافلین تصنیف
کرده ام ولیکن درین کتاب بجمالی که مقصود بدان حاصل
شود اشارت کنم اصل اوّل در اقوال خدای تعالی
یعنی فرمودها
تامل کن ای مرد انچه در کتاب خود گفته از ایات ترغیب و ترهیب
وخوف و رجا اما ایات رجا چنانکه فرمود لا تقنطوا من رحمة
الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا یعنی نومید مشوید
از رحمت خدای تعالی بدرستی که خدای تعالی بیامرزد گناهان
را دیگر ومن یغفر الذنوب الا الله یعنی کیست که
بیامرزد گناهان را جز خدای تعالی دیگر غافر الذنب و
قابل التوب یعنی خداوند تعالی آمرزنده گناهان وقبول کننده
توبه است دیگر وهو الذی یقبل التوبة عن عباده
ویعفوا عن السیئات یعنی اوست خدای تعالی که قبول
کند توبه را از بندگان و عفو کند از بدیها دیگر کتب ربکم

هلاک شوی و دشوار آن است که هر دو طریق مهلک ایشان ترا
از طریق عقل و آنانکه اگر جانب امن نظر کنی یعنی رحمت خدای
تعالی چندانکه با او اصلا خوف نماند پس تکیه بر خدای تعالی
کنی و ایمن شوی و اگر جانب خوف نظر کنی یعنی سیاست
و هیبت خدای تعالی و غایت مناقشه او با اولیا و اصفیا
چندانکه اصلا آنجا امید نماند پس یکبارگی نومید شوی پس
محتاج هستی بدین که تنها بسوی رحمت خدای تعالی نظر نکنی و
تنها سوی عذاب و هیبت نظر نکنی بلکه سوی هر دو نظر
بکنی و بگیری بعضی از آن و بعضی از این و از این هر دو راهی باریک
بسازی برای خود و در آن راه روی تا بسلامت یابی پس
پس نیکو تامل کن این جمله را که گفتم و چست و بیدار شو برای این کار
که آسان نیست و بدانکه نتوانی که این نفس کاهل و شوخ را از
معصیت و شهوات او باز داری و بواسطه او کسب طاعت
کنی مگر بیاد کردن سه اصل بر سبیل دوام یکی یاد کردن فرموده‌های
خدای تعالی در ترغیب و ترهیب دوم ذکر افعال او گرفتن

بعلی که کرده بودند و اثر اهبا منشور گردانیدیم اما آیاتی که جامع است میان خوف و رجا قوله تعالی نَبِّئْ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ یعنی بیاگاهان بندگان مرا که من آمرزنده و بخشنده ام و در عقب آن گفت قوله تعالی وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ یعنی بیاگاهان که عذاب من عذابی دردناک است تا بیکبارگی رجا مستولی نشود و قوله تعالی شَدِيدِ الْعِقَابِ یعنی خداوند سخت عقوبت کننده است و در عقب آن گفت قوله ذِي الطَّوْلِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ یعنی اوست خداوند فضل تا بیکبارگی خوف مستولی نشود، و عجب تر ازین انکه گفت وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ یعنی حذر میکناند خداوند تعالی شما را از نفس خود و در عقب آن گفت وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ یعنی خدا مهربان است به بندگان، و عجب تر ازین انکه گفت مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ بِالْغَيْبِ یعنی هر که بترسد از رحمن بغیب ترسیدن را به اسم رحمن متعلق کرد و به اسم جبار و قهار و منتقم و متکبر نکرد تا خوف باذکر رحمت باشد و خوف دل ترا بیکبارگی

عَلیٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ یعنی نوشت پروردگار شما بر نفس خود رحمت را دیگر وَرَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ فَسَاَکْتُبُهَا لِلَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ یعنی رحمت من شامل ست همه چیز را اند باشد که رحمت کنم مرکسانی را که تقوی کرده اند دیگر اِنَّ اللّٰهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَّحِیْمٌ یعنی خدای تعالی بمردمان مهربان وبخشاینده است دیگر وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِیْنَ رَحِیْمًا یعنی خدای تعالی رحیم است بمومنان پس این و امثال این آیات رجاست واما آیات خوف و سیاست قوله تعالی یَا عِبَادِ فَاتَّقُوْنِ یعنی بندگان من بترسید از من قوله تعالی اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰکُمْ عَبَثًا یعنی پنداشتید که شما را برای بازی آفریده ایم قوله تعالی اَیَحْسَبُ الْاِنْسَانُ اَنْ یُّتْرَکَ سُدًی یعنی می پندارد آدمی که بیله گذاشته شود قوله تعالی مَنْ یَّعْمَلْ سُوْٓءًا یُّجْزَ بِهٖ یعنی هر که عمل بد کند بدان جزا داده شود قوله تعالی وَقَدِمْنَآ اِلٰی مَا عَمِلُوْا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنٰهُ هَبَآءً مَّنْثُوْرًا یعنی برسیدیم به اسپه دار ان

انداختند و قبول نکرد توبه او را تا بگریست دویست سال و پیش
آمد او را از خواری و رنج و بلا آنچه پیش آمد و از فرزندان او تا ابد
در رنج بماندند پس شیخ المرسلین نوح صلوة الله علی نبینا و علیه
تحمل کرد در کار خود از مشقت آنچه تحمل کرد و نگفت مگر یک کلمه بغیر
وجه نداپش آمد مخواه از من چیزی که نمیدانی من ترا وعظ میکنم که
از جمله جاهلان مباش تا روایت کرده اند که چهل سال از شرم
آن نظر بسوی آسمان نکرد پس ابراهیم علیه السلام بود از وی مگر
یک لغزش چندان تضرع کرد و چندان بترسید و بنالید
تا روایت کرده اند که از ترس آن چند روز گریستن گرفت
پس خدای تعالی جبرئیل را برو فرستاد و گفت ای ابراهیم هرگز
دیده که دوست مر دوست خود را عذاب کند به آتش ابراهیم
گفت که ای جبرئیل چون گناه خود را یاد میکنم دوستی او فراموش
می شود پس موسی بن عمران صلوة الله علی نبینا و علیه بود از وی
مگر مشت زدنی از غضب چندان بترسید و استغفار کرد و گفت
رَبِّ اِنّی ظَلَمْتُ نَفْسی فَاغْفِرْ لی پس هم در زمان او

نپراند چنانچه گویند اتفادر مهربان خود ترسی ؛ و از پدر مهربان
خود ترسی ؛ و از امیر کریم ترسی ؛ و مراد ازین آیات آنست که بر طریق
عدل باشی نه بر طریق امن و قنوط **اصل دوم آنست** که در
افعال خدای تعالی و معامله او نظر کنی اما از **جانب خوف**
پس بدانکه ابلیس هشتاد هزار سال عبادت کرد ؛ تا راویان گفته اند
که بروی زمین جای نگذاشت مقدار یک قدم که آنجا سجده نکرد
پس یک فرمان خدای تعالی را ترک کرد از در خود براند ؛ و
عبادت هشتاد هزار ساله بروی او باز زد ؛ تا روز قیامت لعنتش
کرد ؛ و عذاب مؤبد برای او مهیا کرد ؛ تا روایت کرده اند که
رسول الله صلی الله علیه وسلم جبریل را دید دست معلق به پرده
کعبه و میگفت الهی نام مرا متغیر مکن ؛ و جسم مرا بدل مکن ؛ پس آدم
صلواة الله علی نبینا و علیه را بیافرید او را بدست قدرت خود فرود
آورد ؛ یک گستاخی کرد و یک خورد نی خورد که دران اجازت نبود
ندا کردندش که در همسایگی من نباشد ؛ هر انکه بی فرمانی من کند ؛ و نفرمود
ملائکه را که از آسمان به آسمان بیرون کردندش ؛ تا انکه بر زمین

عضبی بکرد در غیر محل، حبس کرد او را در شکم ماهی در قعر دریا چهل
روز و او در انجا میگفت لا اله الا انت سبحانک انی
کنت من الظالمین ٥ و ملائکه صوت او می شنیدند گفتند
یا رب صوتی معروف از موضعی مجهول می شنویم خدای تعالی
گفت که این صوت بنده من ست یونس، پس ملائکه شفاعت
او کردند و با این همه اش بگرداندید، ذوالنون خواندش، همچنین
می اید تا سید المرسلین صلوة الله علیه که عزیزترین و مکرم ترین همه خلق
او بود مراد را گفتند فاستقم کما امرت ومن تاب معك
ولا تطغوا انه بما تعملون بصیر ٥ یعنی براستی چنانچه فرموده
شده تو، و هر که با تست، و بیفرمانی مکنید که خدای تعالی بدانچه
شما میکنید بیناست، تا انکه رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت مرا
سوره هود پیر کرد، و چندان قیام شب کرده که پایهای مبارک
ورم کرد، گفتند یا رسول الله خدای تعالی گناهان گذشته و اینده
تو آمرزیده است این چیست، گفت که بنده شکر کننده نباشم،
پس صحابه رضی الله تعالی عنهم اجمعین ایشان بهترین قرون امت

بلعم باعور را حال چنان بود که چون نظر کردی عرش را دیدی؛
میل بسوی دنیا و اهل او کرد؛ و ترک حرمت ولی از اولیای
الله کرد؛ معرفت خود از و سلب نمود؛ و همچون سگ رانده اش
گردانید؛ و در دریای هلاکت و ضلالت انداخت تا ابد؛ از
عالمی شنیده ام که حکایت کرد؛ اول کار بلعم باعور چنان بود که
در مجلس او دوازده هزار دوات بود مر متعلمان را؛ که از وی علم
می نوشتند؛ چون خدای تعالی او را براند اول کتابی که تصنیف
کرد این بود که گفت عالم را صانعی نیست نعوذ بالله من سخطه
بنگر که دوستی دنیا و شومیت او عالمان را بچه میکشد پس ای سیدا
شنو که کار بزرگ است و بسیار؛ و عمر اندک و در عمل تقصیر و ناقد
بصیر؛ داود علیه السلام که خلیفه او بود بر روی زمین یک گناه کرد
بران چندان بگریست که از آب چشم او گیاه بررست؛ و چون گفت
الهی بر گریه و زاری من رحمت نکنی؛ جواب شنید که ای داود
فراموش کردی گناه را و یاد میکنی گریه را تا چهل روز دیگر بر او قبول
نکرد؛ و بعضی گفته اند که چهل سال؛ پس یونس علیه السلام که یک

وکی گفت او را بعد از کفر و ضلالت چندین ساله پس چگونه
باشد معاملهٔ او با کسی که همه عمر در توحید او گذرانیده است
یعنی که اصحاب کهف همه عمر مکفر بودند چون رَبُّنَا رَبُّ
السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ گفتند چگونه قبول کرد ایشان را و چگونه
عزیز و مکرم گردانید ایشان را چگونه حرمت و مهابت داد ایشان را
تا بگفت مر بهترین خلق را لَوِاطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ
فِرَارًا وَّلَمُلِئْتَ مِنْهُمْ رُعْبًا یعنی اگر مطلع شوی تو بر
ایشان هر آینه روی بگردانی از ایشان برای فرار کردن و پر
شوی از ترس ایشان بلک چگونه مکرم کرد سگی را که متابع ایشان
[illegible] د او را در کتاب عزیز چند بار این است فضل و
کرم او [illegible] که گامی چند برفت با قومی که او را شناخته
بودند پس چگونه باشد فضل او با بندهٔ مومن که هفتاد سال
خدمت او کرده و اگر هفتاد هزار سال بزیده همه عبادت او
کند وشنیده که چگونه عتاب کرد نوح علیه السلام را بسبب
دعا کردن بر کشتن گناهکاران بهلاک ایشان و چگونه عتاب کرد

بودند وقتی گشته مزاح میکردند این آیات این آیت فرود آمد
أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللهِ یعنی
وقت نیامد مر کسانی را که ایمان آورده اند انکه از خدای تعالی
بترسند و با انکه این امت بهترین امت اند و مرحوم اند چندین
حدها و سیاستها بر ایشان بنهاد تا انکه یونس بن عبید گفتی
ایمن مشو از انگشتی که برای پنج درم دست تو بریدن گفته شاید که
بخوف
فردا عذاب او نیز همچنین باشد و اما از جانب رجا
از رحمت فراخ خدای تعالی هرچه توانی دکیست که غایت و نهایت
او توانند شناخت یا وصف او بتواند کرد چه وصف کنند
رحمت خدای تعالی را که کفر هفتاد ساله به ایمان یک ساعت
نه بینی که ساحران فرعون برای ان آمدند تا با موسی
و به دشمن او سوگند خورده بودند و ایشان را انکار که بجهد قالوا
آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ چگونه قبول کرد ایشان را
را جمیع گناهان گذشته و ایشان را سر همه شهیدان گردانید
در بهشت این بود معامله او با کسی که او را یکساعت

ترا معرفت خود داده است و از جمله این امت مرحومه گردانیده و معرفت سنت و جماعت و نعمتهای ظاهر و باطن داده است پس امید هست از فضل عمیم او که آن را تمام کند و از ان نبود و نه جز رحمت که ذخیره کرده است لفضلی کامل ترا از ان نی

فرماید اصل سوم در ذکر وعده و وعید که در قیامت کرده است یاد کن درین چهار حالت را ؛ مرگ ؛ و گور ؛ و قیامت ؛ و بهشت ؛ و دوزخ ؛ و انچه در هر مقامی هست از خطرها مر مطیعان و عاصیان را ؛ و مقصران و مجتهدان را

اما مرگ یاد کن در دو حال دو مرد یکی آنکه از ابن شبرمه روایت است که گفت با شعبی برای پرسیدن مردی بنجور رفتم ؛ و او در سکرات بود نزدیک او مردی بود ؛ که تلقین کلمه شهادت میکرد ؛ شعبی آن مرد را گفت که نرم کوی مریض گفت اگر مرا تلقین کنند یا نکنند من ترک آن نخواهم کرد ؛ شعبی گفت حمد مر خدای را که یار مرا نجات داد ؛ دوم حکایت شاگرد فضیل عیاض گفته اند که او را شاگردی بود وقت سکرات موت فضیل بر او آمد

موسی علیه السلام را در کار قارون ، و گفت که قارون بتو فریاد
کرد به فریادش نرسیدی بعزت خویش اگر از من فریاد خواستی
بفریادش رسیدمی ، و در گذشتمی و چگونه عتاب کرد یونس علیه السلام
در کار قوم او گفت اندوهگین مشوی بر درخت کدو که دریک ساعت
برویانیدم و در یک ساعت خشک کردم و اندوهگین نمیشوی بر صد هزار
کس یا زیاده ازین ، پس چگونه عتاب کرد سید المرسلین صلی الله علیه
وسلم را چنانکه روایت کرده اند که از باب بنی شیبه در مسجد حرام آمد
قومی را دید که می خندیدند ، گفت چرا می خندید ، در بن خیر می بینم ،
چون نزدیک حجر اسود رسید بپای پس سوی ایشان بازگشت ، و گفت
که جبریل آمد و مرا گفت خدای تعالی میگوید ، که ای محمد بندگان مرا
از رحمت من نومید مکن ، بیاگاهان بندگان مرا که من غفور و رحیمم ،
و در خبر مشهور است از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت خدای تعالی
را صد جز رحمت است یکی ازان در دنیا میان آدمیان و پریان
و بهائم قسمت کرده است ، و نود و نه جز برای رحمت کردن
بر بندگان در روز قیامت ذخیره داشته ، بدانکه چون خدای تعالی

دو کوه آتش پیش خود می بینم مرا برای رفتن بران جبر میکنند
از اهل او پرسیدم که حالش چه بود گفتند دو پیمانه داشت یکی
خریدی و بدیگری بفروختی برد و را بخواستم یکی را بر دیگری
زدم تا بشکستم پس آن مرد را پرسیدم که حال چیست گفت
زیاده زیاده اما گور و حال آن بعد از مرگ یاد کن
دران حال و مردیکی آنکه صالحی گفته است که سفیان ثوری
را بعد مرگ در خواب دیدم گفتم که چیست حال تو یا ابا عبد الله
روی از من بگردانید و گفت این وقت کنیت نیست گفتم
چیست حال تو ای سفیان گفت پروردگار خود معاینه
کردم و دیدم مرا گفت که گوارا باد مر ترا با رضای من ابا سعید
در شبها تاریک چشم گریان به اشتیاق تمام قیام میکردی
پس مر تراست این ساعت که اختیار کنی بر قصر که خواهی
و مرا زیارت کنی که من از تو دور نیستم بسته و دوم آنکه بزرگی گفته
است که مردی را در خواب دیدم رنگ رویش برگردیده
است و سپید [illegible] است بر گردنش [illegible] گفتم که خدای تعالی

ونزدیک سراو بنشست و سوره یس خواندن گرفت شاگرد
گفت که ای استاد این سوره مخوان فضیل ساکت شد پس
تلقین کلمه شهادت کرد مریض گفت نخواهم گفت که ازو بیزارم
و همبرین بمرد فضیل درخانه رفت و چهل روز میگریست پس
اورا درخواب دید که بسوی دوزخ می برند گفت بچه چیز خدای
معرفت خویش از تو بستانید؛ و تو عالمترین شاگردان من
بودی گفت بسه چیز یکی غمازی یعنی ازانچه تو مرا میگفتی بر یاران
خلاف آن میگفتم دوم حسد سوم مرا علتی بود مرا طبیبی گفت
اگر هر سال یک قدح شراب بخوری علت تو برود پس یک قدح
خمر بخوردمی بعد ازین یاد کن حال دو مرد دیگر یکی آنکه عبد الله
ابن مبارک رحمة الله علیه حکایت کرده است که مردی بود بوقت
سکرات نظر سوی آسمان کرد و بخندید و گفت لِمِثْلِ هٰذَا
فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ یعنی ازبرای مثل این چیز باید عاملان عمل
کنند؛ دوم آنکه روایت کرده اند از مالک دینار رحمة الله علیه
گفت بر همسایه خود وقت سکرات در رفتم مرا گفت ای مالک

بگوید باشید در این آتش از رحمت نا امید؛ و سخن مگوئید با من؛
روایت کرده اند که چون خدای تعالی این بگوید همه سگ گردند
و در دوزخ بطریق سگان بانگ کنند؛ خدای تعالی ما همه را از بلای
خواری و عذاب نگاه دارد که مصیبتی هست سخت یحیی بن معاذ رازی
رحمة الله علیه گفته است ندانم که کدام مصیبت ازین هر دو قوی
ترست فوت شدن نعمت بهشت + یا رفتن در دوزخ؛ اما بهمه
حال فوت نعمت آسان ترست از تحمل کردن دوزخ؛ و مصیبت
عظیم و هولناک در خلود است؛ ازانکه اگر وقتی منقطع شدنی بودی
همه کار آسان تر بودی؛ ولیکن دشواری در ابدی آخر است؛
پس کدام دل آنرا تحمل تواند کرد؛ و کدام نفس بران صبر تواند کرد
و ازین است که عیسی صلوة الله علی نبینا و علیه السلام گفته است که ذکر
خلود نار دلهای خائفان را می برد؛ و حسن رحمة الله گفتند که
آخرین کسی که او را از آتش دوزخ بیرون آرند + مردی باشد که
نام او هناد است او را هزار سال عذاب کرده باشند؛ بعد از
هزار سال فریاد کند و گوید یا حنان یا منان پس حسن بگریستی

با تو چه کرد گفت روزگاری که ما در آن بازی میکردیم گذشت
اکنون این روزگاریست که با ما بازی میکنند و یاد کن حال
دو مرد دیگر یکی آنکه صالحی حکایت کرده است که مرا پسری
بود شهید شد شبی که عمر بن عبد العزیز وفات یافت
او را بخواب دیدم گفتم ای پسر نه تو مرده بودی گفت نی
شهید شده بودم و نزدیک خدای تعالی زنده ام رزق
داده می شوم پس گفتم چیست که چندین مدت ترا ندیدم گفت
در میان اهل آسمان ندا کردند که ای جمله انبیا و اولیا و صدیقان
و شهیدان در نماز جنازه عمر ابن عبد العزیز حاضر شوید پس من
آمدم و نماز جنازه بگذاردم پس از انجا آمدم تا بر شما سلام
گویم اما دوم آنکه هشام بن حنبل گفته است که مرا پسری جوان
بمرد در خوابش دیدم پیر شده گفتم ای پسر این پیری چیست
گفت چون فلان بر ما رسید دوزخ بر سیدن او بانگی زد که
هیچکس از ما جوان نماند همه پیر شدند اما قیامت تامل
کن دران دو قول خدای تعالی که گفت یَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ

بگویید باشید در این آتش از رحمت نا امید؛ و سخن مگویید با من؛
روایت کرده اند که چون خدای تعالی این بگوید همه سگ گردند
در دوزخ بطریق سگان بانگ کنند؛ خدای تعالی ما همه را ازین
خواری و عذاب نگاه دارد که مصیبتی است سخت یحیی بن معاذ رازی
رحمة الله علیه گفته است ندانم که کدام مصیبت ازین هر دو قوی تر
است فوت شدن نعمت بهشت؛ یا رفتن در دوزخ؛ اما بهر
حال فوت نعمت آسان تر است از تحمل کردن دوزخ؛ و مصیبتی
عظیم سوختن دشوارتر است؛ از آنکه اگر وقتی منقطع شدنی بودی
همه کار آسان تر بودی؛ ولیکن دشواری در ابدی آخرت است؛
پس کدام تن آن تحمل تواند کرد؛ و کدام نفس بر آن صبر تواند کرد
و ازین است که عیسی صلوة الله علی نبینا و علیه السلام گفته است که ذکر
خلود نار دلهای خائفان را می برد؛ با حسن رحمة الله گفتند که
آخرین کسی که او را از آتش دوزخ بیرون آرند؛ مردی باشد که
نام او هناد است او را هزار سال عذاب کرده باشند بعد از
هزار سال فریاد کند گوید یا حنان یا منان پس حسن بگریست

وازامت کیستید + ایشان بگویند که ما ازامت محمدیم صلی الله علیه وسلم
ملائکه گویند حساب کرده شدید گویند نی + گویند که عملهای شما وزن
کردند گویند نی + گویند که نامهای خود خوانده شدید گویند نی + ملائکه
گویند باز گردید که اینهمه شما را در پیش است + ایشان گویند شما چیز
ما را داده اید که بدان حساب کرده شویم پس منادی ندا کند که بندگان
ما راست گفتند قوله تعالی مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ

واما جنت ونار تامل کن درین هردو آیت از کتاب
خدای تعالی یکی آنکه گفت وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا
طَهُورًا ۝ یعنی نوشانید ایشان را پروردگار ایشان شراب طهور
دوم إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا
یعنی این است جزای سعی شما وهست سعی شما پسندیده + سوم آنکه
حکایت کرده است خدای تعالی از طایفه دوزخیان وگفته
رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ۝ قَالَ اخْسَئُوا
فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ۝ یعنی طایفه از اهل دوزخ گویند ای پروردگار
ما بیرون آر ما را ازینجا اگر باز گردیم و ایمان نیاریم پس ظالم باشیم خدای گوید

دو طریق کدام راه سلوک کنم طریق خوف یا طریق رجا جواب
گویم که طریق مرکب از هر دو طریق نیکو ست از آنکه گفته اند هر که
بروی رجا غالب شود او از جمله مرجیان باشد و هر که خوف
برو غالب شود او از جمله حروریان باشد و مقصود آنست که میان
هر دو جمع کند سوال اگر گوئی که در هیچ حال یکی ازین هر دو راجح
و فاضلتر باشد یا نه جواب چون بنده قوی و صحیح باشد
خوف اولی تر و چون ضعیف و رنجور شود خاصه وقت سکرات
رجا اولی تر همچنان شنیده ام از عالمان میگویم این از آن است
که خدای تعالی فرموده است که من نزدیک شکسته دلانم از ترس
من پس در وقت مرگ و سکرات رجا اولی تر از آنکه دل او
درین وقت شکسته است بسبب ترس گناهان که در حالت صحت
کرده است سوال اگر گوئی که نه در گمان نیک بردن بخدای تعالی
اخبار وارد است جواب بدانکه یکی از گمان نیک بردن
حذر کردن از معصیت خدای تعالی است و ترسیدن از
عقاب او و جهد کردن در طاعت او و بدانکه اینجا اصطلاح است

وازامت کیستید + ایشان بگویند که ما از امت محمدیم صلی الله علیه وسلم
ملائکه گویند حساب کرده شدید گویند نی + گویند که عملهای شما وزن
کردند گویند نی + گویند که نامهای خود خواندید گویند نی + ملائکه
گویند باز گردید که اینهمه شما را در پیش است + ایشان گویند شما چیزی
ما را داده اید که بدان حساب کرده شویم پس منادی ندا کند که بهدرستی
ما راست گفتند قوله تعالی مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ
واما جنت و نار تامل کن درین هر دو آیت از کتاب
خدای تعالی یکی آنکه گفت وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا
طَهُورًا ه یعنی بنوشانند مر ایشان را پروردگار ایشان شراب طهور
دوم إِنَّ هَٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا
یعنی این است جزای سعی شما و هست سعی شما پسندیده ه دوم آنکه
حکایت کرده است خدای تعالی از طایفهٔ دوزخیان و گفته
رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ ه قَالَ اخْسَئُوا
فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ ه یعنی طایفه از اهل دوزخ گویند که ای پروردگار
ما بیرون آر ما را اینجا اگر باز گردیم و ایمان نیاریم پس ظالم باشیم خدای تعالی

تمنا باشد بی اصل که دران حاصل نیست و از جهل خود آن را رجا و حسن ظن نام کرده است و این خطا و ضلالت است میگویم که مؤید این اصل است انچه روایت کرده اند از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت عاقل کسی است که با نفس خود حساب کند و برای مرگ عمل نیکو کند و احمق کسی است که پیروی نفس کند و از خدای تعالی طمع مغفرت دارد و درین معنی حسن بصری رحمة الله علیه گفته است که قومی را تمنای مغفرت از عمل کردن باز داشت تا از دنیا بیرون رفتند و ایشان را حسنه نبود گفتند که ما ظن نیکو داریم بخدای تعالی و دروغ گفتند اگر ایشان را ظن نیکو بودی به عمل مشغول شدندی چنانکه خدای تعالی در قران مجید فرموده است وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ یعنی شما که به پروردگار خود گمان برده بودید در دنیا آن گمان شما را هلاک کرد پس گشتید شما از زیان کاران جعفر ضبعی میگوید که ابو میسره عابد را دیدم پهلو هایش از غایت مجاهده بیرون آمده گفتم که چندین مجاهده چرا میکنی رحمت خدای تعالی

بزرگ و نکته ایست باریک که بیشتر مردمان دران غلط میکنند؛ و آن فرق کردن ست میان رجا و تمنا رجا بر اصلی باشد؛ و تمنی بی اصل؛ مثالش آنکه هر که زراعت کند و زحمت بیند پس بگوید که امید میدارم که ما را ازین زراعت صد پیمانه حاصل شود؛ این آرزو رجاست؛ و دیگری باشد که زراعت نکند؛ و همه وقت بخسپد و همه سال غافل ماند چون وقت درودن آید بگوید که امید میدارم که مرا صد پیمانه حاصل شود؛ او را گویند از کجا ترا این ارزو حاصل شود؛ این تمنا باشد؛ بی اصل؛ همچنین بنده چون جهد کند در عبادت خدای تعالی و از معصیت باز ماند و بگوید که امید میدارم که مرا این اندک را خدای تعالی قبول کند و این تقصیر تمام گرداند؛ و ثواب عظیم دهد و زلل عفو کند؛ این آرزوها رجا باشد؛ اما چون غافل ماند؛ و ترک طاعت نفس گیرد و به معصیتها ارتکاب کند و به خشم خدای تعالی باک ندارد و به رضای او التفات نکند؛ و بوعده و وعید او پروا نکند؛ پس بگوید که امید میدارم از خدای تعالی بهشت؛ و نجات از دوزخ؛ این

صرف وازحرارت خوف صرف خلاص یافتی ؛ وبمقصود
رسیدی وازعقبتین سالم گذشتی ؛ ویافتی
نفس خودرا چست شده برای طاعت ؛
وگذرانده درخدمت شب و
روز بی فتوری وغفلتی ؛
ازمعاصی یکبار
خلاص یافتی واز
جملهٔ صفهای
خواص وعلماء
شدی وایں
عقبه یا خطر
را ورپس
بگذاشتی

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

فراخ است ؛ در خشم شد ، وگفت چه دیدی از من که آن دلیل بر
نومیدی باشد قوله تعالی إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ
یعنی رحمت خدای تعالی نزدیک نیکوکارانست ؛ جعفر گفت که این
سخن او مرا بگریانید ، پس نیکو فهم کن این نکته را و از خواب غفلت
بیدار شو والله الموفق **فصل** حاصل جمله کار آنکه چون فراخی رحمت
خدای تعالی یاد کردی ؛ بعد از آنکه تو از جمله امت مرحومه هستی ؛
پس غایت فضل وکمال جود او ذکر کردی ؛ وعنوان کتاب او که سوی
تو فرستاده است بسم الله الرحمن الرحیم دیدی ؛ پس
بسیاری نعمتها که او ترا داده است بی شفیع دیدی ، و از جانب
دیگر کمال جلال و عظمت و هیبت او دیدی ، پس غضب او
که آسمانها و زمین را طاقتش ندارند دیدی ، پس غایت غفلت و
بسیاری گناهان خود دیدی ، پس خطر معامله در عملها دیدی
این همه ترا به خوف و رجا آورده ، و راه عدل را سلوک کردی
و از هر دو جانب مهلک ایمن شدی ، یعنی از امن و یأس و
شراب ممزوج خوشگوار خوردی ، و از برودت رجای

از نظر ریا آنست که در ریا دو فضیحت هست ؛ و دو مصیبت
اما دو فضیحت یکی فضیحت سرست ؛ و آن ملامت ست پیش
ملائکه ؛ چنانکه روایت کرده اند که ملائکه عمل بنده بالا برند ؛
خدای تعالی گوید که ببرید ؛ و در سجّین اندازید که مقصود او ازین
عمل من نبوده ام پس فضیحت شود دوم فضیحت علانیه است
و آن روز قیامت است پیش همه خلائق ؛ چنانچه روایت است
از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت مرائی را بروز قیامت
بچهار نام خوانند ؛ ای کافر ؛ ای فاجر ؛ ای مکار ؛ ای زیانکار
سعی تو باطل شد ؛ و اجر تو بباد رفت ؛ که امروز ترا نصیبی نیست
طلب کن اجر از کسی که عمل برای او کردی ؛ و در روایت کرده اند
که روز قیامت منادی ندا کند چنانکه همه خلائق بشنوند ؛ کجا اند
آنانکه مردمان را می پرستیدند برخیزید ؛ و اجرهای خود از ایشان
بگیرید ؛ که من قبول نکنم عملی را که با او چیزی آمیخته باشد ؛ و اما دو
مصیبت یکی آنکه بهشت از دست رود ؛ چنانچه رسول الله
صلی الله علیه وسلم فرمود که بهشت سخن گفت که من حرامم

عقبهٔ ششم قوادح و قادح عجب گشتند و انواع
پس ازین بر تو باد ای برادر به نگاه داشتن خود از چیزهای که عمل را
و مبطل عمل است و گفته ایم که آن دو چیز است یکی ریا
دوم **عجب** اما ریا بدانکه اجتناب از ریا واجب است بسبب
دو چیز **سبب** اول آنکه چون در عبادت ریا نکنی قبول افتد
و بدان ثواب بسیار حاصل شود و الا بر تو رد کنند و از جمیع
ثواب دنیا از بعضی محروم مانی چنانکه روایت کرده اند از
رسول الله صلی الله علیه وسلم که خدای تعالی گفت من توانگر
ترین توانگرانم از شرکت یعنی هر که عملی کند و در آن کسی را جز من
شریک کند من عمل او را قبول نکنم مگر آنچه خالص باشد برای
من و گفته اند که فردای قیامت خدای تعالی هر بنده را گوید
وقتی که بنده درخواست ثواب عمل کند نه در مجلسها ترا جای
بلند نشاندند نه ترا در دنیا مهتری دادند و نه چیزها بدست
تو ارزان فروختند **سبب** دوم که موجب اجتناب از ریاست
آنست که قدر ریا خطر سخت و ضرر عظیم است مسکین کسیکه

گوید بلکه مقصود تو این بود که گویند فلان قرآن خوان است
وآن خود گفتند پس صاحب مال را بیارند خدای تعالی گوید
نه آنکه بر تو نعمت فراخ کرده بودم و بکسی محتاج نکرده بودم گوید
بلی یا رب خدای تعالی گوید چه کردی بر آنچه ترا دادیم گوید یا رب
صلهٔ رحم بجا آوردم و صدقه دادم خدای تعالی گوید دروغ میگوئی
و ملائکه گویند دروغ میگوئی خدای تعالی گوید بلکه مقصود تو این
بود که گویند فلان سخی است و آن خود گفتند پس آنرا بیارند که
در راه خدای تعالی کشته شده است خدای تعالی گوید چه کردی
گوید یا رب مرا جهاد کردن فرمودی در راه تو جهاد کردم تا کشته
شدم خدای تعالی گوید دروغ میگوئی ملائکه گویند دروغ میگوئی
خدای تعالی گوید بلکه مقصود تو این بود که گویند فلان دلیر است
وآن خود گفتند و اینهمه کس را بروی اینها کشیده بذلت و
خواری در دوزخ اندازند ابوهریره رضی الله تعالی عنه میگوید که
رسول الله صلی الله علیه وسلم اینجا رسید دست بر زانوی من
زد و گفت ای ابوهریره ایشانند از خلق خدای تعالی که اول

بر بخیل و مرائی ؛ و این حدیث را دو معنی ست ؛ یکی انکه مراد
از بخیل آن باشد که او به گفتن لَا اِلٰهَ الا الله محمد رسول الله
بخیلی کرده باشد ؛ و مراد از مرائی آن باشد که به ایمان و توحید
ریا کرده باشد و این قول ضعیف ست ؛ معنی دوم انکه نفس خود
را از ریا و بخل پاک نکرده باشد ؛ پس چنین کس بیم زوال
ایمان باشد ؛ پس در کفر افتد ؛ و لاجرم بهشت او را از دست
برود ؛ و مصیبت دوم دخول نار ست ؛ از انکه ابو هریره روایت
کرده است از رسول الله صلی الله علیه و سلم که گفت روز قیامت
اول مردی را بیارند که قرآن خوانده باشد ؛ و مردی را بیارند که
در راه خدای تعالی کشته شده است ؛ و مردی را بیارند که مال
بسیار داشت و در راه خدای تعالی خرج کرده است پس
خدای تعالی گوید مر خواننده قرآن را ترا آموختم آنچه بر رسول خود
صلی الله علیه و سلم فرو فرستاده ام گوید بلی یا رب ؛ خدای تعالی
گوید چه کردی بدانچه دانستی ؛ گوید یا رب شب و روز خوانده ام برای
خدای تعالی گوید دروغ میگوئی ؛ و ملائکه گویند دروغ میگوئی خدای تعالی

اخلاص حقیقی و ضد اخلاص ریا است و آن اراده نفع دنیا است
بعمل آخرت و آن بر دو نوع است ریای محض است و ریای تخلیط
ریای محض آنست که همین اراده نفع دنیا باشد لا غیر و ریای
تخلیط آنست که اراده بر دو باشد نفع دنیا و آخرت و این است
ضد اخلاص و ریا اما تاثیر این ها در عمل پس آنکه اخلاص در عمل فعل را سبب
قربت گرداند و اخلاص و طلب اجر فعل را مقبول و وافر الاجر
گرداند و نفاق عمل را حبط گرداند و بیرون آرد عمل را از آنکه
او قربت باشد و باطل کند استحقاق ثوابی را که بران عمل بوده
کرده اند و نزدیک بعضی علما از عارف ریای محض نباشد اگرچه
مبطل نصف ثواب است و نزدیک بعضی علما ممکن است که از عارف
ریای محض باشد و او مبطل نصف اضعاف است و ریای تخلیط
مبطل جمیع اضعاف است و نزدیک علمای ما صحیح آنست که از عارف
ریای محض نباشد با یاد کردن آخرت و لیکن با سهو افتد و مختار
آنست که اثر ریا منع قبول و نقصان عدد ثواب است و حضور
نیت و بدل نصف عمل و شرح این مسائل دراز است و در کتاب

آتش دوزخ بدیشان برافروزنده ابن عباس رضی الله عنهما گفت که از رسول الله صلی الله علیه وسلم شنیده ام که دوزخ و اهل دوزخ از اهل ریا فریاد کنند گفتند یا رسول الله دوزخ چگونه فریاد کند گفت از گرمی آتش که ایشان عذاب خواهند کرد **سوال** اگر گوئی که خبر کن ما را از حقیقت ریا و اخلاص وحکم اینها و تاثیر اینها در عمل **جواب** بدانکه اخلاص نزدیک علمای ما دو اخلاص است یکی اخلاص عمل دوم اخلاص در طلب اجر اما اخلاص عمل ارادت قربت است بخدای تعالی و تعظیم امر او و اجابت دعوت او و باعث برین اعتقاد صحیح است و اما اخلاص در طلب اجر ارادت نفع آخرت است بعمل خیر و رسول الله صلی الله علیه وسلم را از اخلاص پرسیدند فرمود اخلاص آنست که بگوئی پروردگار من خدای است عزوجل پس چنانچه فرموده است بران راست بایستی یعنی هوا و نفس خود را نپرستی و عبادت مکن مگر پروردگار خود را و در عبادت مستقیم باشی چنانکه فرموده شده و این اشارت است بقطع کردن از هرچه بجز خدای تعالی است و این است

بپیچی

اخلاص باشد و همچنین در نوافل و واجبات هر دو اخلاص وقت
شروع، اما مباحات که برای قوام گیرند در و اخلاص طلب اجر باشد
نه اخلاص عمل ازانکه صلاحیت آن ندارد که بنفس خویش قربت
باشد بلکه آلتی است برای قربت **سوال** اگر گوئی که این
موضع اینها بود بیان ما را وقت اینها از عمل **جواب**
بدانکه اخلاص عمل به افعال مقارن باشد لامحاله و ازو متاخر
نباشد و اما اخلاص طلب اجر غالب باشد که از عمل متاخر
باشد و نزدیک بعضی از علمای معتبر دران وقت فراغ است که
چون فارغ شد بر اخلاص یا بر ریا کار تمام شده و تدارک ممکن
نیست و نزدیک عابدان که از مشائخ کرام بوده اند مادام منفعتی
که مطلوب باشد از ریا نیافته است اقامت اخلاص دران عمل
ممکن است و چون مطلوب یافت اخلاص فوت شده و بعضی
علما گفته اند که در فریضه تا اقامت اخلاص ممکن است تا وقت مرگ
و اما در نوافل ممکن نیست و فرق این گفته اند که بنده فریضها به امر
خدای تعالی کرده است پس در فرائض از و امید فضل باشد

احیاء العلوم و در کتاب اسرار معاملات دین به استقصا گفته‌ام

سوال اگر گوئی که مواضع اخلاص کدام است و در کدام طاعات اخلاص

واجب شود جواب بدانکه اعمال نزدیک بعضی علما سه قسم اند

یکی قسم آنست که در وی هر دو اخلاص باشد و آن عبادات ظاهر است اصلی

و قسمی آنست که در وی هر دو اخلاص نباشد و آن اعمال باطن است اصلی

و قسمی آنست که در وی اخلاص طلب اجر افتد نه اخلاص عمل و آن

مباحاتی است که برای قوام گیرند و شیخ من گفته است رحمة الله

علیه هر عملی که احتمال دارد که او را برای غیر خدای تعالی کنند از عبادات

اصلی در آن اخلاص عمل باشد پس برین قول مر اکثر عبادات

باطن اخلاص عمل باشد و اما اخلاص طلب اجر مشایخ کرامیه گفته

اند که اخلاص طلب اجر در عبادات باطن نباشد از آنکه بجز خدای

تعالی کسی بر آن مطلع نیست پس در آن ریا نتواند بود لاجرم

به اخلاص طلب محتاج نباشد و شیخ ما گفته است رحمة الله

چون مریدی از خدای تعالی بعبادت باطن نفع دنیا خواهد آن نیز

ریا باشد و میگویم و روشن است که در بیشتری از عبادات باطن هر دو

پس چون مراد تو از عمل خیر نفع دنیاوی باشد آن ریاست خواه
از خدای تعالی طلبی خواه از مردمان چنانچه خدای تعالی در کتاب
خود میفرماید مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا
وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ یعنی هر که مراد او کشت زار دنیا
باشد بدهیم او را از آن و نباشد مر او را در آخرت بهره پس لفظ
ریا در اشتقاق خود از معنی رویت معتبر نیست و اگر این اراده فاسد
را نام ریا کرده اند بدان سبب است که بیشتر از قبل مردمان و در دست
ایشان افتد نیکو فهم کن این را سوال اگر گوئی که آن دنیا
بعبادت کردن از خدای تعالی میخواهند برای آن میخواهد که محتاج
مردمان نباشد و او را بر عبادت تقویت شود هم ریا باشد
یا نه جواب بدانکه مستغنی شدن از مردمان در بسیاری
مال و جاه نباشد بلکه در قناعت باشد و اعتماد کردن بر خدای
تعالی و اما تقویت بر عبادت اگر مراد او این باشد ریا نیست
و همچنین هر چه تعلق بکار آخرت دارد و خواستن آن بعمل خیر ریا نیست
و همچنین اگر مراد تو آن باشد که ترا مردمان تعظیم کنند و دوست

واما فعل بنده بر مراد خود کرده است پس بطلبند ازوی حق الحق
به تکلیف کرده است به نفس خود ❊ من میگویم که درین مسائل فائده
است وآن آنست که هر که ریائی کند ویا ترک اخلاص کند او در عملی
تدارک او ممکن باشد بر یکی ازین وجوه که گفتم ❊ ومقصود ما از نقل
مذاهب مردمان درین دقائق آن بود که راه بر مبتدی در کار
عبادت آسان شود ❊ اگر در یک قول علّت خود را دوا نیابد ❊ در قول
دیگر یابد ❊ نیکو فهم کن این را **سوال** اگر گوئی که هر عملی محتاج است
به اخلاص علیحده یا نه **جواب** بدانکه درین خلاف کرده اند بعضی
گفته اند روا باشد که اخلاص متناول شود مر جمله عبادات را پس عملها
که وارکان است مثل وضوء و نماز ❊ ولیکن بنده است درین ما یک
اخلاص ❊ از انکه بعضی ازان به بعضی متعلق است از روی صلاح و
فساد **سوال** اگر گوئی که اگر کسی عمل خیر کند و مراد او مدح مردمان ونفع
از ایشان نباشد ولیکن مراد او دنیاوی باشد از خدای تعالی آن نیز
ریا باشد یا نه **جواب** بدانکه این محض ریا باشد ❊ علمای گفته اند
رحمة الله علیهم که اعتبار در ریا مراد او راست ❊ نه آنکس که او از و مراد طلبید

علما و مشایخ سلف رحمة الله علیهم خوانده اند ازینجاست و الا
بحمد الله به سختی ها و تنگی های دنیا ایشان را التفاتی نیست بلکه
این طائفه کسانی اند که سختی ها و تنگی های دنیا را غنیمت دارند
و از خدای تعالی منت انگارند اگر چیزی از دنیا بر ایشان فراخ
شود بترسند و ناخوش شوند و آن را از خدای تعالی استدراج
دانند قول ایشان آنست که گرسنگی سرمایه ماست و بنای مذهب
اهل تصوف برین است و مذهب من و مذهب شیخان من نیز
همین است و جمله سلف برین بوده اند اما التقصیر بعضی از متاخران
را اعتبار نیست و ما که اینجا این فصل ذکر کردیم سبب آن بود که
نباید که مخالفی بر مقصود این قوم مطلع نشود و درین غلط کند
و یا مبتدی ساده لوح که از علم حق آن نگرفته باشد در غلط افتد
به آنکه گوید چگونه لائق باشد اینجا ل بحال اهل زهد و تجرد و ارباب
صبر و ریاضت به آنکه این خبریست ماخوذ از سنت و نیز مقصود
حصول قناعت است و تقویت بر عبادت نه آنکه مقصود
شره و شهوت است و یا تنگ آمدن از تحمل سختی و گرسنگی هم

دارند و مراد تو از ین تا ینده سبب حق باشد و نشر علم و برانگیختن
مردمان بر عبادت این هم ریا نباشد و اما اگر مقصود تو شرف
نفس تو باشد یا دنیا آن ریا باشد بدانکه من از بعضی مشایخ خویش
پرسیدم که اولیا در ایام عسرت سوره واقعه خوانده اند و مراد
ایشان از خواندن این سوره آن بود که خدای تعالی از ایشان سختی
دفع کند و چیزی از دنیا بر ایشان فراخ گرداند پس چگونه روا
باشد که متاع دنیا به عمل خیر بخواهد مرا جواب گفت که مراد ایشان آن
بود که خدای تعالی ایشان را قناعت دهد یا قوتی که بدان عبادت
توانند کرد و علم توانند خواند و این از جمله اراده خیر است
نه اراده دنیا و بدانکه خواندن این سوره در کار سختی رزق از جمله
سیرتهای سلف است و درین باب اخبار و آثار از رسول الله صلی
الله علیه و سلم و صحابه رضی الله تعالی عنهم وارد است تا روایت
کرده اند که ابن مسعود را رض چون عتاب کردند در کار فرزندان
او بدان سبب که از برای فرزندان از دنیا چیزی نگذاشت
جواب گفت که سوره واقعه برای ایشان گذاشته ام و این کم

سوال اگر گوئی که چیست حقیقت عجب و معنی آن و چیست تاثیر و
حکم آن جواب بدانکه حقیقت عجب بزرگ داشتن عمل
صالح است و تفصیل آن نزدیک علماء ما ذکر کردن بنده است
حاصل شدن شرف عمل صالح به چیزی جز خدای تعالی یا
بمردمان یا به نفس یا به چیزی دیگر و گفته اند که عجب مثلث باشد
و آن آنست که عمل صالح را از این سه چیز داند نفس و خلق و شی
دیگر و مثنی باشد و آن بدان باشد که ذکر کند حصول عمل صالح را
از دو چیز و موحد باشد و آن آنست که ذکر کند حصول عمل صالح را
از یکی و ضد عجب ذکر منت است و آن آنست که بداند که حصول
عمل صالح بتوفیق خدای تعالی است که او را مشرف گردانیده و ثواب
واجر و قدر او عظیم گردانیده و ذکر منت فرض است وقت دواعی و
خطرات عجب و نفل است در جمیع اوقات و اما تاثیر عجب در عمل
صالح بعضی علما گفته اند که اگر عجب کند عمل او حبط شود و اگر پیش
از مرگ توبه کند عمل او بسلامت ماند و این است اختیار محمد صابر
از مشائخ کرامیه و حبط شدن عمل نزدیک او آنست که بکلی و ران

بیشتر آنست که در عقب خواندن این سوره قناعت در دل پیدا می شود ٭ و حرص گرسنگی دفع میگردد ٭ و دل را از طعام تسکین حاصل میشود ٭ بداند این را کسی که امتحان کرده باشد فالح

دوم عجب است بدانکه وجوب پرهیزیدن از عجب بسبب دو چیز است **سبب اول** آنکه آنکس که عجب کند از توفیق محروم ماند ٭ از آنکه عجب کننده مخذول است ٭ و چون از بنده توفیق منقطع شود بزودی هلاک شود ٭ و ازین است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده سه چیز هلاک کننده است بخلی که پیروی آن کنند ٭ و هوای که اتباع آن کنند ٭ و عجب کردن آدمی بنفس خود

سبب دوم آنکه عجب مفسد عمل صالح است ٭ و ازین است که عیسی علیه السلام گفت ای جماعت حواریان بسا چراغ که او را باد بمیرانیده است ٭ و بسا عابد که او را عجب فاسد کرده است ٭ و چون مقصود و فائده همین عبادت است و این خصلت محروم میکند بنده را از عبادت ٭ و اگر حاصل شود اندکی از عبادت عجب مفسد آن عبادت است ٭ پس واجب است حذر کردن ازین خصلت و الله الموفق

دربن اختلاف هست بعضی گفته اند که همه اعمال ایشان حبط
است بسبب اعتقاد ایشان؛ و بعضی گفته اند که هیچ عمل به اعتقاد
ایشان را حبط نشود از ایشان تا مخصوص نباشد هر عملی به عجبی؛
چنانکه اعتقاد اهل سنت و جماعت مانع عجب نیست در هر عملی
تا مخصوص باشد بذکر منت **سوال** اگر گوئی که جز ریا و عجب دیگر قوادحی
هست در عمل یا نه **جواب** بدانکه جز این دو قوادح بسیار است
ولیکن این هر دو را که مخصوص ذکر کردیم بسبب آنکه اصل اند و مدار کار
بر اینهاست؛ بعضی مشائخ گفته اند که بر بنده واجب است که عمل را از
ده چیز نگاه دارد: نفاق و ریا و تخلیط و منّ و اذی و ندامت و
عجب و حسرت و تهاون و خوف ملامت مردمان؛ و شیخ من هر
خصلتی را ضدّی گفته است که ضد نفاق اخلاص است و ضد ریا
اخلاص طلب اجر است؛ و ضد تخلیط تعزید عمل است؛ و ضد منّ تسلیم
عمل است بخدای عزوجل؛ و ضد اذی نگاه داشتن عمل است؛ و
ضد ندامت ثابت داشتن نفس است؛ و ضد عجب ذکر منت است؛
و ضد حسرت غنیمت داشتن خیر است؛ و ضد تهاون تعظیم داشتن

دران ثوابی نماند؛ و در قبول غیرا و حبط شدن رفتن اضعاف
است نه رفتن کل سوال اگر گوئی که چگونه پوشیده شود بر بندهٔ
عارف تا نداند که توفیق عمل صالح از خدای تعالی است جواب
بدانکه اینجا نکتهٔ الیست لطیف و آن آنست که بدانی که مردمان در عجب
سه صنف اند اول صنفی با عجب اند در همه حال؛ و ایشان معتزله اند؛
و قدریه اند؛ و کسانی که مر خدای را بر خویش در فعل منتی نمی بینند؛ و
عنایت و توفیق و لطف خاص را منکر اند؛ و آن بسبب شبهه است
که بر ایشان مستولی شده است و صنف دوم آنست که با ذکر منت اند
در همه حال ایشانند اهل استقامت؛ و ایشان را در هیچ عملی عجبی
نیست؛ و آن بسبب بصیرتی است که خدای تعالی ایشان را کرامت
کرده؛ و صنف سوم مخلطان اند؛ و ایشان عامهٔ اهل سنت و جماعت
اند؛ وقتی بیدار شوند؛ و منت خدای تعالی را یاد کنند و وقتی
دیگر غافل شوند؛ و عجب کنند؛ و آن بسبب غفلت عارضی باشد
و سستی در اجتهاد؛ و نقصان در بصیرت سوال اگر گوئی که
چیست حال قدریه و معتزله در افعال ایشان جواب بدانکه

حاصل شد و خوف نیست بر عبادت مگر ازین عقبه پس حذر کردن ازین
واجب آمد و ما ذکر کنیم در بزرگی ازین دو قادح اصول مقنعه را ای یار
یاد کن در آن چهار اصل **اصل اول** خدای تعالی گفته است اَللّٰهُ الَّذِی
خَلَقَ سَبْعَ سَمٰوَاتٍ وَّمِنَ الْاَرْضِ مِثْلَهُنَّ یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ
بَیْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَّاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ
بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا یعنی خدای تعالی که بیافرید هفت آسمان را و زمین ها
را مثل آن میرود امر او میان اینها و حکم و ملک (پادشاهی) او نافذ است در اینها
تا بدانید که خدای تعالی بر همه چیز قادر است گویا می فرماید که من
آسمانها و زمینها را و آنچه در میان اینهاست بیافریده ایم با
چندین عجائب و بدائع و بنظر تو بسنده کرده ام تا بدانی که من قادر
عالمم و تو دو رکعت نماز با چندین عیوب و تقاصیر میگزاری
و بنظر من و علم من و ثنای من و شکر من کفایت نمیکنی
و میخواهی که عمل ترا خلق بدانند تا ترا مدح کنند این روا باشد
و هیچ عاقلی این را بپسندد **اصل دوم** هر کرا جوهری
باشد نفیس و می تواند که در مقابل آن هزار هزار دینار

و ثنا جویی

توفیق است؛ و ضد خوف ملامت مردمان ترس ست از خدای تعالی
و بدانکه نفاق عمل را حبط کند؛ و ریا عمل را رد کند؛ و من و اذی صدقه را
حبط کند بکلی در حال و نزدیک بعضی مشایخ من و اذی حبط کند اضعاف را
و ندامت حبط کند عمل را بر قول همه مشایخ؛ و عجب اضعاف عمل ببرد و
حسرت و تهاون و خوف ملامت عمل را اسباک کند؛ و گرانی او ببرد و میگوگر
حاصل قبول و رد باز میگردد بنوعی از تعظیم و استخفاف؛ و حبط کردن باطل
کردن لفظهائی است که آن به فعل باشد؛ و این باطل گردانیدن وقتی به
ابطال ثواب باشد و وقتی به ابطال تضعیف؛ و ثواب منفعتی است که فعل
بعینه مقتضی آنست و تضعیف زیادت است بر این؛ و گرانی فعل زیادتی
است که بقرینهٔ احوال در فعل حاصل آید؛ چنانچه احسان کردن در حق
یکی از اهل خیر پس از آن در حق مادر و پدر پس از آن در حق پیغامبری از
پیغامبران و در شر نیز گرانی است ولیکن تضعیف نباشد؛ این است جملت
و خلاصه آنچه در معنی تحقیق کرده ام؛ نیکو فهم کن این را؛ والله الموفق بفضل
بر تو باد به قطع این عقبه بجهد تمام کردن که درین عقبه خوف بسیار است از آنکه صاحب
طاعت به عقبات بسیار برسد و تحمل این همه مشقتها کرده تا او را بحث عبادت

بعمل آخرت دنیا بدهد ۰ ولیکن بعمل دنیا آخرت ندهد ۰ پس اگر
نیت را خالص کنی وهمت برای آخرت مجرد کنی دنیا وآخرت
ترا هردو حاصل آید ۰ واگر بعمل دنیا طلبی آخرت درحال از تو فوت
شود ۰ وبسا باشد که دنیا هم نیابی ۰ واگر بیابی خود بر تو باقی نماند ۰
پس دنیا وآخرت هر دو را زیان کرده باشی **اصل سوم**
آنکه بدانی که مخلوقی که برای او عمل میکنی ورضای او میطلبی ۰ اگر بداند
که تو برای او عمل میکنی ترا دشمن گیرد ۰ پس چگونه عمل کند عاقل برای
کسی که اگر آن کس بداند که عمل کننده رضای او میطلبد او را
دشمن گیرد ۰ پس عمل کن ای مسکین برای کسی که چون برای او عمل
کنی ورضای او طلبی ترا دوست گیرد ۰ واز همه مستغنی گرداند ۰ این
اصلی است مفید برای کسی که فهم کند **اصل چهارم** آنکه کسی
چیزی حاصل شود ۰ ومی تواند که بواسطهٔ آن چیز رضای ملکی معظم
در دنیا حاصل کند ۰ پس اگر ترک آن گیرد ۰ وبواسطهٔ آن چیز
طلب رضای کناسی خسیس کند ۰ آن دلیل بر دنائت وحماقت
او باشد ۰ واو را اگر چند حاجت داشتی که رضای کناسی طلبی

بستانند؛ پس آن به فلسی بفروشد؛ نه آنکه این زیانی عظیم باشد؛ و دلیل قاطع باشد بر کم همتی و قصور علم و رکاکت عقل وی؛ همچنین هر چند بنده را از مدح خلق و حطام دنیا حاصل آید؛ به نسبت آنچه او را از رضای رب العالمین و ثنا و ثواب و شکر او حاصل شود کمتر از فلسی است به نسبت هزار هزار دینار؛ بلکه به نسبت تمام دنیا؛ پس نه آنکه این خسران عظیم باشد که آن چندان کرامات عزیز و شریف بدین کارهای حقیر دنیاوی از خویش فوت کند؛ و اگر البته ازین همت خسیس هم چاره نباشد؛ ترا هم باید که از عبادت قصد آخرت باشد؛ که دنیا هم پس او بیاید؛ بلک همین خدای را به طلب؛ تا هر دو سرای ترا بدهد؛ از آن که او هر دو را مالک است چنانکه گفت مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فَعِنْدَ اللّٰهِ ثَوَابُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یعنی هر که ثواب دنیا میخواهد پس نزدیک خدا ثواب دنیا و آخرت هست هر دو؛ و رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود که خدای تعالی

فلسی

بیت چنان شده که هر طائفه که بگذشتی گفتندی رحمت باد بر فلان که بخیری مشغول است چون حسن رحمه الله علیه این حکایت تمام کرد این آیت بخواند اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ سَیَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمٰنُ وُدًّا یعنی آن کسانیکه ایمان آورده اند وعمل صالح کرده اند ایشان را خدای تعالی دوست گیرد و در دلهای مومنان نیز دوست گرداند اما عجب لشنو که دران سه اصل است اصل اوّل عمل بنده را قیمتی و مقداری که باشد ازان باشد که خدای تعالی انرا قبول کند و بدان راضی شود نه بینی که مزدور همه روز کار کند به دو درم و پاسبان همه شب بیدار باشد بسبب دو دانگ و همچنین جمله ارباب صناعت و حرفت هریکی کار خود با کنند شب و روز قیمت عمل ایشان درمهای معدوده باشد پس اگر فعل خود را صرف برای خدای تعالی کنی و برای او مثلاً روزه داری میگوید اِنَّمَا یُوَفَّی الصّٰبِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ یعنی دهیم صابران را اجر بحساب و این ان روزی است که

با امکان قدرت بر طلبیدن رضای ملک ؛ پس از تو هر بود
(باوجود)
خوشنودی فوت شد ازین سو مانده و ازان سو رانده ؛ این است
حال مرائی از انکه چه حاجت دارد برضای مخلوق حقیر ضعیف ؛
و او قادر است بر حاصل کردن رضای پروردگار جهانیان ؛
و اگر البته نتوانی که ترک طلب رضای مردمان گیری طریق تو آنست
که ارادت خود را مجرد کنی ؛ و همین رضای خدای تعالی طلبی ؛ تا
(فقط)
رضای مردمان نیز ترا حاصل آید ؛ از انکه همه دلها بدست اوست
چنانکه خواهد بگرداند ؛ حسن بصری رحمة الله علیه گفت که مردی
سوگند خورد و گفت بخدای تعالی که بعبادت کنم خدای را که بدان
مشهور گردم ؛ پس اول کسی که در مسجد در امدی او بودی ؛ و آخر کسی
که از مسجد بیرون آمدی او بودی ؛ و هرگز ندیدی کسی او را مگر ایستاده
بنماز ؛ همچنین هفت ماه بماند ؛ و درین مدت بر هر طائفه که بگذشتی
گفتندی که این مرائی چنان کرد ؛ و این مرائی چنین گفت ؛
پس بخویشتن بازگشت ؛ و با خود گفت که بعد ازین عمل برای
خدای تعالی بکنم ؛ بی انکه بر عملی که میکرد چیزی بیفزاید ؛ بجز دگرگون کردن

نیست ؛ و نه نزدیک تو ؛ و مثل این چندین ساعتها را در لاشی
ضایع کرده ؛ پس بدان قدر ساعات و انفاس خود را ؛ و قیمت
او بیفزای ؛ پس واجب است هر عاقل را که حقارت عمل خود بداند ؛
و قدر عمل خود و شرف آن از خدای تعالی تصور کند ؛ و پرهیز از
بیرون عمل هر وجهی که او را صلاحیت آن نباشد که قبول خدای را
شاید ؛ که هم به اصل خود باز گردد و قیمتش به هیچ باز آید ؛ مثال او خوشه
باشد از انگور ؛ و یا دسته باشد از ریحان ؛ و قیمتش در بازار یک
دانگ باشد ؛ و اگر آن را بوجه هدیه به پادشاهی بدهی ؛ او اگر قبول
کند بسا باشد که هزار دینار در عوض آن به بخشد ؛ و اگر در حضرت
او قبول نیفتد ؛ و آنرا رد کند ؛ هم بدان قیمت خسیس خود باز آید ؛
هم چنین کار عبادت است ؛ پس بیدار شو و فهم کن **اصل دوم**
آنست که بدانی چون ملکی در دنیا یکی را وظیفه معین کند از طعام
و یا جامه و یا درم ؛ شب و روز او را به انواع خدمت فرماید و
با خوار می و مذلت دارد ؛ بسا باشد که پای او از کثرت ایستادن آماس
گیرد ؛ و چون سوار شود در رکاب وی پیاده دود ؛ و بسا باشد که

او دو درم بود با تحمل رنج بسیار؛ و با آنکه نان بامداد و شبانگاه
خوردی چنین قیمتی او را پدید شد؛ و اگر شبی بخیزی و آن اعمال برای
خدا تعالی کنی؛ گوید: فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ
قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ یعنی نداند هیچ نفسی که
من چه پنهان داشته‌ام برای ایشان از خنکی چشم جزای آنچه
عمل کرده‌اند؛ پس این همان شب است که اگر کار دیگر میکردی
قیمت او دانگ یا دو درم بودی؛ که مر او را این چنین قدر و
قیمت پیدا است؛ بلکه در ساعتی اگر از آن شب یا روز دو رکعت
نماز سبک بگذاری بلکه در ساعتی از آن بگویی لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ
خدای تعالی فرموده مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَ
هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ
فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی هر که عمل نیک کند از مرد و زن؛
و او مسلمان هست ایشان در آیند در بهشت؛ و روزی داده
شوند در بهشت بی حساب؛ این یک ساعت بود از ساعات تو
و نفسی بود از انفاس تو که امروز نزدیک اهل دنیا قدری و قیمتی

نفسی

و زمین ها و آنچه درینهاست او را تسبیح میگویند و از جمله خدام
او جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش
و کروبیان و روحانیان اند که عدد ایشان کسی نداند مگر خدای تعالی
وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ پس بعد از ایشان از جمله خدام او
آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد رسول الله صلی الله
علیه وسلم بهترین عالمیان و جمیع انبیا صلوات الله علیهم اجمعین اند
با مراتب بلند و مناقب عزیز و شریف و مقامات کریم او
عبادات عظیم و پس ایشان علما و ائمه دیندار و زهاد و با دلهای
پاک و عبادتهای خالص و خوارترین خادمان بر در او پادشاهان
دنیا و جباران اند پس او با چندین عظمت و جلال ترا اجازت
کرده است که او را عبادت کنی و بران دو رکعت نماز پر عیب که
خواهی گزارد چندان ثواب وعده کرده است و با این همه بدان
دو رکعت عجب کنی و آن را کاری دانی چه تباه بنده باشی و چه جاهل
شخصی باشی وَاللّٰهُ الْمُسْتَعَانُ وَاِلَيْهِ الْمُشْتَكٰى مِنْ هٰذِهِ النَّفْسِ الْجَاهِلَةِ
وَعَلَيْهِ التُّكْلَانُ فصل تمثیل وی بر وجه دیگر آنست که پادشاه

با دشمن از جنگ کرده و لشکر را شکسته نه؛ چنین خدمت و مشقت و مذلت
و مضرت همه بجهت آن منفعت حقیر فانی است؛ که آن از روی
حقیقت هم از خدای است عز و جل؛ پس خدای تعالی است که ترا بیافرید
پس ترا به پرورید؛ پس هر نعمت های ظاهر و باطن دینی و دنیاوی
داده؛ و نفسی عطا فرموده؛ چنانکه هیچ فهمی بکنه آن نرسد؛ و تو دو رکعت
نماز با چندین عیوب و آفت ها گذاردی؛ با چندان ثوابی که ترا خواهد
داد؛ آن را بزرگ پنداری؛ و بران عجب کنی؛ این کار عاقل باشد

اصل سوم آنکه اگر پادشاهی باشد که رسم او آنست که ملوک و امرا
را خدمت فرماید؛ و پیش او اولیا و حکما به ایستند؛ و عقلا و علما
پیش اسپ وی بدوند؛ و چون آن پادشاه مر بازاری را یا
دهقانی را بگوید؛ بسبب مرحمتی که در باب او دارد؛ که برابر این
ملوک و سادات و اکابر و افاضل به ایستند؛ و بسوی خدمت
پر عیب او به چشم رضا نگرد؛ پس اگر این مرد بدان خدمت
پر عیب بر ملک منت نهد؛ هر آئینه گویند که این دیوانه است؛
چون این مقرر شد؛ بدانکه خدای تعالی پادشاهی است که آسمانها

دراتی رحمة الله علیه گفتی که چون من از نماز فارغ شوم مرا شرم سخت
تر از آن زن آید که او از زنا فارغ شده باشد **فصل** بگوییم
بعد از این جمله بیدار شدی مرد از خواب غفلت خود و درین عقبه و الا
از جمله زیانکاران باشی که این عقبه دشوار است و تلخ است و صعب
است و در زیانکارترین عقبات که ترا درین راه پیش آید این است
از آنکه نابوده جمله عقبات گذشته اینجا ظاهر خواهد شد اگر درین عقبه
سلامت ماندی سودا کردی و الا جمله سعی تو باطل شود و همه عمر تو به
بطالت گذشت پس از این بدانکه درین عقبه سه چیز جمع شده
است که آن سبب دشواری است اول آنکه کاری باریک است
دوم آنکه زیانی سخت است سوم آنکه خطر عظیم است اما باریک کار
از آن است که جایهای ریا و عجب درینها بغایت دقیق و پنهان
است هرگاه که حال چنین باشد مطلع نشود بران مگر عالمی دانا
و با بصیرت و در کار دین بیدار دل و احتراز کننده چون چنین است
کی مطلع شود بر وی جاهل غافل شنیدم کی از علما نیشاپور مرا حکایت کرد
علما سلف رحمة الله علیهم اجمعین یافته است در یافتن آن بقدر

بزرگ چون اجازت کند به آوردن هدیها برای خویش از جواهر و
نفایس و اموال پس اگر دهقانی یک دسته ترب یا دهقانی یک خوشه
انگور که بهای او دانگی یا حبه است در حضرت آن پادشاه آرد و مزاحم
این بزرگان و اغنیا شود و این ملک از این فقیر بسوای او این هدیه
را قبول کند و بسوی او بنظر رضا قبول بنگرد و او را خلعتی نفیس فرماید
نه آنکه این از وغایت فضل و کرم باشد پس اگر این فقیر برین ملک
منت نهد و بدان دسته ترب و یا خوشه انگور عجب کند او را
بگویند که این مجنون است بی عقل پس اکنون چون شبی برخیزی
و رکعتی چند بگذرانی دران ساعت فکر بکن که چندکس در بر و بحر و شهرها
و بیابانها از صدیقان و خائفان و مشتاقان و متضرعان خستگان
اند و بر در خدای تعالی بعبادت ایستاده با نفسهای ترسان و
دلهای بریان و چشمهای گریان و زبانهای پاک و نماز تو با آنکه دران
بقدر امکان جهد کنی و اصلاح نمائی لائق حضرت این ملک معظم نباشد
و شیخ من گفته است رحمة الله علیه ببین ای غافل هرگز نمازی سوی
خدای تعالی فرستاده که خواجه سوی یکی از توانگران فرستی و ابوبکر

والله که این کلمه نیز خوانده ام چه او زیر این ثوابی ثبت نیست
آن شخص گفت راست میگوئی خوانده؛ و ما نیز ثواب آن
بنشته بودیم؛ ولیکن منادی ندا کرد از زیر عرش که آن را
حک کنید؛ پس آنرا محو کردیم؛ آن مرد گفت که هم در خواب
بگریستم و گفتم چرا چنین کردید؛ گفت چون بدین کلمه رسیدی
مردی در شارع عام میگذشت؛ بسبب او آواز خود درین کلمه
بلند کردی ثواب این کلمه بباد رفت؛ اما سخن زبانی آنست که ریا
و عجب افتی عظیم اند در یک لحظه واقع شوند و بسا باشد که عبادت
نود ساله را باطل کنند؛ حکایت کرده اند که مردی سفیان
ثوری و اصحاب او را مهمان خواند؛ پس آن مرد اهل خود را
گفت؛ طبقی که در حج اول آورده بودم بیارید؛ بلک آن طبق که
در حج دوم آورده ام بیارید؛ چون این بگفت سفیان هم سوی
او بدید؛ و گفت ای مسکین هر دو حج را بدو کلمه باطل کردی؛ اما خطر
عظیم از چهار وجوه است؛ یکی آنکه خدای تعالی ملکی است که عظمت
جلال او را نهایت است؛ دوم عمرا و دراید تو نهفتاست ...

امکان احتیاط کرد پس جامه را بزار برد چون بر بزاز عرض کرد
بزاز او را قیمت اندک کرد و گفت درین جامه چندین عیب
است، عطا در گریه شد و بسیار بگریست چنانکه بزاز پشیمان
شد و به معذرت پیش آمد و گفت که بهای این هرچه مطلوب
تست بستان، عطا گفت که من ازین نمیگریم که تو گمان میبری
من این صنعت را نیکو دانم و بقدر امکان درین جامه احتیاط
کرده‌ام تا درین هیچ عیبی نباشد، چون بر کسی عرض کردم که به
عیبها دانا بود چندین عیب درو پیدا کرد که من ازو غافل
بودم، پس چگونه باشد عملهای ما چون عرض کنند بر خدای تعالی
فردا چندین عیب و نقصان درو پیدا شود که ما امروز از آن
غافلیم، و یکی از صلحا گفته است رحمة الله علیه که شبی بوقت سحر
بالای بام که نزدیک شارع عام بود سورهٔ طه میخواندم، چون
تمام کردم در خواب شدم، شخصی را دیدم که از آسمان فرود آمده
بود در دست او کاغذی، پیش من آنرا بکشاد و دیدم که سورهٔ طه
نوشته است و در زیر هر کلمه ده حسنه ثبت گشته مگر زیر یک کلمه که گفته

عباداتک و محمد سید المرسلین و خیر العالمین صلی اللہ علیہ وسلم
میگوید لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی
نفسک یعنی نتوانم ثنا گفتن بر تو چنانچه تو ثنای خویش خود گوئی
اما نعمت خدای تعالی بحدی است که شمار آن ممکن نیست چنانکه
گفت وان تعدوا نعمة الله لا تحصوها؛ روایت کرده
اند که مردمان را بر سه دیوان عرض کنند یکی دیوان نیکی؛ دوم
دیوان بدی؛ سوم دیوان نعمتها؛ پس نیکیها برابر نعمتها دارند
تا جمیع نیکیها در مقابله نعمتها بر رود؛ و بدیها باقی ماند؛ و حکم در آن
بر خدا است هر چه خواهد بکند؛ اما عیبهای نفس و افات آن
و آن خود هر یکی را پیش ازین در محل خود ذکر کرده ایم؛ و کار دشوار
آن است که بنده هفتاد سال زحمت بیند در عبادت؛ و او غافل
ماند از عیب های خود؛ بسا باشد که هیچ یکی ازین قبول نیفتد؛ و بسا
باشد که سالها زحمت بیند؛ و بیک ساعت همه را باطل کند؛
و بزرگترین خطرها ازین همه آنست که بسا باشد که خدای تعالی سوی یک
بنده نظر کند؛ و او مشغول است به ریا کردن در عبادت ظاهر

سوم آنکه ترا بدنی هست و بسبب بدن محتاجی بهر آفتی و آلوده
به آفتهای بسیار. چهارم کار پایانی مخوف است اگر واقع شود و از
زلتی باتباع نفس سوی اوست. پس بجای آنکه بیرون آری
عملی صافی خالص سالم از عیوب و نفسی پاک از هر شره بیرون جمله
در حضرت خدای تعالی باشد تا جلال و عظمت او و کثرت نعم او
بر تو باقی ماند و الا فوت شود هر ترا رنجی و غم. پنجم آنکه هیچ نفسی نتوانسته
شدن آن مساحت توانند کرد که ... که در حقیقت باقی که
طاقت آن نداری. در این و الله که کار بس عظیم است. اما جلال و
عظمت خدای تعالی بجایی است که ملایک مقرب شب و روز
در خدمت او ایستاده اند و خدمتش میکنند. تا بعضی از ایشان
از روز آفرینش در قیام اند و بعضی در رکوع اند و بعضی در سجود
اند و بعضی در تسبیح اند و بعضی در تهلیل اند. نه قایم قیام خود
تمام کنند و نه راکع رکوع و نه ساجد سجود و نه مسبح تسبیح و نه مهلل
تهلیل تا نفخ صور. و چون از آن فارغ شوند ... سبحانک ...
کنند یا ربی و بگویند حقا ما ... عبادتک

مصلحت می بینم که خبری مروایت از رسول الله صلی الله علیه وسلم
اینجا ثبت کنم : روایت کرده اند از ابن مبارک رض از مردی
که ان مرد مر معاذ را گفت رضی الله عنه : بگوی من حدیثی از
رسول الله صلی الله علیه وسلم که شنیده و یاد گرفته و هر روز آنرا
میخوانی بسبب شفقتی و وقتی که دران است معاذ رض گفت میگویم
پس بگریست گریستن دراز و گفت وَاشَوْقَاهُ اِلٰی رَسُوْلِ
اللّٰهِ وَاِلٰی لِقَائِہٖ پس گفت که وقتی نزدیک رسول الله صلی الله
علیه وسلم بودم : پس سوار شد و مرا پس خود سوار کرد : و چون
قدری ببرفتیم رسول الله صلی الله علیه وسلم سر سوی آسمان کرد
و گفت حمد مر خدای را عزوجل که حکم کند در مخلوقات خویش هرچه
خواهد پس گفت یا معاذ گفتم لَبَّیْکَ یَا سَیِّدَ الْمُرْسَلِیْنَ
گفت حدیثی میگویم ترا اگر آنرا نگاهداری ترا نفع کند : و اگر
ضائع کنی حجت تو نزدیک خدای تعالی بریده کرده : ای معاذ
خدای تعالی پیش از انکه آسمانها بیافرید : هفت فرشته بیافرید
و بهر دری اندر های آسمان یکی را از ایشان دربان کرد

خود را مر خدای را کرده است ؛ و باطن خود را برای خلق
براند او را از در خود براندنی که باز نخوانند ؛ از عالمی شنیده ام
که حکایت کرد از حسن بصری رحمة الله علیه که او را بعد از مرگ
در خواب دیدند ؛ از حالش پرسیدند ؛ گفت که خدای تعالی
مرا پیش خود بر ایستانید ؛ گفت حسن یاد میداری آن روز
را که در مسجد نماز گذاردی ؛ چون دیدی که مردمان سوی تو
می نگرند نماز بهتر گزاردن گرفتی ؛ تا اگر اول نماز تو برای من
خالص نبودی امروز از در خود ترا براندمی ؛ و یکبار از خود ترا قطع
کردمی و بسبب باریکی کار و صعوبت خداوندان بصیرت بر
خود بترسیده اند تا بعضی از ایشان بجمیع عمل خود که مردمان آن را
دانسته اند اعتبار نکرده اند ؛ حکایت کرده از رابعه بصریه
رضی الله تعالی عنها که گفت هر عمل که از آن من ظاهر شود آن را
در حساب نگیرم ؛ و دیگری گفته است که نیکی های خود را چنان
پنهان دار که بدیهای خود را پنهان میداری ؛ و دیگری گفته
است اگر توانی که خیری بکنی پنهان بکن ؛ پس از این چنان ان

در میان مردمان تکبر کردی؛ مراد ستوری نیست که عمل او را
و هم ز پس عمل بنده دیگر همچون ستاره درخشنده از تسبیح و
تهلیل و نماز و حج و عمره ببرند چون به آسمان چهارم رسند
فرشتهٔ آسمان چهارم گوید: باز ایستید و این عمل بر روی او باز
زنید که من فرشتهٔ عجبم؛ فرمان کرده‌اند مرا که عمل وی از من در نگذرد که
او هیچ کاری نکرده است که عجب در میان آوردی؛ پس عمل بنده
دیگر ببرند همچون عروس آراسته که او را جلوه کنند؛ فرشته
آسمان پنجم گوید که این عمل بر روی او باز زنید که من فرشته
حسدم؛ او حسد کردی بر خلق به نعمت وی؛ و حسد کردی
بر کسی که عمل آموختی؛ عمل او را بندیم که از من در نگذرد؛ پس عمل
بنده دیگر ببرند تا به آسمان ششم همچون آفتاب از نماز
و روزه و حج و عمره و زکوة و بر روی؛ فرشته گوید فرشته آسمان ششم
گوید که این عمل بر روی او باز زنید که او بر هیچ کس رحمت نکردی
[illegible] آسمان مخلوق [illegible] زمین [illegible] رحمتم [illegible]
عمل او از من در نگذرد؛ پس عمل [illegible] دیگر ببرند [illegible]

چون کراماً کاتبین که ایشان رقیب اعمال بندگانند، عمل بنده که
از بامداد تا شبانگاه عبادت کرده باشد به آسمان برند چون
نور درخشنده، چون به آسمان **اول** رسد بر کردار آن بنده ثنا
بسیار گویند، فرشته که در آسمان اول است گوید که این عمل
بر روی آن بنده باز زنید که من فرشته **غیبت** ام مرا
خداوند من فرموده است که کسی که مردمان را غیبت کند مگذار
عمل او را و راه مده که از تو درگذرد. پس از کراماً کاتبین عمل بنده دیگر
به برند که غیبت نکرده باشد چون به آسمان دوم رسند فرشته
که موکل است بر آسمان **دوم** گوید که آن عمل بر روی آن بنده
باز زنید که مراد او ازین عمل عرض دنیاوی بوده، و مرا فرموده‌اند که
عمل او را راه مده که او بدین عمل **دنیا طلب** کرده است. پس
کراماً کاتبین عمل بنده دیگر برند از صدقه و روزه و نماز و حج و
عبادت و صله رحم، فرشتگان تا به آسمان دوم بر آن عمل
ثنا گویند چون به آسمان **سوم** رسند فرشته آسمان سوم گوید
ایستید، این عمل بر روی وی باز زنید که من فرشته تکبرام او

و آتش گناه را میدانم ببرد باو لعنت من و لعنت ملائکه هفت آسمان
و زمین و سیصد هزار فرشتگان که با او بوده اند بگویند یا رب ببرد
باو لعنت تو و لعنت ما همه و لعنت کنندگان پس معاذ بگریست
و نعره بزد و گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ازین چگونه نجات
باشد بگو که تو گفتی گفت یا معاذ اقتدی به پیغمبر خود کن در یقین
معاذ گفت تو رسول خدایی و من معاذ مرا چگونه نجات و خلاص
باشد گفت ای معاذ اگر در عمل تو تقصیر باشد زبان خود را نگاه دار
از غیبت گفتن و به عیبی که در آن مبتلا باشی دیگری را عیب مکن
و بخوار کردن دیگری خود را عزیز مکن و عمل خود ریا مکن و در دنیا
چنان مشغول مشو که کار آخرت فراموش کنی و خود را از مردمان
بزرگ مدان که از خیرات دنیا و آخرت بریده مانی و در مجلس فحش مگو
تا مردمان از خلق بد تو اجتناب نکنند و تن های مردمان را بزبان پاره
مکن تا سگان دوزخ ترا پاره نکنند گفتم یا رسول الله که طاقت آرد
این خصلتها را گفت ای معاذ آنچه من ترا گفتم آسان است بر کسی که
خدای تعالی بر او آسان کند و لیکن بنده است [illegible]

هفتم از نماز و روزه و صدقه و تقوی و مجاهده فرشتگان آسمان
ششم با ایشان موافقت نموده بر آن عمل ثناگو شیدند و این عمل
همچون آفتاب روشن می درخشد چون به آسمان هفتم رسند
فرشته آسمان هفتم گوید بایستید و این عمل بر روی او باز زنید
من فرشته حجابم و صاحب این عمل حجاب راز لو بود نزدیک مردمان
نگذارم که این عمل از من درگذرد که من مامورم بر آن که هر عمل که خالص
برای خدای تعالی نباشد آن را راه ندهم پس عمل بنده دیگر
از نماز و روزه و زکوة و حج و عمره و خلق حسن و خاموشی و ذکر
خدای تعالی برگیرند که اینچنین عمل ملائکه بگذرانند از هفت آسمان
و همه حجابها بدرند تا برسند بخدای تعالی و در پیش خدای تعالی
بایستند و بر این بنده بعمل صالح گواهی دهند خدای تعالی گوید
شما نگاهبانان بودید بر عمل بنده و من نگاهبانم بر آنچه در دل اوست
و مراد او ازین عمل من نبوده ام و میدانم که مراد او ازین عمل چه
بود پس باد لعنت من که آدمیان را فریفته گردانیده و مرا فریب
نتواند کرد که من عالم غیبم و بر آنچه در دلهاست مطلع ام و پنهان

چگونه قیمت او زیاده شود؛ پس بلند همتی و بلند پیری کن؛ و برای خدای تعالی مجرد شو؛ و همچنین هرگاه که نیکو تامل کردی و نعمت بزرگ خدای تعالی بر خویشتن دیدی بتوفیق دادن بر طاعت و به دفع کردن موانع؛ و بگویی که ای نفس منت مر خدای راست که این همه از لطف و کرم اوست؛ و شرم دار از التفات کردن بعمل خود؛ پس چون مواظبت کنی بدین او کار و بر دل خود مکرر کنی و از خدای خود حاجت طلبی؛ ترا از التفات کردن بخلق و عجب کردن بعمل خود باز دارد؛ و در محض اخلاص برانگیزد و طاعت پاک و عبادت مقبول حاصل آید؛ پس تامل کن ای مسکین؛ و از جمله غافلان مباش؛ و چون چنین کردی که گفتم از جمله مخلصان شدی و منت مر خدای را دانستی؛ و این عقبه با ترس را پس انداختی؛ و از آفت‌ها سلامت ماندی و نجات یافتی؛

والله الموفق؛

ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

خصلت که مردمان را همان خواهی که خود را؛ و آنچه خود را نخواهی مردمان
را مخواه؛ چون چنین کردی به سلامت ماندی؛ و آن مرد گوید که معاذ
بعد شنیدن این حدیث چندان قرآن نخواندی که این حدیث را
پس ای مرد چون این حدیث صعب و بیم انگیز و گدازنده
دلها و شکننده پشت و پهلوها بشنیدی و آنگاه بحالهای خویشتن بنگر
و به تضرع و زاری ملازم در او باش، که این کار را چاره نیست مگر
به رحمت او؛ و سلامتی نیست مگر به توفیق و عنایت او؛ پس بیدار
شو از خواب غفلت تا هلاک نشوی. فصل الخامس چون نیکو نظر
کردی و قدر طاعت خدای تعالی دیدی و عجز و ضعف و جهل
خلق مشاهده کردی؛ پس به ایشان التفات مکن، و ترک ثنا
و مدح و تعظیم ایشان بگیر که در آن هیچ فایده نیست؛ و چون خسته
قناعت و سیرت شد از آن دنیا دیگر، و به طاعت ... و دنیا را مخواه
و بگوی که ای نفس شادی پروردگار عالمیان بهتر و با حطام دنیا
فانی؛ و ای نفس ترا که [illegible] ... روی را
حاصل کنی؛ پس [illegible] مکن ... [illegible]

و سید حکیم چون بنده را ببیند که بحق نعمت قیام نمود منت
نهد مر او را بابتدای نعمتی دیگر و الا نعمت داده از وی بازستاند
و بکفران نعمت مبتلا گرداند و پس ازین بدانکه نعمت ابر دو قسم
است دنیاوی و دینی و دنیاوی بر دو نوع است نعمت نفع
و نعمت دفع و نعمت نفع آنست که ترا مصالح و منافع داد و منافع
بر دو نوع است یکی صورت تمام با سلامت و عافیت و الهام
تدبیر دوم لذتها از طعام و شراب و لباس و نکاح و غیر آن
و نعمت دفع آنست که دفع کرد از تو مضرتها را و مضرت بر دو نوع
است یکی در نفس بدینکه سلامت داشت ترا از جای ماندگی و
جمیع آفات و علتها که در نفس باشد دوم دفع کردن مضرتها
از انواع عوائق بتو لاحق شود مثل قصد کردن دشمن از آدمی و
پری و سباع و هوام و غیر آن و اما نعمت دینی بر دو نوع است نعمت
توفیق و نعمت عصمت نعمت توفیق آنکه داد بتو اول بر اسلام
دوم بر سنت سوم بر طاعت و نعمت عصمت آنکه عصمت داد
ترا اول از کفر و شرک پس از ضلالت و بدعت پس از سایر معاصی

اسباب

ای ابدان

[illegible]

عقبه هفتم
و این عقبه حمد و شکر است

بر تو باد ای طالب عبادت بعد از قطع کردن این عقبات و
ظفر یافتن بمقصودات از عبادات سالم از آفات بحمد و
شکر گفتن مر خدای را بدین نعمت عظمی و عطیه کبری و وجوب
حمد و شکر بر تو بسبب دو چیز است یکی برای دوام نعمت دوم
برای حصول زیادت اما دوام نعمت پس بدانکه شکر قید نعمتهاست
که بدو دایم و قایم ماند و بترک وی زایل شود خدای تعالی عز و جل
در حق قومی گفت فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّٰهِ فَأَذَاقَهَا اللّٰهُ
لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ یعنی کافر
شدند به نعمتهای خدای تعالی پس بچشانید ایشانرا خدای تعالی لباس
گرسنگی و ترس بسبب کفران و رسول گفت صلی الله علیه وسلم که نعمت
وحشی است پس قید کنید او را بالشکر و اما حصول زیادت آنست
که چنانکه شکر قید نعمت است مثمر زیادت هم هست خدای تعالی گفت
لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ یعنی اگر شکر گویید شما را نعمت زیاده کنیم

الشکر قید النعمة الموجودة و صید النعمة المفقودة

النعمة وحشیة قیدوها بالشکر

پس ثابت شد که هر یکی را از حمد و شکر معنی دیگر است پس حمد
گفتن ثنا است بر کسی بفعل نیکو این بود مقتضی کلام شیخ من رحمة الله
علیه و اما شکر در معنی او سخن بسیار گفته اند ابن عباس
رضی الله تعالی عنهما گفته است که شکر اطاعت کردن است
به جمیع جوارح مر پروردگار خود را در سر و علانیه و یکی از مشائخ ما
گفته است رحمة الله علیهم که شکر ادا کردن طاعتها است در ظاهر و
باطن پس رجوع کرده است و گفته که شکر اجتناب از معاصی است
در ظاهر و باطن و دیگری گفته است که شکر نگاه داشتن دل و
زبان و جمیع ارکان است تا بچیزی ازین سه چیز هیچ معصیت
نکند و فرق میان این قول و قول شیخ من آنست که این گفتها
را معنی زائد داشته است بر اجتناب کردن از معاصی و اما
اجتناب پس نیست آن اجتناب مگر این که گناهی نکند وقت
و دواعی آن بی آنکه در نفس معنی موجود و محصل باشد که کننده
بدان مشغول باشد و از کفران بدان معصوم و شیخ من گفته
که شکر تعظیم منعم است در مقابله نعمت او بجد بلکه از جفای منعم

و تفصیل این نعمتها نداند و شمار نتواند کسی بجز خدای تعالی که ترا داده است چنانکه گفت وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا یعنی اگر خواهید که نعمتهای خدایرا شمار کنید نتوانید پس بدانکه دوام اینهمه نعمتها که گفتم و زیادت ازین بر هر یکی که وهم انجا نرسد متعلق بیک چیز است و آن حمد و شکر است پس خصلتی که مرا و را چنین قیمتی باشد و در و انچنین فائده بود واجب بود که از وی بهیچ حالی غافل نباشی که جوهری قیمتی و کیمیای عزیز است والله الموفق

سوال اگر گوئی که چیست حقیقت حمد و شکر و چیست معنی این هر دو

جواب بدانکه علما فرق کرده اند میان حمد و شکر که حمد از قبیل تسبیح و تهلیل است پس از اعمال ظاهر باشد و شکر از قبیل صبر و تفویض است پس از افعال باطن باشد و دلیلی دیگر بر فرق گفته اند که حمد مقابل لوم است و شکر مقابل کفران است و دیلی دیگر گفته اند که حمد عامتر و بیشتر است و شکر خاص و اندک تر است چنانکه خدای تعالی گفت وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ یعنی اندک اند از بندگان من شکر بجا آرنده

دینی و دنیاوی است ؛ اما سختیها و مصیبتها در دنیا در نفس و اهل و
مال درین سخن گفته اند که اینجا بر بنده شکر واجب است یا نی ؛ بعضی
گفته اند که در سختی ها و مصیبت ها شکر واجب نشود ازین رو که مصیبت
است بلکه صبر واجب است ؛ اما شکر بر نعمت باشد ؛ و بعضی گفته
اند که هیچ شدتی و مصیبتی نیست که در مقابلهٔ آن خدای تعالی را نعمتی
نیست پس شکر واجب شود بدان نعمت ها که مقترن است به مصیبتها
نه بر نفس مصیبت ؛ و آن نعمت ها که در مقابلهٔ مصیبت است آن است
که ابن عمر رضی الله تعالی عنهما گفته است مبتلا نشدم به بلای مگر آنکه خدای
تعالی را بر من در آن چهار نعمت بود یکی آنکه آن بلا در دین نیفتاد
دوم آنکه بلای از آن سخت تر نیفتاد ؛ سوم آنکه از رضا دادن بلا
محروم نکرد ؛ چهارم آنکه امید ثواب دارم بر بلای او ؛ و بعضی دیگر
ای مراجر کرامت فرمود
گفته اند که یکی از نعمتها این است که بلاها قائم نیست ؛ و ثواب او دائم است
پس واجب است هر بنده را شکر بر نعمتها که مقرون به بلا است ؛ و
اولی نزدیک شیخ همین است که بر شدائد دنیا شکر واجب است از آنکه
شدائد از روی حقیقت نعمت است از آنکه بنده را در مقابلهٔ آن

کفران او مانع شود ؛ و اگر بگویم که تعظیم محسن است در مقابلهٔ احسان
تا صحیح شود و شکر از خدای تعالی مر بنده را هم نیکوست ؛ و در شکر
تفاصیل است که در کتاب احیاء العلوم شرح کرده ام ؛ ولیکن
حاصل آنست که شکر از بنده عبارت از تعظیم است که مانع شود از جفا
کردن کسی را که احسان کرده است بسوی او و آن بیاد کردن احسان
محسن است ؛ و آن حسن حال شاکر است در شکر او ؛ و قبح حال کافر است
در کفران او ؛ گفتم من کمترین چیزیکه حق منعم است به نعمت دادن
آنست که نعمت او را سبب معصیت او نسازد ؛ و چه تباه است حال
کسی که نعمت منعم را سلاح عصیان او سازد ؛ پس آنچه بر بنده از
شکر فریضه است آنست که باشد در و از تعظیم خدای تعالی آن مقدار
حائل شود میان او و میان معاصی بر حسب یاد کردن نعمتهای او
چون این کرد آنچه اصل است در شکر بجا آورد پس باید که در طاعت
نیز جد و جهد بلیغ نماید ؛ و بخدمت قیام کند امّا آن که آن نیز از حقوق
نعمت است اما از آنکه بهشت در معاصی چاره نیست و الله الموفق سؤال
اگر گوئی که موضع شکر کدام است **جواب** بدانکه موضع شکر نعمت است

ابراهیم شاکر بود به نعمتها برگزید خداوند تعالی و دلیل دیگر آنکه شکر بمنزله
انعام است و لهذا بزرگی گفته است اگر نعمت دهند و شکر کنم دوست
ترازان دارم که بلا دهند و صبر کنم و بعضی گفته اند که صبر افضل است
ازانکه در صبر مشقت بسیار است پس ثواب او بسیار باشد و مرتبه
او بلند تر و خدای تعالی گفته است در مدح ایوب إِنَّا وَجَدْنَاهُ
صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ یعنی یافتیم ما ایوب را صابر
نیکو بنده ایست ایوب بازگردنده بخدای و گفت إِنَّمَا يُوَفَّى
الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ یعنی داده شوند صابران
مزدی بی حساب و خدای تعالی گفته است وَاللَّهُ يُحِبُّ
الصَّابِرِينَ یعنی خدای تعالی دوست دارد صابران را و گفته اند
من که شکرگوینده به حقیقت نباشد مگر صابر و صبر کننده به حقیقت
نباشد مگر شاکر ازانکه شاکر در دار محنت خالی نیست از محنتهای
که بران صبر خواهد کرد و صابر خالی نیست از نعمتهای که بران شکر
خواهد کرد که بالا گفته ام که سختیها به حقیقت نعمت است پس چون صبر
کرد بر سختیها گوی که به حقیقت شکر گفت و دلیل دیگر آنکه شاکر متنع

در عاقبت ثوابی هست که در مقابلهٔ ان این شدائد ناچیز است
وکدام نعمت باشد بزرگ‌تر ازین ؛ واین بکسی ماند که دار وی تلخ ترا
بخوراند ویا ترا فصد ویا حجامت کند بسبب علتی که در تست وازان
علت خلاص یابی ؛ پس شک نیست که آن خورانیدن دارو وبیرون
آوردن خون بفصد وحجامت نعمتی است بزرگ اگرچه از روی صورت
مکروه است وطبع از وی متنفر است وهمچنین است حکم شدائد دنیا
بمعنی که خدای تعالی فرموده است فَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ
اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا یعنی شاید که چیزی را دشوار دارید و
خدای تعالی دران خیر بسیار نهاده است **سوال** اگر گوئی که شکر
افضل است یا صبر **جواب** بدانکه بعضی گفته اند که شکر افضل
است ازانکه خدای تعالی گفت وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ
یعنی بندگان شکر گوینده من اندک باشند ؛ پس شاکر انرا
اخص خاص گردانید ؛ وحق تعالی در مدح نوح علیه السلام گفت
إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا یعنی نوح بنده من شکر گذار بود ؛ ودر
حق ابراهیم علیه السلام گفت شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ اجْتَبَاهُ یعنی

ناخواهید دانست و بشکر آن قیام خواهند نمود پس ایشان اولیتر
باشند بدین نعمت از شما پس توانگری مال و جاه شما است
و حب و نسب شما را در دنیا اعتبار نیست از آنکه شما نعمت حطام دنیا را
نعمت میدانید نه دین حق و معرفت را و هم جان و مال خود را فدای
جاه دنیا میکنید و اما این ضعیفان خود را میکشانند و جانهای
خود را در راه ما بذل میکنند و بدان باک نمیدارند ایشان قدر نعمت ما
دانسته اند و مستحق این نعمت عظیم و منت کریم شده اند و من میگویم
حال همه مردمان که خدای تعالی ایشان را به نعمتی مخصوص گردانیده
است از نعمت دین از علم یا عمل یا مانند آن است یعنی هر یکی را از ایشان
یابی عارف به بزرگی نعمت و تعظیم کننده آن و جهد کننده در تحصیل
آن و قیام نماینده بشکر آن و هر کرا بینی از نعمت محروم کرده
یابی مر او را جاهل به بزرگی نعمت و غافل از شکر آن از آنکه اگر تعظیم
علم و عبادت در دل بازاریان عوام آنچنان بودی که در دل علما و متعبدان
است بازاریان علم و عبادت بر نمیگزیدند یعنی اگر فقیهی باشد که مسئله
مشکل مانده او را حل نشود چگونه خوش نشود و خیال نبندد که چنین

خواهد کرد نفس خود را از کفران و این صبر است از معصیت ؛ و نیز صابر منع و باز خواهد گشت نفس خود را از جزع و این شکر است **فصل** بر تو باد ای مرد بقطع کردن این عقبه اندک مؤنت ؛ بسیار نفع ؛ بجهد تمام و تامل کن درین دو اصل یکی آنکه نعمت کسی را دهند که او قدر داند و قدر نعمت شکر داند ؛ و دلیل برین آنست که خدای تعالی حکایت کرد از حال کفار و رد کرده است بر ایشان اَهٰؤُلَاءِ مَنَّ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنَا اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ بِالشّٰكِرِيْنَ ٥ معنی چنان باشد که این جاهلان گمان برند که نعمت عظیم و منت کریم کسی را دهند که او را مال بسیار باشد و بزرگ زاده باشد پس بگفتند که چیست خدای تعالی این فقیران را چندین نعمت دینی عظیم داد ؛ و ما را نداد ؛ جواب گفت بدین سخن که اَلَيْسَ اللّٰهُ بِاَعْلَمَ بِالشّٰكِرِيْنَ ٥ تقدیر کلام چنین است که سید کریم نعمت کسی را دهد که قدر او کسی شناسد که به تن و جان روی بدو آورده و او را بر همه چیز برگزیده و از مشقتهائی که در راه اوست تحمل کنند ؛ و تنگ نیاید ؛ و همیشه بر در او ایستاده شکر گوید ؛ و در علم سابق ما بود که این ضعیفان از خست

از افطاره یا ترک کردن کلمهٔ لایعنی یا دفع خواب ساعتی النفس
او بدان مسامحت نکند و اگر بر سبیل ندرت عبادت با صفا
او را حاصل شود آنرا خود چیزی نشمارد و بران شکر نگوید
بلکه خوشی و شکر گفتن او آنگاه باشد که در وی حاصل شود یا
خوردنی خوب یا نانی پخته یا خواب دراز یا سلامت تن میشود
و بر پیدا ان بگوید الحمد لله هذا من فضل الله پس مثل این غافلان
عاجز چگونه برابران نیک بختان و مجتهدان شوند و بنابرین معنی
این مسکینان ازین چیزها محروم مانند و آن طالبان بران ظفر
یافتند و این قسمتی بود که احکم الحاکمین کرد وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِیْنَ
این است تفصیل علم آنکه خدای تعالی گفته است اَلَیْسَ اللّٰهُ
بِاَعْلَمَ بِالشّٰکِرِیْنَ پس نیکو فهم کن و حق او بگذار و بدانکه بر
چیزی اگر تو ازو می سری آنها هرگز از آن محروم نشوی مگر از قبل
نفس خود پس جهد کن و بکوش تا قدر نعمت خدای تعالی بدانی
و چنانکه حق اوست او را تعظیم کنی تا مستحق دادن نعمت او گردی
فصل بدانکه کسی که قدر نعمت خدای تعالی نداند از نعمت

بزار دنیا ریافت؛ و بسا باشد که در مسئله دینی سالی تفکر کنند
بلکه بسا باشد که ده سال و بیست سال و زیادت تفکر کنند و این را
بسیار نشمرد و ملول نگردد؛ و چون معلوم شود مسئله عظیم و نعمتی بزرگ
داند و خود را بدین توانگر ترین توانگران تصور کند؛ بلکه بسا باشد که بازای
یا متعلمی کاهل که خود را در رغبت و محبت علم همچو او می پندارد و مثل این
مسئله مشکل حل نشود و حق آن نداند باشد که اگر بر وی سخن دراز کنی ملول شود
و چون بگشاید این را کاری بزرگ نشمارد؛ و همچنین کسی که بجد استیلای
بازگشته بهشت و جد و جهد کند و چندان خود را بر ریاضت بگذارد و
چندان نفس را از شهوتها و لذتها نگاهدارد؛ تا شاید که دو رکعت نماز
چنانکه باید میسر شود یا یک ساعت مناجاتی با صفوت و حلاوت حاصل آید
و چون بدین ظفر یابد در ماهی یکبار بلکه در سالی یکبار بلکه در همه عمر یکبار
آن را منتی بزرگ و نعمتی عظیم تصور کند؛ و بغایت خوش شود و خدای
را شکر ها کند و آن رنجها و بیداریها را به هیچ نشمرد؛ و بینی دیگر بیرا که او
نیز گمان می برد که من در عبادت رغبت دارم اگر محتاج شود در
حاصل کردن مثل این عبادت صافی به نقصان کردن لقمه

قدر نعمت ما ندانست و حق کرامت ما نشناخت و بدنیای حقیر
و لذت خسیس او مشغول شد پس نظر کردیم سوی وی بنظر سیاست
و حاضر گردانیدیم او را در میدان عدل و حکم کردیم در و حکم جبروت
پس سلب کردیم از و خلعتهای کرامتهای خود و بیرون بردیم
از دل او معرفت خود و برهنه گردانیدیم او را از جمیع فضائل و
کرامتهای خود و بگردانیدیم او را چون سگ رانده و شیطانی
از رحمت دور مانده نعوذ بالله من سخطه پس اینجا قناعت کن
بمثال ملکی که بنده از بندگان خود را اکرام کند و جامه خاص خود
او را بپوشاند و بخود او را نزدیک گرداند و مرتبه او بالا تر از
همه خادمان و حاجبان کند و بفرماید او را بملازم بودن بدر خود
و در موضع دیگر برای او قصری بنا کند با مائده و کنیزکان و غلامان
تا چون از خدمت باز گردد اینجا ملک مخدوم شده بنشیند پس
اگر این بنده بجانب دربان ملک یا بجانب خربنده ملک ببیند که
نان میخورد یا سگی را ببیند که استخوان می خاید پس ترک خدمت ملک
گیرد و سوی او بنگرد و دست دراز کند و پاره نان از خربنده

سلب شود دلیل برین قول خدای تعالی است وَاتْلُ عَلَيْهِمْ
نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ
الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ٥ وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا
وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ
الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ
ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصِ
الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ٥ تقدیر این کلام چنین باشد
که ما نعمت دادیم این بنده را نعمت عظیم در باب دین و منزلتی
رفیع کرامت کردیم تا نزدیک ما جاه و منزلت او بزرگ باشد
ولیکن ندانست قدر نعمت ما و بسوی دنیای خسیس حقیر میل کرد
و شهوت نفس دنی را برگزید و ندانست که همه دنیا نزدیک خدای تعالی
در مقابله نعمت دین بیک نسبت آن پر پشه پس همچون سگی باشد که
قدر اکرام انعامات نداند و همه کرامت در پاره نان و استخوان که
سوی او اندازی تصور کند و اگر او را بر تخت نشانند یا میان خاک
ایستانند نزدیک او برابر باشد پس این بنده تا بکار چون است

و از پیغمبران و صدیقان و عالمان و عابدان که عزیزترین
خلق اند باز میدارد تا بجدیکه بسا باشد که پاره نان و پاره
جامه نیابند و به ان بر ایشان منت می نهند چنانچه موسی
راگفت اگر خواستمی شما را زینت دنیا چندان دادمی که چون
فرعون آن را بدیدی دانستی که او از مثل آن عاجز است ولیکن
دنیا را از شما دور میدارم و من با اولیای خود همین کنم و ایشان را
از نعمتهای دنیا چنان نگاه دارم که شتربان مشفق شتر خویش را
از چرا گاه خارش نگاه دارد و اینکه من ایشان را از دنیا نمیدهم نه بسبب
خواری ایشان است بلکه از برای انکه من ایشان را فردا نصیب
کامل کرامت کنم پس اگر بصارتی داری درین کار با یک
نیکو نظر کن و بر نعمت های خدای تعالی حمد و شکر گوی خاصه
بر نعمت اسلام که این نعمت بزرگ است و حقیقت بدانکه اگر
تو در اول آفرینش دنیا آفریده شدی و شکر نعمت اسلام میگفتی
از ان وقت تا ابد هم حق آن نگذارده بودی روایت کرده اند
که چون بشیر بر یعقوب علیه السلام آمده بشارت یوسف علیه السلام

و دهان ببستانند یا استخوان از سنگ برباید؛ نه آنکه ملک در نجاست

و اگر گویید که این سفله ایست که حق کرامت مانند است؛ و قدر

اعزاز ما نشناخت این مرد ساقط القدر و عظیم الجهل و بی تمیز را

جمله خلعتها از و بستانید؛ و از درمن برانید؛ این است حال

عالم چون میل کند بسوی دنیا؛ و این است حال عابد چون پیروی

هوا کند؛ بعد از آنکه خدای تعالی او را به علم و عبادت مشرف گردانید

پس بر تو باد ای مرد بجهد کردن تمام در شناختن قدر نعمت خدای

تعالی و چون ترا نعمت و هدیتی؛ بر تو باد که سوی دنیا التفات

نکنی؛ نمی شنوی که خدای تعالی با سید المرسلین چه میگوید وَلَقَدْ

آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ؛ لَا تَمُدَّنَّ

عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ

عَلَيْهِمْ، تقدیر کلام چنان باشد که هر که او قرآن می داند واجب

است بر وی که نظر سوی دنیای حقیر نکند و رغبت نماید که حطام دنیا

خدای تعالی بر همه کافران و فرعونیان و ملحدان و زندیقان و جاهلان

و فاسقان که خوارترین خلق اند میسر زد و با جهد بکه در آن غرق شوند

سفینه است

والله الموفق **فصل** حاصل کار آنکه چون در نعمتهای خدای تعالی
نیکو نظر کردی واین عقبات صعب بریدی و علمها حاصل
کردی و از گناهان پاک شدی و موانع پس انداختی و عوارض
دفع کردی و بر بواعث ظفر یافتی و از قوادح سلامت ماندی
بسیار حاصل شد مر ترا از خلعتهای شریف و مرتبهای بلند
پس تأمل کن دران بقدر عقل خود و شکر گوی بقدر طاقت
خود و مشغول کن زبان خود را بحمد و ثنای او و پر کن دل خود را
بعظمت او و باز میباش بقدر امکان از معصیت او و اگر
گاه از شکر غافل شوی باز گرد و شکر گوی و بگوی ای خداوند
کریم چنانکه در اول فضل کردی بی استحقاق تمام گردان بفضل
خود بغیر استحقاق و بالحاح دست بالا کن و بگوی رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا
بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ
أَنْتَ الْوَهَّابُ ای پروردگار ما میل مکنان دلهای ما را بسوی غیر خود
بعد از آنکه راه راست نمودی و ببخش ما را از نزدیک خود رحمتی که تو
بخشنده و پیوسته از زائل شدن این نعمتها خائف باش که

بدا و یعقوب گفت بر کدام دین گذاشته؟ گفت بر دین اسلام
یعقوب گفت اکنون نعمت تمام شد پس زنهار از شکر گفتن بر نعمت
اسلام غافل نشوی ؛ و بر اسلام حالی ایمن مباش که اعتبار آخر
کار را باشد ؛ روایت کرده اند که سفیان ثوری علیه الرحمة والغفران
گفته است ؛ هر که از زوال ایمان ایمن باشد البته اسلام از وی سلب
کنند و شیخ من گفته رحمة الله علیه چون حال کفار و خلود ایشان در
دوزخ بشنیدی بنفس خود ایمن مباش ندانی که عاقبت کار تو چیست
و سفیان ثوری رحمة الله دایما گفتی اللهم سلّم سلّم چنانچه
کسی در کشتی گوید وقت بیم غرق شدن ، و از عارفی شنیده ام که
گفت پیغمبری از خدای تعالی پرسید از حال بلعم باعور و راندن او
با چندان آیتها و کرامتها ، خدای عز و جل گفت چندان نعمتها
که من او را دادم یکروز بهم شکر من نگفت اگر در همه عمر یکبار شکر کردی
هرگز آن نعمتها از وی سلب نکردمی ؛ پس بیدار شو ای مرد و از شکر
غافل مشو و بقدر امکان بر نعمتهای شکر گوی ، تا ببلای زوال نعمت
مبتلا نشوی که رد بعد از قبول و فراق بعد از وصال سخت دشوار است

جهد کردن ؛ و بر خدای تعالی راه راست نمودن چنانکه گفت
وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ
اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ؛ یعنی کسانیکه مجاهده کنند در راه ما
رهنمونی کنیم ایشان را و براستی که ما با نیکوکارانیم ؛ و چون
بنده ضعیف بدانچه بروست قیام نماید ؛ گمان بر کی به
پروردگار قدیر و غنی و رحیم ؛ که ترا ضائع گذارد ؛ هرگز نبود
إِنَّ اللّٰهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ؛ سوال اگر
گوئی که عمر کوتاه است و این عقبات دراز و سخت است ؛
پس چگونه عمر وفا کند تا آدمی این همه شرایط بجا آرد و این
عقبات را قطع کند جواب ای جان بدانکه هر آینه عقبات
بس دراز است ؛ و سفر الحذر و زحمت دشوار ؛ ولیکن
چون خدای تعالی خواهد که بنده را برگزیند راه دراز او را
کوتاه کند ؛ و دشوار او را آسان گرداند بروی ؛ تا بعد از
قطع این عقبات گوید ؛ چه نزدیک است این راه و چه کوتاه
است ؛ و چه آسان است این کار ؛ و من نیز همین گفتم +

خطر بزرگ است؛ حکیمی گفته است که مصیبت بخت در عالم پنج
چیز است؛ یکی رنجوری در غربت؛ دوم درویشی در پیری؛ سوم
مرگ در جوانی؛ چهارم کوری بعد از بینایی؛ پنجم فراق بعد از
وصال؛ و همچنین چندین نعمتی که خدای تعالی ترا داده است شکر میگویی؛
چون این همه کردی از جملهٔ عارفان؛ و عالمان؛ و تائبان؛
و طاهران؛ و زاهدان؛ و مجردان؛ و قاهران بر نفس و شیطان؛
و متقیان؛ و ناصحان؛ و صابران؛ و خائفان؛ و خاشعان
و متواضعان؛ و راضیان؛ و راجیان؛ و مخلصان شدی؛
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ سوال
اگر گویی که چون کار بدین سختی و دشواری است پس کم باشد کسی که
عبادت کند و بدان بمقصود رسد؛ و کدام کس را قوت آن باشد
که این شرائط بجا آرد جواب بدانکه خدای تعالی گفته است
وَقَلِيْلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُوْرُ ه وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُوْنَ
لَا يَشْكُرُوْنَ لَا يَعْقِلُوْنَ ه یعنی بیشتری مردمان ندانند و شکر نگویند
و با این همه آسان است بر کسی که خدای تعالی بر وی آسان کند؛ بر بنده

و مشتاق شدند به لقای خدای جل و علی تا یکبار ندا کردند
لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ یعنی نیست زیانی کمن هرچه
میخواهی که ما بسوی پروردگار خویش باز گردنده ایم حکایت کرده
اند که ابراهیم ادهم بود چنانکه بود از کار دنیا روی بگردانید و این
راه بصدق سلوک کرده نگذشت بروی مگر مقداری که
از بلخ تا بروم رسید چنان شد که مردی از پل در آب می افتاد
اشارت کرد که بایست آن مرد در هوا بایستاده و خلاص یافت
و رابعه بصریه کنیزکی بود در عمر بسر آمده و بازار بصره میفروختند
کسی در وی رغبت نمیکرد بسبب آنکه عمرش بسر آمده یکی از بازرگانان
بروی رحم کرد و بمقدار صد درم بخرید و آزاد کرد رابعه این راه
اختیار کرد و عبادت پیش گرفت یک سال تمام نشده بود که
عابدان بصره و علما بزیارت او آمدن گرفتند بسبب بزرگی منزلت
او اما آن کسی که خدای تعالی در باب او عنایت نکند و او را
بنفس او وا گذارد بسا باشد که در یک شاخ از شاخهای یک
عبادت هفتاد سال بماند قطع نکند و بنالد و فریاد کند که چه بایستی

مثال

چون بدین غایت رسیدم کسی باشد که این عقبات را در هفتاد
سال قطع کند و کسی باشد که در بیست سال و کسی باشد که در ده سال
و کسی باشد که در یک سال قطع کند و کسی باشد که در یک ماه قطع کند بلکه
در هفته بلکه در یکروز بلکه در یک ساعت قطع کنند تا کسی باشد که
قطع کند بتوفیق خاص الهی که یک لحظه بیش نبود و بعضی که اصحاب
کهف را مدت ایشان یک لحظه بیش نبود که چون در یک لحظه خود را فانی یافتند
تنزیه بدیدند گفتند رَبُّنَا رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ حاصل شد
ایشان را معرفت و بدیدند آنچه درین راه است از دقایق
حقایق و قطع کردند این راه را و از جمله مفوضان و متوکلان
و مستقیمان شدند و این همه راه ایشان را مقدار یک ساعت و
یک لحظه حاصل شد و بعضی سَحَرَهٔ فرعون را که نبود مدت ایشان
مگر یک لحظه چون بدیدند معجزهٔ موسی علیه السلام را گفتند اٰمَنَّا
بِرَبِّ الْعَالَمِيْنَ رَبِّ مُوْسٰى وَهَارُوْنَ و راه بدیدند
و قطع کردند و در ساعتی بلکه کمتر از ساعتی از جمله عارفان شدند
و راضی شدند به قضا و صابر شدند بر بلا و شاکر شدند بر نعمت

وهولهای او اہل بصر بینند؛ و اختلاف احوال سالکان در
آخرت بسبب اختلاف احوال ایشان است در دنیا، پس تامل
و این را نیکو بدان؛ والله الموفق **فصل** پس ازین بدانکه
حقیقت درین کار آنست که این راه در درازی و کوتاهی چون
راهی نیست که آن را بپا قطع کنند بلکه این راه روحانی است
و قطع آن بدل است؛ بر حسب عقاید و بصائر، و اصل آن
نور سماوی و نظر الهی است، که در دل بنده افتد، که بدان نظر
کار هر دو سرای بیقین بیند، پس این نور را بسا باشد که بنده
صد سال بطلبد، و نیابد، و اثری از آن نه بیند، و این بسبب
خطای او باشد در طلب و تقصیر کردن او در اجتهاد، و
جهل او در طریق کار، و دیگری در پنجاه سال یابد، و دیگری در
و دیگری در بیست سال یابد
ده سال بیابد، و دیگری در یکروز بیابد، و دیگر در ساعتی، و دیگری
لحظه بیابد، بعنایت رب العالمین، و لیکن بنده مامور است
به اجتهاد و بس، و واجب است که آنچه فرموده اند بکند، تا بیابد
آنچه وعده کرده اند، و کار خیر مقسوم و مقدر است، و بپروردگار

این راه و چه مشکل است این کار پس بدانکه همه کار بیک اصل باز میگردد
ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ الْعَدْلِ الْحَكِيمِ سوال اگر گوئی
که چرا این یکی مخصوص شد بتوفیق خاص و این دیگر محروم د
هر دو در بندگی مشترک جواب بدانکه چون این سوال کنی از
سرادقات جلال ندا اشنوی که ادب نگاه دار و سر
ربوبیت شناس و حقیقت بندگی بدان که خدای تعالی از خبر که
کنند بپرسیده نشود
قوله تعالی لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ میگویم که حال این راه
مثل بالصراط است در آخرت که کسی باشد که از ان چون برق
بگذرد و کسی باشد که همچون باد بگذرد و کسی باشد که همچون
پرنده بگذرد و کسی باشد که همچون اسب تیز رو بگذرد و کسی
باشد که همچون پیاده بگذرد و کسی باشد که چون در دوزخ نشود
بیفتد و کسی باشد که سگان دوزخ او را بگیرند و در دوزخ اندازند
پس همچنین است حال این راه در دنیا پس اینها دو صراط
است صراط دنیا و صراط آخرت صراط دنیا مر دلها راست
و هواهای او ابلیس بیرت بینند و صراط آخرت مر نفسها راست

زانکه به آتش رسم + پس ای برادر کار دشوار است چنانکه گفتم بلکه
سخت تر و عظیم تر است از آن که در وهم توان گفت + ولیکن کار است
که خدای تعالی تقدیر کرده است و قلم بران سوده پس حیله نیست
بنده را مگر بقدر امکان جهد کردن در عبودیت + و چنگ زدن بکرم
خدای تعالی + و نالیدن و تضرع + تا باشد که به فضل و کرم او
سلامت یابی + و اما اینکه گفتی که اینهمه جهد و عمل برای چه چیز است
این سخنی است که دلالت میکند بر غفلت عظیم + بلک جواب این
است که بگویی + آنچه بنده ضعیف میطلبد بدان همه عمل و جهد +
در مقابل آن چه چیز است + میدانی که بنده ضعیف چه میطلبد +
اول آنچه آدمی طلبد علی الجملة دو چیز است + یکی سلامت در هر دو
سرای + دوم ملک و سروری [illegible] + اما سلامت دنیا + از آفتها
و آفتهای او چنانست که ملائکه مقرب از وی بسلامت نمانند چنانچه
حکایت هاروت و ماروت شنیده باشی تا بعضی روایت
کرده اند که چون روح بنده را به آسمان برند + ملایک آسمان گویند
تعجب که چگونه نجات یافت از آن [illegible] ما از آنجا [illegible]

حاکم و عادل است + یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید

سوال اگر گوئی که چه عظیم است این خطر و چه دشوار است این کار

و چه بایست چیزهایی که بنده درین راه بدان محتاج است +

پس تحصیل چندین مشقت و چندین عمل برای چه چیز است +

جواب بدانکه این که گفتی که کار سخت است و دشوار و خطر

عظیم است راست گفتی و این است که خدای تعالی گفت لقد

خلقنا الانسان فی کبد یعنی بیافریدیم آدمی را در

مشقت و رنج و ازین است که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود + اگر

بدانید شما آنچه من میدانم بسیار بگریید + و اندک بخندید + و ازین است

که ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه فرمود + کاشکی سبزه بودمی که

مرا ستوران بخوردندی + و ازین است که فضیل گفت رحمة الله علیه

من آرزو نکنم که مرسل فرشته مقرب + و نه پیغمبری مرسل + و نه بنده

صالح بلکه آرزو کنم حال آن کسی برم که آفریده نشده است + و ازین است

که عطا سلمی گفت اگر آتشی افروزند و بگویند که هر که خود را درین آتش

افکند ناچیز و معدوم محض گردد بیم آن باشد که از فرحت بمیرم پیش

اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا ۝ یعنی
چون به بینی آنجا به بینی نعمتی و ملک بزرگ پس بزرگ
دار ملکی را که پروردگار عالمیان آنرا بزرگ فرماید + تو میدانی
که همه دنیا قلیل است + و نصیب یکی از ما قلیلست از آن
قلیل با این قلت بذل مال و جان میکنی + تا بران قلیل ازین قلیل
ظفر یابی + و بسا باشد که نیابی + و اگر بیابی با عذاب بسیار و
کدورت بی شمار است + و آنچه در آن خرج کنی از نفس و
مال بسیار کرده نه بینی + پس چگونه باشد که ملک کبیر در دار
نعیم مخلد طلب کنی + و در مقابله اینچنین ملک دو رکعت نماز
گذاردن و یا دو درم صدقه کردن بسیار شماری + چه جهل و
بی تمیزی باشد + بلکه آدمی را که هزار هزار نفس باشد و هزار هزار روح
باشد و هزار هزار عمر باشد بچند عمر دنیا + بلکه بیشتر و این همه را
برای این مطلوب عزیز بذل کند اندک باشد + و اگر بمطلوب
ظفر یابد آن غنیمتی عظیم باشد + پس بیدار شو از خواب غفلت +
بعد ازین کوشش کن که چون بنده خدای تعالی را طاعت کند

شدند + واما سلامت در آخرت + بهولهای و سختیهای آنجاست

که انبیا و رسل نفسی نفسی فریاد کنند + و گویند نمیخواهیم امروز از تو

مگر نفس خود را + تا روایت کرده اند که اگر مردی را عمل هفتاد پیغمبر

باشد + گمان برد که خلاص نخواهد یافت + پس کسی که ازچنین دنیا

با دین اسلام بسلامت بیرون آید + و در چنین روزی از هولهای

او سالم ماند + و به بهشت رود + این کار اندک نباشد + اما ملک و

کرامت دنیا آنکه ملک نفاذ امر و تصرف و مشیت است + و این

بتحقیق در دنیا مر اولیای خدای راست که راضی اند بقضای او +

و بر و بحر و زمین ایشان را یک قدم است + و سنگ و خشت ایشان را

زر و نقره است و آدمیان + و پریان + و بهایم + و طیور مسخر

ایشانند + ایشان هرچه خواهند آن شود از آنکه نخواهند مگر آنچه

خدای تعالی خواسته است + و آنچه خدای تعالی نخواسته است

نشود + از کسی نترسند و همه کس از ایشان بترسند + و هیچکس با ایشان خلاف

نکنند + و همه کس ایشان را خدمت کنند + ملک دنیا ایشان را [illegible]

[illegible] است + اما ملک آخرت خدای تعالی + در وصف آن میگوید



دنیا او را خدمت کنند نهم آنکه همت بلندش حاصل شود
تا از ملوث شدن بنجاست دنیا که اهل او کراهت کند و
بلندی جوید دهم توانگری دل او را حاصل شود پس توانگر
ترین توانگران باشد در دنیا و دایما خوش دل بود و به هیچ شی
غمگین نگردد و یازدهم نور دلش حاصل آید که تا بدان بر علوم
و اسرار و حکمت مطلع شود که غیر او بر یکی ازان آگاه نشود
مگر بجهد بسیار و عمر دراز دوازدهم آنکه فراخی دل در روی
پیدا شود که تا به هیچ چیز از محن دنیا و مصائب او دل تنگ نگردد
سیزدهم مهابتی در روی پدید آید که نیکان و بدان او را
حرمت دارند و جمله شریران و سرکشان ازو بترسند
چهاردهم محبت در دلها که خدای تعالی او را در دلها
همه دوست گرداند پانزدهم برکت عام در کلام و در
نفس و در فعل و جامه و مکان تا آنکه بجائی که بران رفته است
و بمقامیکه بران نشسته است و به آدمی که او را دیده است
مردمان تبرک کنند شانزدهم مسخر شدن بحر و بر تا

وخدمتش لازم گیرد و این را بهمه عمر سلوک کند خدای تعالی او را
علی الجمله چهل کرامت و خلعت عنایت فرماید بست ازان در
دنیا + و بست ازان در عقبی + اما کرامتها و خلعتهای دنیا
اول آنست که خدای تعالی + او را یاد کند و بروی ثنا گوید زهی
بنده باشد که پروردگار عالمیان در ثنای او باشد دوم
آنکه خدای تعالی او را شکر گوید و تعظیم کند سوم آنکه خدای تعالی
او را دوست گیرد اگر رئیس محلتی یا امیری ترا دوست گیرد بدان
مباهات کنی + و مفاخرت جوی + و نفعها گیری پس چه گوئی در
محبت رب العالمین تعالی و تقدس چهارم آنکه خدای تعالی
وکیل او شود و کارهای او را تدبیر کند پنجم آنکه رزاق او را کفیل شود
و بی زحمتی و رنجی بدو رساند ششم آنکه خدای تعالی یار
و او شود دفع کند ازوی دشمنان او را هر که ازانها به بدی
قصد کند هفتم آنکه خدای تعالی مونس او شود چنانکه به هیچ حال
مستوحش نشود هشتم آنکه عزتش حاصل شود که بخدمت کردن
دنیا و اهل او ذلت نورزد و ملک را طمع نشود که ملوک و جبابره

کند و این چیزیست که دلهای همه پیغامبران از آن در بیم است
تا باشد که مرگ او را بمنزله شربت زلال است مر تشنه را
دوم آنکه او را خدای تعالی بر معرفت و ایمان ثابت دارد
در هر خوفی و فزعی که هست از این است **سوم** آنکه خدای تعالی
را بروح و راحت و بشارت و امان فرو فرستد تا نترسد از چیزی که
او را در عقبی در پیش است و اندوهگین نشود بر چیزی که در دنیا پس
گذارد **چهارم** مخلد بودن در بهشت در جوار پروردگار
عالمیان **پنجم** آنکه جلوه دهد روح او را بر ملائکه سماوات و
اکرام و الطاف و انعام در سر و علانیه و مرتبت او را به
تعظیم جنازه او **ششم** ایمنی از فتنه سؤال قبر و تلقین جواب
با صواب **هفتم** فراخی گور و روشنایی آن پس گورش روضه
باشد از ریاض جنت تا روز قیامت **هشتم** با اکرام روح
او را بنهند در حوصلهای پرندگان سبز یا برادران صالح با فرحت
و خوشی با چیزی که خدای تعالی ایشان را داده است **نهم**
حشر او در عزت و کرامت باشد از حله و تاج و براق **دهم**

دهم ولان

اگر خواهد بر روی آب رود و اگر خواهد تمام روی زمین را بکمتر
از یکساعت قطع کند هفدهم تسخیر حیوانات از سباع
و وحوش و هوام و غیر آن و مراو را اجابت کنند و حشیان و
مرا نغمه کنند و بر اشیران هیجدهم مملوک او کنند کلیدهای
زمین تا هرکجا که فرود آید مراو را گنجی هست اگر خواهد + و هرجا که
پای زند مراو را چشمه آبی هست اگر محتاج باشد + و هرکجا که فرود آید
مراو را مائده است اگر قصد آن کند نوزدهم جاه است
بر در خدای تعالی تا خلق بواسطه خدمت او وسیله کنند و بواسطه
جاه و برکت او از خدای تعالی حاجات خواهند بستم
مستجاب شدن دعاها پس هرچه خواهد از خدای تعالی
مستجاب شود + و اگر شفاعت کند بپذیرد + و اگر بر خدای
تعالی سوگند خورد او راست کند + و اگر بکسی اشارت
کند در زمان زائل شود + و اگر چیزی در خاطرش بگذرد در
زمان حاضر شود + این است کرامات دنیا + و اما کرامات
عقبی اول آنکه خدای تعالی سکرات موت بر وی آسان

وهم + قریب جهل خلعت شود ما از حور و قصور و لباس و غیر
آن و هر یکی از این مشتمل است بر تفاصیل بسیار + که محیط
نتواند شد آن را مگر عالم غیب و شهادة آنکه خالق و مالک
ست و چگونه طمع بریم در معرفت آن و پروردگار سبحانه
میگوید فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و رسول صلی الله علیه وسلم
میگوید در بهشت چیزهای آفریده شده است که هیچ چشمی ندیده
است + و هیچ گوشی نشنیده + و در هیچ خاطری نگذشته پس
بذل کن ای برادر جهد خود را برای این مقصود عظیم +
و مطلوب عزیز + و بدانکه بنده را در جمله از چهار چیز اصلا
چاره نیست + علم + و عمل + و اخلاص + و خوف + اما آنکه می باید
که اول راه بدانی + و الا چون کوری باشی + پس عمل کن
بدان علم و الا محجوب باشی + پس آن عمل را با خلاص کن +
و الا گیاهی باشی که در آن بار نباشد + و بی فائده برآید +
پس همیشه می ترس + و هراسان باش + تا آنکه امان یابی +

سپیدی روی و نور او یازدهم ایمنی از هولهای روز قیامت
دوازدهم دادن نامه بدست راست و باشد که اصلا
نامه ندهند سیزدهم آسانی حساب بکنند و باشد که
اصلا حساب نکنند چهاردهم گران شدن ترازوی وی
وشاید که اصلا بروی وزن نکنند پانزدهم خوردن
آبهای حوض کوثر که بعد ازان هرگز تشنه نشود شانزدهم
گذشتن از پل صراط و نجات یافتن از آتش هفدهم شفاعت
در عرصات قیامت همچون شفاعت انبیا و رسل هجدهم
ملک ابدی در بهشت نوزدهم رضای خدای تعالی
بیستم رویت رب العالمین اله الاولین والآخرین جل
جلاله بی کیف و وصف ++ بدانکه این کرامت ها که من شمرده
ام باندازه فهم و علم قاصر و ناقص مختصر شمرده ام و با اینهمه مجمل و موجز
کرده ام و اصل ها بر سبیل اجمال ذکر کرده ام + و اگر بعضی
ازین را تفصیل کردمی این کتاب احتمال نکردمی + یعنی که
من ملک ابدی را یک کرامت داشتم + و اگر این را تفصیل

پس انکه گفت وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِ
يَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ۝ یعنی
انانکه در راه ما مجاهده کنند بنمائیم راه خیر ایشان را وخدای
عزوجل با نیکوکاران است + پس انکه گفت وَمَنْ
جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ
عَنِ الْعَالَمِينَ ۝ یعنی هرکه مجاهده کند برای نفس خود
کرده باشد وخدای تعالے از عالمیان مستغنی است
و اما آمرزش می خواهیم از خدای تعالی از هر چیزی که
بدان قدم ما لغزیده است + و از چیزی که قلم
خطا بران رفته ++ و آمرزش می خواهیم از گفتهای
ما که موافق کردهای ما نیست ++ و آمرزش مے
خواهیم از چیزهائی که بدان دعوی کرده ایم و علم دین
از خدای تعالے + و دران تقصیر کرده ایم به عمل
و آمرزش می خواهیم از خطره که ما را بخواستن
ازان گشته است و در کتاب که نوشته ایم

والا مغرور باشی + که همه سعی تو رایگان هست بی قبول + واین چهار
در مقابل این نعمتها قلیل هست راست گفته است + ذوالنون
رحمته الله علیه + که همه خلق مرده اند مگر عالمان و همه عالمان خفته
اند مگر عاملان + و همه عاملان مغرور اند مگر مخلصان + مخلصان
بر خطر عظیم اند + میگویم که عجب ترین عجب ها از چهار کس هست + یکی
از عامی که بی علم عمل کند + دوم از عالمی که بعلم عمل نکند + سوم از
عالمی که بی اخلاص عمل کند + چهارم از مخلصی که خائف نباشد
و بدانکه جمله کار آنست که بتفصیل خدای تعالی در چهار آیت گفته
است اول آنکه گفت أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا
وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ۝ یعنی می پندارید که شما را ابرا
بازی آفریده ایم و بازگشت شما سوی ما نیست + پس آنکه
گفت وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ۝ وَاتَّقُوا
اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ یعنی به بیند هر
نفسی که چه پیش فرستاد برای فردا و از خدای تعالی
بپرهیزید خدای تعالی داناست بدانچه شما می کنید +

و یا سخنی که گفته ایم * و یا علمی که افاده کرده ایم +
و می خواهیم از خدای تعالی تا بگرداند ما را
و شما را ای جماعت برادران عمل
کننده بر علمی که دانسته ایم + و نگرداند
بر ما علم ما را وبال + که او جواد
کریم و غفور رحیم است فقط

تمت الکتاب
بعون الملک
الوهاب
تم تم
تم